



**Ketabton.com**

راکل ولش ستاره زیبای

بزرگترین  
تشنگی ما را  
فرومی نشاند

کوکاکولا  
وقانتای  
ساخت اقصانین



CAM  
CORPORATION

شرکت سهامی خصوصی کوکاکولا و فانتا در ایران

# اخبار داخلی در هفته ای که گذشت

## تقدیم اعتماد نامه

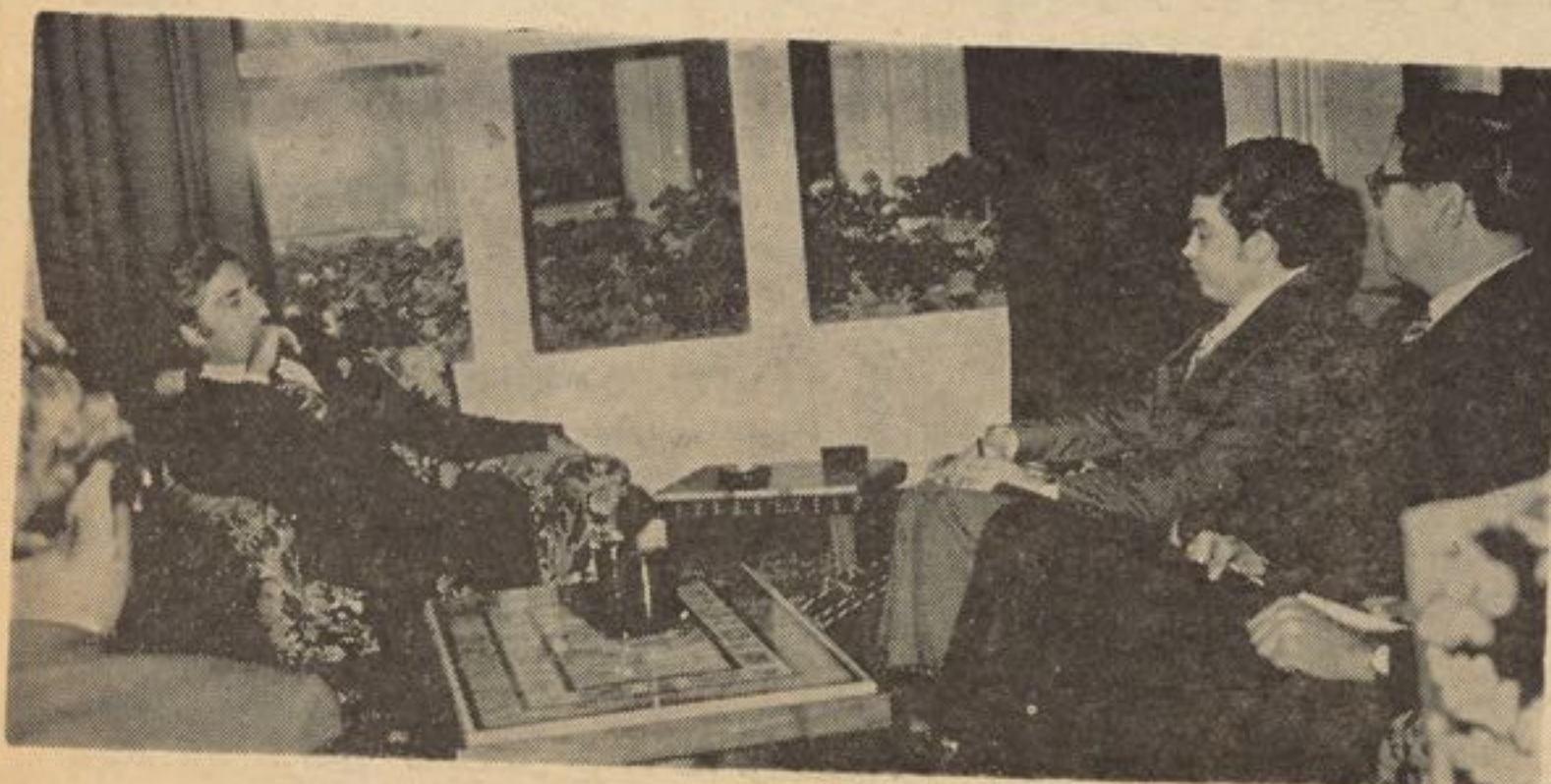
بناغلی جان هادوین سفیر کبیر غیرمقیم کانادا بدر بار کابل اعتماد نامه خود را طبق تشریفات معموله ساعت یازده و سی دقیقه قبل از ظهر روز چارشنبه ۴ دلو بحضور اعلیحضرت معظم همایونی در قصر گلخانه تقدیم نمود.

بناغلی جان هاد وین سپس به همراهی داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات وزارت امور خارجه به مزار اعلیحضرت شهید سعید رفته اکتیل کل گذاشت.

اعلیحضرت معظم همایونی هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر غیر مقیم کانادا را می پذیرند.



## ملاقات بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم



بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم ساعت ۶ بعد از ظهر روز چار شنبه ۴ دلو بناغلی اتیلا کاراسو منگولو اقتصاد دان ارشد شعبه اروپا و شرق میانه و شمال افریقا را در بانک جهانی و سابق معاون صدراعظم ترکیه و داکتر نیمرد افانیل مشاور اقتصادی بانک جهانی و بناغلی کبی کی تسین آمر شعبه جنوب غرب آسیا در ملل متحد را در قصر صدارت عظمی پذیرفت.

این هیات درباره تبادل نظر در مورد درخواست افغانستان برای پروژه تیم مشورتهی پلان گذاری و امور مربوط به پروژه سازی برای تقویه سیستم پلان گذاری در افغانستان بکابل آمده است.

درعکس بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم حین مذاکره با هیات دیده میشوند.

## باید امکانات استفاده از انرژی گاز و برق میسر ساخته شود

استفاده از انرژی گاز و برق امروز در تمام جهان از نظر اقتصادی نقش بسزائی دارد. و روی همین اصل است که علما و محققین در صدد آنند تا بتوانند از مواد طبیعی دیگری استحصال گاز نمایند تا عوض گاز طبیعی ازان کار گرفته شده بتوانند.

این تلاش های بشر و تحقیقات دامنه دار آنها ثابت میسازد که گاز یک ماده خیلی ضروری و در عین حال اقتصادی میباشد.

همالکی که دارای منابع طبیعی نیستند با زهم نظر به اقتصادی بودن آن و اینکه ثروت جنگل داری از بین نرود مقادیر زیاد گاز از دیگر جاه و اورد ازان استفاده می نمایند.

کشور عزیز ما افغانستان که از نظر منابع طبیعی یک کشور خیلی غنی و ثروتمند بحساب می رود با وجود ذخایر مقادیر زیاد گاز و نفت، تا حال در تسخین ازان استفاده بعمل نیامده و مصارف محرو قا تی مردمان مارا چو ب تشکیل می دهد. در حالیکه استفاده از این منابع علاوه از اینکه بمرور

زمان سرسبزی کشور را از بین برده صدمه بزرگی به ثروت جنگلداری که آنهم امروز نقش عمده در اقتصادیات کشور دارد ما وارد می نماید مخصوصاً که دیر یازود در اثر قطع و مصرف جنگلات روزی خواهد رسید که این منابع از بین رفته و مشکلاتی را تولید خواهد نمود.

امروز در تمام کشور های جهان استفاده از انرژی گاز و برق از نظر اقتصادی باندازه طرف توجه قرار گرفته که دیگر احتیاجی به مصرف چوب بحیث ماده محروقاتی دیده نمیشود.

در افغانستان از یک طرف که از مدتی است در اثر مطالعات و تجسسات منابع سرشار نفت و گاز کشف و یابا استخراج آن اقدام شده و قرار احصائیه های رسمی مقادیر زیادی هم در ساحه های مختلف کشور وجود دارد و از جانبی قدرت

تولید برق آبی به پیمانۀ وسیعی بلند برده شده و هم بمنظور جلوگیری از قطع اشجار متمر و غیر متمر که باعث سرسبزی مملکت است بهتر خواهد بود چاره سنجیده شود تا عوض قلع و قمع اشجار و جنگلات از گاز و برق استفاده بعمل آید.

روی این اساس در قدم اول وظیفه دبرینما لوی شرکت است تا زمینه استفاده از انرژی برق را با اساس قیمت تسخین برای شهریان فراهم ساخته و ازان مدارک علاوه از اینکه عاید سرشاری نصیب شان خواهد شد مردم مانیز با

## کتاب و مجلات از محصول گمرک معاف گردید

مجلس عالی وزراء در جلسه هفته وار روز دوشنبه ۲ دلو خود که تحت

ریاست یناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم دایر شده بود برعلاوه موضوعات مختلف، مسوده قا نون جدید گمرکات را مورد غور قرار داده بعد از اینکه تعدیلاتی در آن پیشنهاد شد مسوده مذکور به کمیسیون تسوید این قانون اعاده گردید تا آنرا برای تصویب نهایی مجلس وزراء آماده سازد.

ضمن ارزیابی مواد این قا نون مجلس هدایت داد تا در قانون جدید کتاب و مجلات از محصول گمرک معاف باشند.

### امضای موافقتنامه

بروگرام همکاری علمی و فرهنگی برای سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ بین افغانستان و پولند ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز سه شنبه ۳ دلو در وزارت امور خارجه به امضاء رسید.

این پروگرام را از جانب افغانستان یناغلی محمد خالد رو بنان معین وزارت اطلاعات و کلتور و از طرف پولند یناغلی مارتی نویج سفیر کبیر آنکشور متعین کابل امضاء کردند.



در عکس یناغلی محمد خالد رو بنان معین وزارت اطلاعات و کلتور و یناغلی مارتی نویج سفیر کبیر پولند امضای موافقتنامه دیدند.

استفاده ازان راحت تر حوائج محرو قاتی خویش را رفع خواهند نمود و هم کمک بسزائی بصنعت جنگلداری و سرسبزی کشور خواهد گردید.

در قدم دوم مقامات مربوط از همین حالا در صدد آن برآیند تا زمینه استفاده از گاز را بصورت بالون سیار برای همه فراهم گردانند.

در انصورت یقین داریم که دیری نخواهد گذشت که از حیث صادرات چوب های صنعتی ثروت سرشاری را صاحب شویم. و قسمت عمده احتیاجات ما از مدرک صدور این چوب ها بخارج رفع خواهد گردید.



## پیمان بین دو آلمان بزرگترین گام

### درا راه ختم جنگ سرد

در پایان جنگ جهانی دوم بر روی خرابه های رایش سوم دو دولت آلمان تشکیل شد که هر کدام زندگی سیاسی جداگانه ای را در پیش گرفت - سیستم های اجتماعی متفاوت و اید یا لوزی های مختلف نه تنها این دو کشور را در طول بیشتر از دو دهه مقابل هم قرار داده بود بلکه بعضا اختلافات آنها جهان را در آستانه يك جنگ دیگر نزدیک می ساخت .

مثلا هر وقتیکه آلمان شرقی راه های بر لین غربی را که برای این شهر حیثیت شراکتین را دارد مسدود می ساخت متحدین غربی و اتحاد شوروی در برابر هم قرار میگرفتند و خطر بر خورد قدرت ها بمیان میامد اما بعد از اینکه بلاک های شرق و غرب در پی مصالحه بر آمدند و خواستند علل جنگ سرد را یکی بعد دیگر از بین ببرند و مخصوصا در سال ۱۹۶۹ که ویلی برانت بحیث صدر اعظم جمهوریت اتحادی آلمان

انتخاب و اوست پولتیک یعنی سیاستش را در برابر کشور های اروپای شرقی اعلام داشت خطر چنین بر خورد ها رو به کاهش نهاد . ویلی برانت ابتدا بمسکومسافرت کرد و بعد با وارسا معاهده ای را امضا نمود و خط او در نیس را برسمیت شناخت و در حقیقت زمینه عقد پیمانی را مساعد ساخت که هفته گذشته بین دو آلمان امضاء شد .

طبق این پیمان « حسن همجواری » هر دو آلمان یکدیگر را بحیث دولت مستقل بر سمیت می شنا سند یعنی جمهوریت اتحادی آلمان دیگر از دوکتورین ها لشتاین که میگفت اگر کشوری آلمان شرقی را بر سمیت بشناسد باید علایقش را با بن قطع نماید ، پیروی نمیکند . بلکه حالا

خودش بوجود دو دولت آلمان اعتراف مینماید و زمینه شامل شدن هر دو دولت را در موسسه ملل متحد مساعد میسازد .

چنانچه پس از امضای این پیمان بین دو آلمان سیلی از مطالبات بسوی برلین شرقی جاری شد و یکعده زیادی کشور ها خواستند که برای برقراری علایق سیاسی با آلمان شرقی باب مذاکره را بکشایند .

در دیباچه قانون اساسی آلمان غربی ذکر شده که هر آلمانی باید برای توحید مجدد آلمان بکوشد برای اینکه حکومت ائتلافی سوسیال لیبرال برانت مخالف روحیه قانون اساسی کشور خود رفتار نکرده باشد به این نظر اصرار دارد که باوجود انقسام صرف يك ملت آلمان وجود دارد که در آینده از طریق مسالمت آمیز متحد میشوند و روی همیمن دلیل بود که هر دو آلمان بین هم سفرا را مبادله نکردند بلکه در عوضی بسویه وزیر مختار نمایندگان شانرا به کشوری یکدیگر فرستادند که این خود تقویت نظر حکومت بن است که آلمان شرقی را يك کشور خارجی نمیداند . نظر آلمان غربی و شرقی در این مورد از خلال صحبت مختصر روسای هیات های دو کشور قبل از امضای پیمان بخوبی معلوم شده میتواند .

میشل کول یعنی کسیکه از طرف آلمان شرقی این پیمان را امضاء کرد ضمن صحبت در زمینه گفت هیچگاه نمیتوانم يك نفر از آلمان غربی را بحیث تبعه آلمان شرقی بشناسم . اوپکن با رئیس هیات بن دفعتا روی گپش دویده گفت با اینهمه هایك نفر از آلمان شرقی را بحیث خارجی نمی شناسیم .

بهر صورت موضوع اتحاد مجدد آلمان سوالی است که سیر زمان به

آن پاسخ خواهد داد اما آنچه از عقد این پیمان حاصل میشود نه تنها برای دو کشور بلکه برای اروپائیز مفید خواهد بود .

طبق این پیمان هر دو آلمان یکدیگر را برسمیت می شناسند و در ساحه بین المللی از یکدیگر نمایندگی نمیتوانند . هر دو کشور در ساحات تجاری تی صحت و فرهنگ همکاری شانرا گسترش خواهند داد هر دو دولت آلمان بحیث نمایندگان دایمی و زیر مختار را به بن و برلین شرقی تعیین مینمایند .

آنها موافقه کرده اند که این پیمان قرار داد های قبلی بین دو کشور و پیمانهای را که در مورد آنها عقد شده متاثر نخواهد ساخت .

ماده اخیر چنین معنی میدهد که موافقات بعد از جنگ در مورد حقوق و مسولیت های فاتحین جنگ جهانی دوم یعنی امریکا - بریتانیا - اتحاد

شوروی و فرانسه متاثر نخواهد شد . و این نیز امتیازی است که از طرف بر لین شرقی به بن داده شده است .

مطابق این پیمان که به مخصصت و سو ظن بیست ساله بین دو کشور خاتمه میدهد تسهیلاتی در رفت و آمد اتباع آلمان غربی به آلمان شرقی و ارسال تحایف و مواد غذایی و نیز در ساحه تماس از طریق وسایل مخابراتی و پست بوجود خواهد آمد - حتی معلق ترین پروبلم ناشی از انقسام آلمان یعنی مساله فامیل های از هم جدا شده حل خواهد شد .

امضای این پیمان در مسایل اروپایی نیز اثر مثبت خواهد گذاشت مثلا در تماس های شرق و غرب در چوکات کنفرانس امنیت ارو پا و در مساعی برای کاهش قوا در ارو پا موثر ثابت خواهد شد .

از اینرو میتوان این پیمان را بهترین فصل در تاریخ بعد از جنگ آلمان و بزرگترین قدم در راه ختم جنگ سرد خواند .

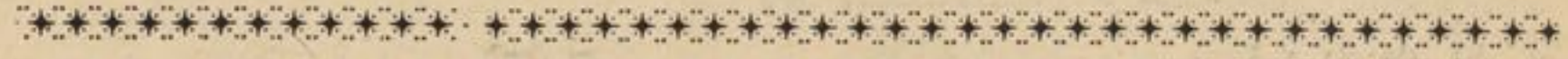


محمد حسین نهضت

پیوسته گذشته

# رمز پیروزی اسلام

## وعلک سقوط مسلمین



مسلمین به فرماندهی ابو عبیده جراح بیت المقدس را محاصره کردند. بیت المقدس که به اورشلیم و قدس هم شهرت دارد و نام قدیمی آن ییوس است در طول تاریخ یعنی از دوازده قرن قبل از میلاد تا این زمان مورد هجوم و فتنه های عظیم و خو نریزیهای مدهش و هولناک بود و همین آن هم اشغال این شهر مذهبی از طرف صهیونیسم و استعمارگران هم دست این مردم متجاوز که دشمنان دیرین اسلام و اسلامیان اند بحران و کشمکش شرق میانه را به میان آورده است. شهر قدس نه برای فلاحت مساعده است و نه مرکزیت تجاری دارد. خطراتیکه متوجه این شهر شده و چند مرتبه آن را مهجور و متروک ساخته تنها از لحاظ مرکزیت دینی و ارتباط آن به همه ادیان بود است. بهر حال در زمان خلافت فاروق اعظم (رض) مسلمانان شهر قدس را محاصره کردند، کشیش بزرگ نصارا که متصرف بیت المقدس بود به دیدن قشون فداکار و از خود گذر اسلام یقین کرد که محاصره شهر دیر دوام نمی کند و پیروزی و غلبه نصیب مسلمانان است او اظهار عقیده کرد و گفت مسلمانان اگر با این روحیه قوی و عقیده محکم بجنگند، نه تنها در این جنگ پیروز اند بلکه هیچ نیرویی را تاب مقاومت با آنان نخواهد بود.

و خونریزی لزومی ندارد اگر خلیفه اسلام خود را بیاید من تعهد می کنم تمام عساکر و مردم ما اسلحه به زمین بگذارند و شهر را به شما تسلیم دهند ابو عبیده این خبر را بحضور حضرت عمر (رض) به مدینه نوشت خلیفه اسلام به رسیدن نامه بلادرنگ مدینه را به عزم بیت المقدس ترک گفت اما بدون سپاه بدون محافظ خودش و غلامش و مرکب هر دو یک شتر بود خلیفه اسلام با غلام همسفر خویش قرار گذاشت که یک فرسخ غلام سوار شتر شود خلیفه جلو بکشد و یک فرسخ خلیفه شود غلام جلو را بکشد به همین ترتیب این ناصله طولانی را طی کردند همینکه به یکی دو فرسخی شهر رسیدند ابو عبیده با سران سپاه به استقبال برآمدند اتفاقاً در فرسخ آخرین نوبت سوار شتر به غلام رسید غلام هر چه اصرار کرد که چون نزد یک معسکر و شهر است شما سوار شوید عدالت عمر (رض) اقتضا نکرد حق غلام ضایع شود مستقبلین و حتی زنانیکه بر با مهای حوالی شهر برآمده بودند تا تجمل ورود خلیفه اسلام را ببینند دیدند مردی بر شتر سوار است و مرد دیگری جلو آن را می کشد همه با کمال تعجب و حیرت این منظره را تماشا می کردند.

سفر در آنجناب (رض) دویده واسپی پیش کشید و رکاب گرفت تا خلیفه سوار شود بر اثر اصرار ابو عبیده و سران سپاه خلیفه (رض) بر اسب سوار شد همینکه چند قدم پیش رفت و باغر یو و هلبله مردم بر خورد کرد دیدند دو عتا از اسب به زیر آمد فرمود در یابید خلیفه خود را که هلاک شد عرض کردند چه حادثه رو داد؟ فرمود نزد یک بود عجب و تکبر بر من مستولی شود بگذارید پیاده در میان شما برویم دیگر کسی جرأت نکرد چیزی بگوید.

خلیفه اسلام به طرف دروازه شهر روان شد متر صدین بر جهای سردر از آمدن آن حضرت خبر دادند فی الفور دروازه باز شد حضرت بدون واسطه وارد شد کشیش بزرگ و معاهد با بزرگان شهر و رؤسای قشون به استقبال بر آمدند دیدند خلیفه در ویش منس و بی آرایش اسلام پیاده می آید، هیبت و عظمت خلیفه (رض) همه را گرفت مقدم خلیفه را گرامی داشتند کمال احترام بجا آوردند و اظهار کوچکی نمودند. همینکه خلیفه اسلام در اجتماع بزرگان مردم شهر قرار گرفت نخست خطاب به عساکر مجرب اسلام فرمود فرا موش نکنید که پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

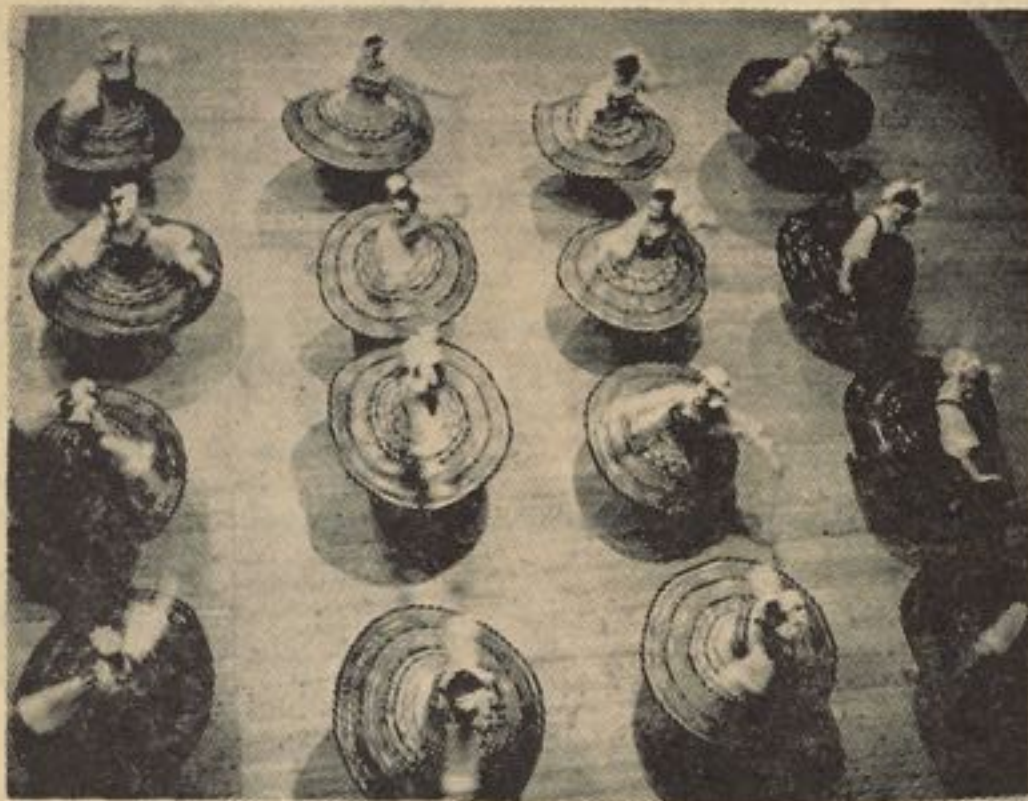
«من اذی ذمیا فلیس منی»  
یعنی همه بدانند که یهود را که در کشور های اسلامی زندگی می کنند و اسلام پانها امان داده اگر کسی

اذیت بکنند از امت من نیست. سپس به هر یک از بزرگان یهود و نصارا را لطف و مهربانی فرمود به سران لشکر اسلام هدایت داد تا مطایبق دستور پیغمبر (ص) به معا بن شد شهر متعرض نشود بدین مذهب و مذهب یهود و نصارا تحقیر و اهانت نکنید مرد مرا به جبر و اکراه به قبول اسلام وادار نسا زید فرمود اینها در پناه اسلام اند و کسانیکه در پناه اسلام باشند در دین و آئین خود آزاد اند حتی اگر بخوانند کلیسا های جدیدی بنا کنند مانع نشوید!

این رفتار خلیفه عادل اسلام بود که گوشتاد لو بون فرا نسوی را به اعتراف و داشت که نوشت هیچ قوم فاتحی به بزرگواری و راست با تحین اسلام نبودند در اینجا ست که گوشتاد لو بون فرانسوی را به عادلانه و رعایت مسائات از طرف رهبران اسلام از شرارت ها، مظالم و دنیای های اروپا نیان در جنگهای صلیبی یاد آور میشود مینویسد که وقتی اینها به بیت المقدس حمله آوردند طوری و حشیانه رفتار کردند که خونخوا ران مغل و آد مخواران افریقا و پاپوهای آسترلیا بادشمنان خونخوار خود نکردند و نوشته است علاوه بر کشتار های دسته جمعی هفتاد هزار بی گناه زادر خود مسجد اقصی به بدترین وضعی کشتند که در بین اینها علما، زهاد و اطفال رضیع نیز بود.

با قیدارد  
ژوندون

## جوانان رقص می کنند



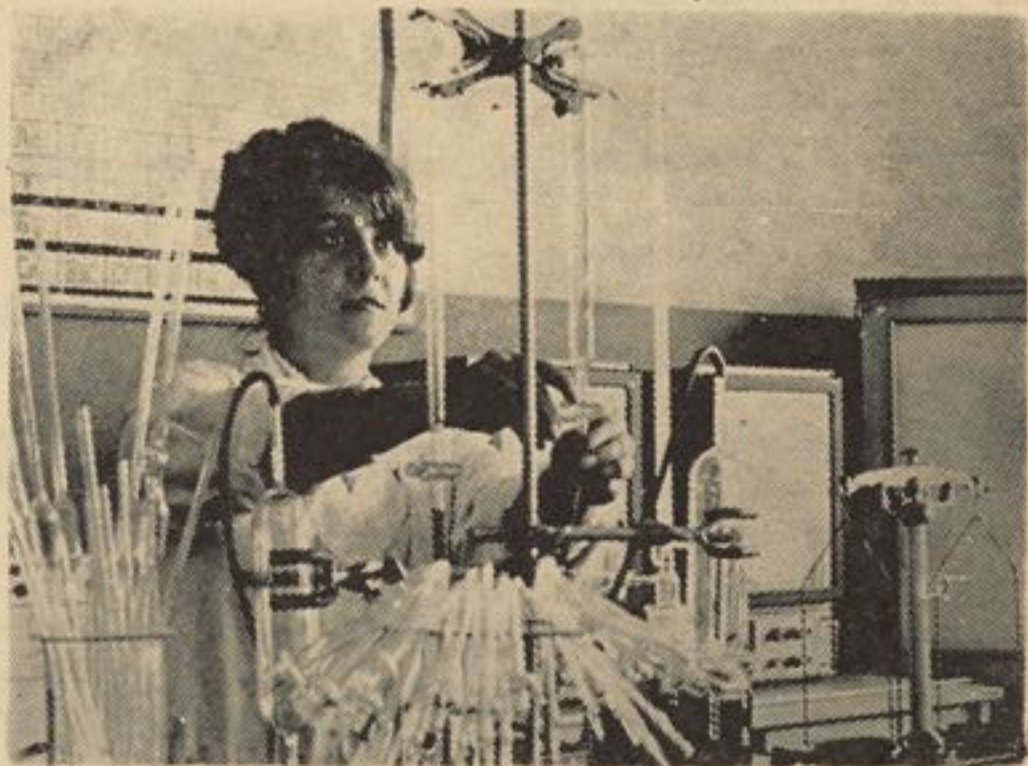
دسته هنری رقص ها بنام یونست که جوان ترین دسته هنری است نه تنها در جمهوریت های شو روی بلکه در اکثر کشورهای اروپایی شهرت دارند .

دسته هنری یونست در اکثر کشورهای اروپایی و از جمله ایتالیا و کیو با به نمایشات خویش پرداخته و موفقیت هایی را نصیب شدند .  
دسته هنری یونست در بیست و چهارمین فستیوال هنری بنام شکوفه های بادام حایز جایزه هنری گردید



## هوای متری مسکو

متری مسکو یکی عجایب طبیعت است که هر نو وارد را بخود متوسو چه میگرداند . ملیونها نفر روزانه ازین وسیله ترانسپورتی استفاده مینمایند . هر مسافری که به عمق یکصد و پنجاه متری زمین درین متری پائین میشود هیچگاه احساس نمی کند در عمق زمین قرار دارد زیرا همیشه درین جا هوای تازه و پاک وجود دارد . در یک شبانه روز اضافه از چار صد ملیون متر مکعب هوای تازه توسط دستگا های تصفیه هوا باین متری ها انتقال داده میشود و در ظرف هر ساعت چندین بار هوای آن تبدیل می گردد . هوای تازه و پاک از طریق دستگا های تصفیه هوا داخل تو نل ها شده و در موسم سرد ما و زمستان هوای مورد ضرورت از طریق دستگا های که آنرا گرم می سازد به تو نل ها میرسد . لایر اتوار هائی در داخل متری وجود دارد که تمام شب و روز مصرف تجزیه هوا و مقدار گازات مورد ضرورت بداخل متری بوده و همچنین در قسمت وقایه از بعضی ایدیم هائی که نسبت تراکم مسافری امکان پذیر است جلوگیری می نمایند .



## در جهان سه پورت

باساس فیصله ژورنال لیست های بسیاری از کشورهای جهان که همه ساله از طرف رادیو تلویزیون بی بی سی و مجله ( ورد سپورت ) بر گزار میگردد اولگا کربوت از روسیه سفید لقب قهرمانی ژیمناستیک را در او لمپیا جهانی حاصل نموده بود بحیث ورزشکار سال ۱۹۷۲ شناخته شد .

بناغلی او ایکس مفسر سه پورتی رادیو بی بی سی به نمایندگی از رادیو بی بی سی هدیه رابه او لکا کربوت تقدیم نمود .



عکس‌ها از : مسعود شمس

داکتر نعیم فرحان

# نگاهی به گذشته‌های هنر تیاتر و بازیگری

مرکب از بازیگری و آواز خوانی بود میسر داخند. نخستین کسی که در یونان باستان بازیگر را به صورت مشخص به وجود آورد و او را از خور جدا ساخت ، «تپ سیس» نام داشت نمایشهای «تپ سیس» یک بازیگر را در بر می گرفت پس از آن آشیل به میان آمد که پدر تیاتر نامیده میشود آشیل دو بازیگر را روی صحنه آورد بعدتر هم سو فو کل پدیدار شد و سه بازیگر را وارد صحنه ساخت. به همین صورت نمایشنامه نویسان دیگری در یونان باستان پدیدار شدند ، از جمله اورو پیدوارستوفان را میتوان نام برد. در تاریخ تیاتر اریستو فان را غالباً پدر کمیدی میدانند .

داکتر «فرحان» درباره کمیدی به صورت ضمنی گفت :  
سرو پیمبر فته کمیدی رابه سه دسته بخش کرده اند : نخست کمیدی قدیم یا کمیدی انتقاد است که پایه گذار آن همان «اریستو فان» به شمار میرود. درین کمیدی غالباً موها مات مذهب یونانی به انتقاد گرفته میشود بخش دوم ، کمیدی اجتماع است که مناندر پایه گذار آن شناخته شده است . درین کمیدی پدیده های اجتماعی طرح و بر رسی میشود. بخش سوم ، کمیدی چهره ها است که در فرانسه سده هفدهم پدید آمد و بانی آن مولیر معروف است. «فرحان» در تشریح پس منظر تیاتر و بازیگری ادامه داد :  
\_ هنگامی که تمدن روم پی ریزی گشت ، رو میان از تیاتر یونانی مفهومی در ذهن داشتند . اما این مفهوم در لابلای فر هنگ ویژه روم

هنر بازیگری از کهنترین هنر واداهای آغاز پیدایی هنر بازیگریست. هابیبست که آدمی به آن پرداخته است . آغاز این هنر بسیار به عقب میرود و به زمانی میرسد که آدمیان سخن نمیتوانستند گفت ، ولی به بازیگری میسر داخند . بدین معنی که یکی از قدیمترین و سایل مفا همه و بیار خویشتمن ، چیزی بود که امروز به آن نام گونه پی بازیگری ابتدایی را میتوانیم ناد . میتوانیم در گذشته های خیلی دور گروهی از آدمیان نخستین را تصور کنیم که شکار را به دست آورده اند و به گرد آتشی این شکار را کباب میکنند. درین حال آنانی که شکار را به دست آورده اند با حرکتها واداهای نمایش میدهند که چگونه این کار نامه بزرگ را انجام داده اند . این نمایش آنان تنها مفا همه نیست ، بلکه جنبه سر گرمی ولذت آفرینی هم دارد. همین حرکتها

«داکتر محمد نعیم فرحان» در کشور چکو سلواکیا تحصیل کرده و دکترای خود را در رشته هنرهای زیبای دانشگاه چارلس پراگ به دست آورده است .  
درین هفته با «فرحان» گفت و شنودی داشتیم . هسته این گفت و شنود ، پس منظر تیاتر در جهان بود. وی در درازای این صحبت سخنهای دلچسپی گفت که برای بسیاری از خوانندگان از جمله خالی از سود نمیتواند بود . «فرحان» وعده کرده است که این سلسله صحبت را در چند شماره دیگر نیز ادامه بدهد .

پرسیدم :  
\_ ممکن است بگویید که تیاتر را آدمیان چگونه به میان آوردند ؟ اصلاً آدمی چرا به بازیگری پرداخت ؟  
«داکتر فرحان» لبخند محجوبانه پی زد و گفت :





«... اریستو فان را غالباً پدر  
کهیدی مینا مند.»

شکل تقریباً تازه بی گرفت تیاتر میشود تا فضایی رنگین و آهنگین یونانی، تیاتری هد فمند بود، در ایجاد گردد. بدینصورت، صحنه حالی که تیاتر رومی بیشتر رنگ آرای، لباس و آواز در او پر اسیار سر گرمی داشت. رومیان هنر اهمیت دارد.

میم را در تیاتر بیشتر تکامل دادند «فرحان» گفت:

پس از عصر طلایی تیاتر اسپانیا فرا رسید و کسانی چون اسپانیا، سر وانتس و لوب دی دوگا به وجود آمدند بعدتر هم دوره الیزابت یا عصر شکسپیر فرا رسید و شکسپیر شیوه نوینی در نمایشنامه نویسی به وجود آورد. در سده هفدهم در فرانسه تیاتر کلاسیک نوین نمایان شد و نمایشنامه نویسان

در قرون وسطی و قرون وسطی فرا رسید، تیاتر همانند پدیده های دیگر اجتماعی در قید مذ هب درآمد. در قرون وسطی تیاتر های ثابت

در قرون وسطی و قرون وسطی فرا رسید، تیاتر همانند پدیده های دیگر اجتماعی در قید مذ هب درآمد. در قرون وسطی تیاتر های ثابت

« فرحان » میگوید:

« در آغاز سده بیستم، حادثه مهمی در تاریخ تیاتر نمایان شد. بدینمعنی که موجودی به نام «کارگردان» پایه عرصه وجود گذاشت. نخستین کسی که وجود «کارگردان» را به صورت مشخص طرح کرد، «خرونیک»

در آلمان بود.»

تقریباً وجود نداشت. تنها تیاتر به وحدت سه گانه کلاسیک (وحدت های بسیاری موجود بود که درونمایه زمان، و وحدت مکان، و وحدت موضوع) های نمایشهای آنها را حکا یتها و روی آور دند. بر اساس وحدت مسائل مذ هبی تشکیل میداد. زمان، زمان يك اثر نباید بیشتر از بیست و چار ساعت را دربر گیرد

«فرحان» ادامه داد:

با آغاز رنسانس، تیاتر نیز مطابق وحدت مکان، رویداد های احیاء شد. در همین دوره بود که نمایش نمیتواند در مکانهایی که از او برآ به وجود آمد. او بر اساسا گونه هم زیاد فاصله دارد، اتفاق افتد. بی از نمایش است که در آن تلاش وحدت موضوع، خوا ستار يك

کارگردان را به صورت مشخص طرح کرد، «خرونیک» در آلمان بسود. پس از آنکه اکادمی هنر های ما سکو در سال ۱۸۹۸ گشایش یافت «استانیسلا فسکی» و همکارش دانکو ویچ بیشتر بر اهمیت کارگردان تاکید کردند.

«داکتر فرحان» در آخر گفت:

سده بیستم ناظر پدیدار شدن

(پایان)

«سید شفیق راحل» میگوید:

# لیندن جانسون در گذشت



« لیندن جانسون در روز عجیبی در گذشت ، عجیب به خاطر آنکه درین روز هر لحظه انتظار میرفت که در ویتنام آتش بس اعلام شود و جنگی به پایان برسد که گرفتاری امریکا درین جنگ در زمان ریاست جمهوری خود وی به خارج رسیده بود.»

(لیندن جانسون) روز دوم دلو در اثر يك حمله قلبی به صورت ناگهانی در گذشت . وی در انتخابات سال ۱۹۳۶ ، به حیث نماینده حزب دموکرات در مجلس نمایندگان راه یافت در آن هنگام از هوا خواهان سرسخت (روزولت) به شمار میرفت. هنگامی که روز هفتم دسمبر سال ۱۹۴۱ ، جاپانیها بر (پرل هار بر) حمله کردند ، (جانسون) نخستین عضو مجلس نمایندگان بود که به خدمت نظامی رفت . زیرا در آن زمان او افسر احتیاط نیروی دریا بی بود. پس از پایان خدمت نظامی ، دوباره چوکیش را در مجلس نمایندگان اشغال کرد و در انتخابات سال ۱۹۴۸ به مجلس سنا راه یافت . (جانسون) در سال ۱۹۶۳ ، پس از کشته شدن (جان کندی) به ریاست جمهوری رسید در انتخابات سال ۱۹۶۴ ، کاندید حزب جمهوری خواه ، یعنی (گولواتر) را شکست داد و برای بار دوم بر کرسی ریاست

جمهوری امریکا نشست . (لیندن جانسون) روز بیست و هفتم آگست سال ۱۹۰۸ در تکساس به جهان آمد و تحصیلاتش را در همانجا به پایان رسانید. پدر و مادرش که نسب انگلیسی داشتند ، از زمینداران تکساس به شمار میرفتند. (جانسون) در هنگام مرگ شصت و پنج سال داشت . من برای دریافت نکته های بیشتری در باره کار نامه های سیاسی و ویژگیهای شخصیتی (جانسون) به سراغ آقای (سید شفیق راحل) رییس موسسه کابل تایمز رفتم . آنچه پس ازین میخوانید ، سخنانی است که (راحل) فی المجلس در باره (جانسون) بر زبان آورد .

(راحل) با آن لبخند کمرنگ و معنی دارش گفت :  
- (لیندن جانسون) در روز عجیبی در گذشت عجیب به خاطر آنکه درین روز هر لحظه انتظار میرفت که

آتش بس در ویتنام اعلام شود و جنگی به پایان برسد که گرفتاری امریکا درین جنگ در زمان ریاست جمهوری خود به اوج رسیده بود . (راحل) از پشت عینکهایش به سویم دید باز هم آن لبخند گمر نکش نمودار شد :

- نشستین (جانسون) بر کرسی ریاست جمهوری نیز در وضع به خصوصی صورت گرفت که میتوان چنین لحظه ای را یک (لحظه احساساتی) نامید . در واقع ، روزی که (کندی) کشته شد ، همه چیز در یک چشم بهم زدن گذشت و (جانسون) ناگهان به خود آمد و خویشتن را بر کرسی ریاست جمهوری امریکا یافت و او به خواب عم نمیدید که روزی به این مقام برسد .

(راحل) در مقایسه شخصیت (جانسون) با (کندی) گفت :

شخصیت (جانسون) در برابر شخصیت (کندی) سخت رنگ باخته بود و رییس جمهور به معاون خود ش

به نظر من ، «جانسون» با مداخله روز افزون در جنگ ویتنام طرحی را اجامه عمل پوشید که به دست «کندی» پی ریزی شده بود.



«جانسون» بالهجه غليظ كوبايي سخن ميژد.

در آخر عمر تقريباً گر شده بود.

وي كينه و نفرتش را هر گزينه پنهان نمي توانست  
کرد.

چندان ارزشي نميداد. منشي كيندي درين باره مينويسد كه (جانسون) هروقت به ملاقات رييس جمهور مي آمد، پس از ملاقات از منشي خواهش ميكرد وي را از راهي به بيرون رهنمايي كند كه خبر نگاران او را ببينند و بدينصورت به رييس جمهور نزديك معلوم شود.

از (راحل) پرسيدم :

چرا (كيندي) معاون ضعيفي براي خودش برگزيده بود ؟

جواب داد :

اين رويداد چندين انگيزه دارد نخست اينكه در امريكا عنعنه چنان بوده است كه هر رييس جمهور ضعيف، معاون قوي داشته باشد. مانند (ايزنهاور) كه (نكسون) معاونش بود. برعكس، رئساي جمهور قوي معاونان ضعيف داشته بوده اند مانند كيندي و در حال حاضر نكسون. انگيزه دومي كه كيندي را واداشت تا جانسون را به حيث معاونش برگزيند آن بود كه ميخواست باگزينش معا و نسي از ايالتهاي جنوب آراء جنوب را كمالي كند. به همين صورت، (جانسون) به حيث نماينده اقليت بزرگ عناصر راست افراطي جنوب ميتوانست در ريختن آراء بيشتري به سود كيندي اثر ناك باشد.

پرسيدم :

چه چيزي (جانسون) را واداشت كه اشتغال امريكا را در جنگ و يتنام افزايش بدهد و نيم مليون سرباز و افسر امريكايي را در جبهه يي كه تقريباً ده هزار كيلو متر از امريكا فاصله دارد، به جنگ بفرستد ؟ (راحل) سرش را به زير انداخت و شمرده شمرده گفت :

۱۹۶۰ خطابه يي ايراد كرد كه اين خطابه آوازه بسيار به دست آورد. او درين خطابه اش گفت كه امريكا وظيفه دارد در هر نقطه زمين كه باشد، از آزادي دفاع كند. در آن زمان مردم امريكا براي اين كلمه ها به شدت كف زدند و هورا كشيدند. بر اساس همين كلمه هاي (كيندي)

امريكا در زمان رياست جمهوري (جانسون) ناگزير بود كه از (آزادي) در سرزمين ويتنام دفاع كند. براي همين منظور بود كه (جانسون) نيم مليون امريكايي را به جبهه ويتنام گسيل كرد. به نظر من، (جانسون) با اين عملش طرحي را جامعه عمل پوشيد كه به دست (كيندي) پي ريزي شده بود. بسخن ديگر، (كيندي) طراح اصلي مداخله روز افزون اضلاع متحده امريكا در ويتنام بود و (جانسون) در سايله نوعي از مجبوريت اين طرح را عملي كرد و راهي را كه سلفش نشان داده بود، پيمود.

(راحل) درباره سياست (جانسون) در مورد خاور ميانه گفت :

وي با تمام معني از اسراييل حمايت ميكرد و در جنگ جون ۱۹۶۷ ناوگان ششم امريكا در بحيره مديترا نه مراقبت اوضاع بود.

(راحل) در باره بينش (جانسون) در مورد كشور هاي رو به انكشاف گفت :

او كار ارزشمندی در باره جهان رو به انكشاف انجام نداد. وزيران قدرتمند او، يعني (مك نامارا) و (دين رسك)، اصلاً نقشه سازان جنگي بودند در زمان رياست جمهور او از كمكهاي امريكا به جهان سوم كاسته شد.

(راحل) درباره سياست (جانسون) در داخل امريكا، گفت :

اگر چه وقت و نيروي بيشتري (جانسون) را جنگ و يتنام تلف ميكرد، با اينهم او در درون امريكا كار هاي نسبتاً ثمر مندي انجام داد. از جمله : نيروي استخدام جامعه را بلند برد، بيمه هاي اجتماعي را گسترش داد و در بهبودي وضع سياهان كوشيد.

رييس موسسه كابل تايمز درباره ويژ گيهاي شخصيتي (جانسون) گفت :

او مردی بود که کینه و نفرت را پنهان نمیتوانست کرد. بالهجه غليظ كوبايي هاي جنوب سخن ميژد. از مطبوعات خوشش نمي آمد. به

قولها و تعهداتش سخت وفادار بود. وي همواره در باره صحتش نامطمئن بود. در واقع، يكي از انگيزه هاي كه نگذاشت خودش را در سال ۱۹۶۸ نامزد رياست جمهوري سازد، وضع صحي او بود. نيروي شنواييش روز به روز كاسته ميشد. درين آخرها تقريباً گر شده بود.

(راحل) ناگهان خنديد :

ميدانيد ؟ در آنسال روز اول ماه

اپريل اعلام كرد كه نميخواهد خودش را در انتخابات نامزد رياست جمهوري بسازد و مردم پنداشتند كه اين اعلاميه او يك (اپريل فول) ، يعني يك شوخي ماه اپريل است. اما وي كاملاً جدی بود.

(راحل) ادامه داد :

با کنار رفتن از رياست جمهوري كاملاً از صحنه سياست کنار رفت. چنانكه به هيچ سوال سياسي پاسخ نميداد. مستزوي شده بود و در پرورشگاه اسپان خودش در ميانه هاله يي از شايعات زندگي ميكرد.

پرسيدم :

چه شايعاتي ؟

(راحل) جواب داد :

مي گویند در دوران رياست جمهوريش داراي او سيار افزايش يافت و در باره اين افزايش داراي سخنهاي بسياري از زبانه شينده يك شوخي ماه اپريل است. اما وي كاملاً جدی بود.

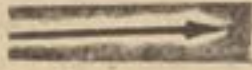
(پايان)





پوهاند داکتر عبدالاحمد جاويد

پوهاند دکتور جاويد علاوه نمود:  
 در نظر داشتن شرایط مالی تر تیبی  
 در نظر داشتنی شرایط مالی تربیتی  
 اتخاذ شود که همه ساله در داخل  
 يك پروگرام معین در قسمت پذیرفتن  
 تعداد بیشتر جدید الشمولان و  
 استادان لایق در کدر علمی پوهنتون



## پلان پنجساله اکادیمیک

در نظر داریم با مطالعه امکانات و بادر نظر داشتن  
 شرایط مالی تربیتی اتخاذ شود که همه ساله در داخل  
 يك پروگرام معین در قسمت پذیرفتن تعداد بیشتر  
 جدید الشمولان جهت شمول در پوهنتون و تعداد بیشتر  
 استادان در کدر علمی پوهنتون انکشاف لبر اتوارها  
 اعزام محصلین و استادان بخارج و غیره اقدام نماییم.

يك اساسنامه رویدست است تا با تکمیل آن بتوانیم  
 بورد نشراتی را تشکیل نماییم.

پوهنتون کابل بحیث مرکز تعلیمات عالی در افغانستان از مدتی است مصروف يك سلسله مطالعات بمنظور انکشاف سوئیة درسی بوده و برای این منظور پلان پنجساله اکادیمیک را که تا حال در پوهنتون سابقه نداشته رویدست گرفته است.

پوهنتون کابل توسط کمیسیونهایی مرکب از استادان پوهنخی میباشند مشغول طرح يك پلان پنجساله اکادیمیک است تا بناساس آن در سالهای تعلیمی آینده بین فعالیتهای درسی و نیازمند بهای مملکت از نظر

کابل ضمن مصاحبه اظهار داشت. وی گفت: بمنظور انکشاف بیشتر پوهنتون در آینده از مدتی است پوهنتون کابل توسط کمیسیونهایی مرکب از استادان پوهنخی میباشند مشغول طرح يك پلان پنجساله اکادیمیک است تا بناساس آن در سالهای تعلیمی آینده بین فعالیتهای درسی و نیازمند بهای مملکت از نظر

این کلمات را پوهاند جاويد رئیس پوهنتون

فارغ التحصیل و اشخاص مسلکی که ازین موسسه تعلیمات عالی بجامعه تقدیم میشود يك تناسب موجود شده بتواند.

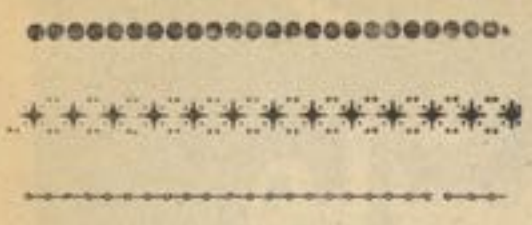
پوهاند جاويد در مورد اولین پلان پنجساله اکادیمیک گفت: پوهنتون کابل برای رفع نیازمند بهای درسی خویش همه ساله یکتعداد استادان را جهت فرا گرفتن تحصیلات عالی بخارج اعزام می نمود اما وقتی این استادان دوباره بوطن عودت می کردند در کدر تدریسی گنجایش پذیرفتن آنان بعضا وجود نداشت و یا اینکه نظریه تقاضای روز افزون دو ایر دولتی سالانه به تعداد جدید الشمولان افزایشی بعمل می آمد اما از نظر نداشتن وسایل کافی و پرسونل مورد ضرورت بمشکلات مواجه میشدیم روی این منظور شش ماه قبل پلان پنجساله اکادیمیک را رویدست گرفتیم و علاوه از استادان و متخصصین داخلی که از مدتی است روی این موضوع کار میکنند دو متخصص خارجی را نیز استخدام نموده ایم تا در قسمت ترتیب این پلان با پوهنتون کابل

همکاری نمایند که متخصص خارجی نیز عنقریب وارد کابل شد و به همکاری خویش درین مورد آغاز خواهند نمود.

رئیس پوهنتون کابل در مورد امتحانات کانکور جدید الشمولان گفت: امسال هجده هزار نفر داوطلب کانکور داریم و همین اکنون هیئت های استادان برای اخذ امتحانات کانکور ولایات بسوی هرات نیز حرکت کرده اند در نظر است در هفته اول و دوم ماه دلو از فارغ التحصیلان سالهای قبل نیز امتحان کانکور اخذ شود و بکسانیکه موفق گردند چانس شمول پوهنتون داده شود.

بناغلی هاله مدیر عمومی نشرات پوهنتون کابل در مورد تقویة نشرات و چاپ کتب درسی گفت: در نظر است يك تعداد نشرات تشکیل شود وظیفه این بورد نشرات تشکیل شود وظیفه این و تحقیقی را که از طرف استادان پوهنتون در رشته های مختلف تالیف

رئیس پوهنتون کابل مخصوصاً در قسمت تقویمه و  
 انکشاف نشرات در چوکات پوهنتون کابل علاقمندی  
 زیادی نشان داده و میکوشد تانشرات پوهنتون کابل  
 بشکل بهتری درآید.



پوهنتون کابل

برای توسعه و انکشاف امور نشراتی  
 دوپلان رویدست داریم که یکی پلان  
 زود رس بوده و با اساس آن میکوشیم  
 با همین سامان و وسایلیکه فعلاً در  
 دست داریم احتیاجات طباعتی  
 پوهنتون را رفع سازیم و در قدم  
 دوم پلان دیر رس ماست که با اساس  
 این پلان در نظر است مطبعه پوهنتون  
 تاحد توان انکشاف داده شود و در  
 صورت که پلان های اساسی ما  
 تطبیق شده بتواند آنگاه برای تلافی  
 مصارف در نظر داریم مطبعه  
 ازین لحاظ که شیده ایم تاجا بیکه  
 امکان داشته باشد از کمک های  
 موسسات بین المللی استفاده شود  
 و مصارف متباقی آن از بودجه پوهنتون  
 تدارک گردد.

بائاری داده میشود که بیشتر با ن  
 ضرورت احساس میشود.  
 بناغلی هاله در مورد مطبعه  
 پوهنتون اظهار داشت. فعلاً مطبعه  
 پوهنتون مراحل انکشافی خویش را  
 می پیماید و در نظر است در پلان  
 چهارم انکشافی يك پروژه انکشافی  
 در قسمت مطبعه رویدست گرفته شود  
 ازین لحاظ که شیده ایم تاجا بیکه  
 امکان داشته باشد از کمک های

وی گفت فعلاً يك سلسله کتب  
 درسی با صحافت بهتری از  
 این مطبعه بچاپ میرسد علاوه بر آن  
 ضروریات شعبات و درسی پوهنتون  
 نیز توسط همین مطبعه تهیه و  
 بدسترس شان قرار داده میشود  
 بناغلی هاله يك تعداد کتب درسی  
 را که در مطبعه پوهنتون بچاپ رسیده  
 بود نشان داده گفت. مطبعه پوهنتون  
 تا حال توانسته است با همین وسایل  
 ابتدائی يك قسمت زیاد احتیاجات  
 درسی را توسط مطبعه پوهنتون رفع  
 سازد.  
 کتبی که در مطبعه پوهنتون چاپ  
 شده بود از نظر قطع و صحافت و  
 چاپ خوب بود، علاوه بر آن قرار  
 گرفته بناغلی هاله یکتعداد مجله های  
 اختصاصی پوهنخی ها نیز درین  
 مطبعه چاپ میشود.

روی این اساس از همه او لشر  
 در نظر است يك تعمیر اساسی برای  
 نشرات و مطبعه ساخته شود و قستی  
 کار تعمیر تکمیل گردیديك مرکزیت  
 عمومی از مجموعه تمام نشرات پوهنخی  
 هاساخته خواهد شد.  
 بناغلی هاله گفت رئیس پوهنتون  
 کابل مخصوصاً در قسمت تقویمه و  
 انکشاف نشرات در چوکات پوهنتون  
 کابل علاقمندی زیادی نشان داده و  
 میکوشد تانشرات پوهنتون کابل  
 بشکل بهتری درآید.  
 وی درباره وضع فعلی مطبعه  
 پوهنتون گفت: ما فعلاً با وجود  
 کمبود ماشین های مورد ضرورت و  
 حروف و وسایل دیگر باز هم میکوشیم  
 حدا عظم استفاده را از وسایل موجود  
 نموده باشیم.

بناغلی هاله بجواب این سوال  
 که در قسمت ترجمه فرضاً اثری که  
 برای ترجمه انتخاب میشود بعد از  
 ترجمه شدن اگر دیده شود که اثر  
 مذکور طوریکه لازم است بصورت  
 درست ترجمه نشده و نواقص در آن  
 موجود است چه میکنید گفت:  
 اناری که از طرف بورد نشراتی  
 برای ترجمه انتخاب میشود بعد از  
 ترجمه باز هم به بورد نشراتی محول  
 میشود اگر بعد از ترجمه نواقص داشته  
 باشد دوباره به مترجم آن جهت  
 اصلاح نواقص مسترد میگردد و اگر  
 باز هم اثر مذکور طوریکه لازم است  
 اصلاح شده نتواند در انصورت از  
 ترجمه آن صرف نظر میشود.  
 از بناغلی هاله پرسیدم در صورتیکه  
 تعداد آثار قابل چاپ زیاد باشد در  
 انصورت حق اولیت بکدام آن داده  
 خواهد شد وی بجواب این سوال  
 اظهار داشت درین صورت حق اولیت

تدوین و یا ترجمه میشود برزی  
 نموده و بعد از ارزیابی در بساره  
 مطالب آن و ارزش آن اجازه چاپ  
 داده شود.  
 برای انجام این کار يك اساسنامه  
 رویدست است تا با تکمیل آن  
 بتوانیم بورد نشراتی را تشکیل  
 نماییم.  
 در مورد اینکه تا حال روی چه اساسی  
 کتب و نوتهای درسی چاپ میشود  
 گفت: تا حال هر پوهنخی کتابی را  
 که در نظر می داشت چاپ میکردو  
 اینکار علاوه ازینکه غیر اقتصادی  
 تمام شد اکثر این آثار و تراجم بعد  
 از چاپ از نظر محتوای آن مورد  
 استفاده قرار نمی گرفت. لذا پوهنتون  
 کابل فیصله نمود تا آثار و تراجم  
 قبل از آنکه بچاپ میرسد ابتدا  
 توسط بورد نشراتی ارزیابی گردیده  
 نظر شان در مورد چاپ و عدم چاپ  
 آن گرفته شود.

# زما ماشوم بیرته راکره

له انگلیسی منابعو خخه

دا، ویا، زبانه



دغی هیلی ته درسیدو لپاره په هوس کی وم. آیا ما کولای شو دیوه ظالم حقیقت سره چه ووایم هغه زمالور نه ده خان مخامخ کرم؟

ووچه زما ماشومه لور دیوه حقوق یوه چه ددعوی و کیل واو د هغه دماینی لور شوه .

که ما خپل ماشوم بیانه وای لیدلی زه فکر کوم چه وروسته به زه ددی سره عادی شوی وای چه هغه دتل لپاره هیر کرم او مینه یی دزړه خخه وباسم . خو کله چه یوخل می خپله دغه ماشو مه لورولیدله - اودادملیونو تصاد فونو خخه یو تصادف و- نو داکار ددی سبب شو چه زړه می دهغی دیبا بیا لیدلو لپاره په هوسیدو او هخه کی شی .

ددغی بیسینی نه ترخو هفتو پوری می فکر دو مره دهغی خواته متوجه وچه حتی ډیر وختونه به می دا سی گمان کاوه لور می په اوږو رااخیستی اوله همدی کبله می اوږی ستړی او په درد دی . کله کله به می بیاپه دماغ کی دداسی بڼه بوی احساس پیداشو چه گمان به می وکړ همدا اوس می دهغی خان پری مینخلی اود تشناب خخه می را ایستلی ده او په پښو او لاسو کی می یی پوږوهلی دی . تراوسه می لا داخیال کاوه چه دهغی وږی او نازکی گوتی زما په لاسو کی راتاویږی اوبیا زما گوتی دهغی دسر په وینستا نو کی چه کرت زما دمیسره ډیرک دوینستانو په شان نرم او پاسته وویوی خوا او بلی خواته گرخی .

هغه په دی ډول بڼه ونه روزلای شم اوددغه ډول روزنی په خای به په هر صورت پر دی مور او پلار ورته بڼه وی او هغوی به وکړای شی چه قول دآرا متیا وږ وسایل ورته راغونډ او خپله مینه او محبت ورته خرگند کړی . بیابیه می دخان خخه داسی پوښتنه کوله چه آیا یو ماشوم دهور دیمینی نه علاوه دپلاریمینی ته ضرورت او اړتیا نه لری ؟ که هغه زما سره پاتی شی نو یواخی زه به ورته توجه او پاملرنه لرم پلار خوبی نشته چه ورسره خپله مینه محبت او توجه خرگنده کړی . زما خپل پلار زما په ژو ند کی یومهم اوستر نقش لوبولی واو حتی بیله هغه خخه ماد خپل کو چنیوالی په وخت کی دژو ند امید هم نه شو کولای .

خخه ډکی وی او فکر به می کاوه چه خه فیصله وکرم او کومه خوابه یسی بڼه وی - بیرته دهغی راوستل او یا ترتله پوری پردیو ته ورسپارل یی . ماسا عتونه او حتی شپې شپې او ورخی ورخی په دی باره کی دخان سره فکر او فیصله کوله . دیوی خوا ددی فکر ونو اودلیلو نوسره مخامخ وم چه دیوه ماشوم خپله مور دهغه دښی روزنی لپاره له بل هر چانه بڼه ده . هیچا زما د ماشوم سره دویره مینه نه شوای خرگندو لای لکه چه ماور سره کولای شوای اوسر بیره په دی که ماته داسی یو کار او وظیفه پیدا شوی وای چه په هغه کی ماخپله لور کاترین هم دخان سره بیولای او راوستلی شوای نوبیا ما کولای شوای هغه دخان سره وساتم .

زه یو هیتم چه دازما لپاره یو غلط کارو . پخوا تردی چه هغه وزیر می پوره وخت در لود چه دخان سره فیصله وکرم چه آیا هغه باید زه را سره وساتم او که یی بی اولاده مور او پلار ته وبخښم . او حتی کله چه هغه وزیر یدله او دخپلی فیصلی له مخی می هغه یوی دغه ډول کورنی ته وبخښله او خو هفتی لا وخت راته پاتی وچه ددغی بخښی مربوطی پا ئسی اوسندو نه لاسلیک کرم .

خو ډیرک خپله لور هیخ ونه لیدله خکه چه زمونږ دواده نه فقط دوی شپې تیری شوی وی چه دیوه تصادم په اثر مړشو وروسته له هغه چه ډیرک جنازه واخستله شوه او هغه خاو رو تهور ورسپارل شو مور یی راغله او زما

همدا علتونه ووچه زه فکر کوم په پای کی ما خپله فیصله وکړه هماغه وچه دخپل ماشوم دبخښی په مناسبت می مر بوطی پائی لاسلیک کړی او هغه می دخانه لیری کړ . . په دی باره کی چه ما کوم معلومات لرل فقط همدومره

خودبلی خوا داسوالونه او پوښتنی فکرتی راتلی : که دغه ډول کار او وظیفه راته پیدا نه شوه؟ زه به په دی صورت کی مجبوره شم چه هغه ټوله ورخ کله چه زه په کار بوخته یم په کوم وږ کتون کی پر پردم او خکه به

اوه ، داخو مره غمجنی هفتی وی چه را بانندی تیر یدلی دغمونو او اندیښنو خخه کی شپې چه ترسپاره به په بی خوبی رابانندی تیر یدلی او خوب په خای به می سترگی داوبکو

دواده گو تکی بی راکره او داسی بی راته وویل: «داستاده سالی زه پوهیرم چه دهغه بههم دغه هیله په زړه کی وه چه دغه گو تکی بیرته تاته دروسپاری . دتیر کال په موده کی شه چه زما په بر خه ونو فقط ژړا اوداوبکو توپول وو اوسن، په دی کال کی می دومره وژړل اودو مره او بنکی می تویی کری چهزه گمان کوم چاپه په خپل قول ژوند کی دو مره نه وی ژړلی ...»

زما خپله مور ددغه ماشوم دپیدا کیدو په برخه کی په لومړی سرکی دومره خوښه نهوه اولر خپه غوندی وه. هغی ډیرک ته ښه نظر نه درلوداو خوښ بی نه و او فقط له دی کبله چه هغه دموتر سایکل دچلولو او په تیره بیاد چتک خغلولو سره زیاته علاقه درلوده . هغی البته هغه په دو مره اندازه چه ما پیرانده بیژندلی نه واونه دهغه دمهر بانئ او زړه سواندی او ښی رویی او گوزاری خخه خبره وه ډیرک کله چه خبر شو او ما دخپلی امیند واری موضوع ورته خر گنده کړه حتی یوه شیبه هم دواده کولو په باره کی خنډونه کړ او په ډیره مهر بانئ او خوږو خبروی داسی راته وویل: «فکر مه کوه گرانی ، مونږ دری واره به په پوره خوښی ژوند سره کوه.»

وروسته بیا هماغه وچه موتر سایکل بی دزیات چتک خغلولو په اثر دسړک په یوه برخه کی چه قول یخ شوی و وښوئیده اوز مونږ دمینی اوخوښی نه ډک خو بوته په یوه غمجنه صحنه بدل شول .

دډیرک دمړینی نه وروسته زما دمور حال ورو وروښه شو، خو وروسته ماشوم دنیا ته راغی اود هغی دژیر بدلونه وروسته می مور په دی عقیده وه چه لور می یعنی وړه گاترین باید داسی میره اوما لیبی ته وبخښل شی چه ماشوم بی په گور کی نه پیدا گیری اود هغی غو ښتو نگی وی. زه تراوسه لاهم په دی عقیده یم او باور لرم چه په دی برخه کی په ما بانندی دخپلی مور نظر کوم تاثیر نه دی کړی

بلکه دا کار یواخی زما دخپلی فیصلی په اثر وشو او خپله ماشومه لور می نورو ته و بخښله ...

وروسته له هغه چه دبخښنی مریوطی وروستی پانی می لاسلیک کړی نو زه خائنه دیو کار دپیدا کولو په لټه کی شوم هماغه وچه په کوم خای کی کار راته پیدا شو او په کار می پیل وکړ، خودواده گو تکی می لا دگوتی خخه نهوه بیرته کړی فقط کله کله چه به کار او اداری ته تللم هغه به می بیرته کړه او چه به کله کورته راغلم یا به دباندی گر خیدلم نو هغه به می په گوته وه .

دښار په یوه لوی پلور نخی کی می کار کاوه اوددی کار په اثر ښه معاش راکول کیده اود خپل کار خای ته نژدی می چیرته دکرای یوه وړه کوټه خائنه پیدا کړه چه هلته می یواخی ژوند کاوه خو ددغه یواختوب په اثر خور لیدم اوشپی اوورخی په ناخوښی اونا آرامی را بانندی تیر یدلی. دا کار هم راته ډیر گران واو صلا حو صله راپاتی نهوه چه دنورو نجونو سره چه په دغه پلور نخی کی می کار کاوه خان شناخته اوور سره ددوستی مزی ټینگ کړم. درخصتیو په ورخو کی به دښار مینځ ته لارم او په کوشو او بازارو کښی به سرگردانه اوبی مقصده گر خیدلم کله به دو کانو ته وروختلم بیله دی چه کوم شی واخلم او کله به دبیلو بیلو آثارو نندار تونو ته لارم . مقصد دا چه وخت تیر کړم بوی خوا اوبلی خواته به گر خیدلم.

کله کله چه به می کومه ښخه ولیدله چه ماشوم بی په غیبر کی اخستی ونو په زیاته تلوسه به می ورته وکتل اوور بسی روانه به شوم خو دخپلی ماشو می لور کاترین دمینی اور چه په زړه کی می بل و په دی وسیله مړ کړم .

خو نوری هفتی هم په دی ډول تیری شوی او کله چه هوا لږ ښه شوه او دکال تود موسم راورسیدنو په دی وخت کی به عموما یوه پارک ته چه زما دکار دفتر اود هستو گنی کوټی ته نژدی واقع و تلم او هلته به

می چکر واهه . په لومړیو ور خو کی چه به دغه پارک ته ورغلم نو دپارک په پلای لارو به سیخه روانه وم او حتی هغو کو چنیانو ته چه په چمنو کی به گر خیدل اولوبی به بی کولی نه به می کتل او اصلا به می زړه نه کیده چه ورته وگورم خو یوه ورخ یوه کوچنی هلك په داسی حال کی چه زه په لاره روانه وم دچمن خخه یو سور او سپین گیند زما خواته راو غور خواوه. ما دخمکی خخه راپور ته کړی اوبیرته می دهغه خواته ور وغور خواوه. هغه کله چه بی په لاسو کی ونیو بیر ته زما خواته راپوری واهه. دا صحنه دومره خوږه اود تاثیره ډکوهه چه ماته خندا راغله او په خوښی خوښی می ډیرو خندل . همدا خنداوه چه زما خخه بی دهغو غمونو اواند یښنو آثار چه په خو تیرو هفتو کی راسره ووتر یوی اندازی سپک کړل .

وروسته لدی به مامل په دغه پارک کی دکو چنیانو سره لوبی کولی . کله کله به ماد خان سره لږ وچه ډوډی راوا خستله اود غو گو چنیانو ته به می ور کړه چه هغه وړه وړه کړی اود اوبو کبانو یا هیلیو ته بی وروا چوی اوخینی نورو ختونه به په یوه چو کی کی کینا ستلم او په اوبو کی به می ددوی دبیری چلولو ننداره کوله. او کله به هم په لاره کی ودر یدلم اود کو چنیانو سره به می خبری او مجلسونه کول. اوس نو زه پوره خوښه وم او روحی اند یښنی او تکلیفونه چه در لودل می تریوی اندازی رانه لیری شوی وو اوهم دیو اخیوتوب احساس چه شه موده مخکښی راسره وو اوس رانه وړک شوی وو.

ورخی همدا سی تیر یدلی خو یوه ورخ ما په پارک کی دنورو ورخو په شان او په عادی ډول چکر واهه، دپلی لاری خنک ته په یوه چو کی کی دوی تنی ښخی ناستی وی او خبری اتری بی کولی او مخی ته بی یو ماشوم به خپله عرابه لرونکی گاډی کی پروت ودماشوم په لیدلو سره می دو مره توجه هغی خواته واو ښه چه سمه ورو روانه شوم

او چه کله نژدی ورورسیدلم نو ددغو ښخیو خخه می وغوښتل: «کولای شم چه ستاسی ماشوم یوخلی وگورم؟» دهغوی نه یوی ښخی چه لږ ښکلی اوبی مخی وه په مسکا خواب راکړ. لاهو، ولی نه شی کولای، خوزه گمان کوم هغه به ویده وی .»

ما په ډیره کراره او پوره آرامتیا سره دهغی دمخ نه دسمال بیر ته کړی وم دچمن خخه یو سور او سپین په لږ زیندو شوی خککه راته خر گنده شوه او په دی می پوره باور پیدا کړ چه دغه ماشوم زما خپله لور وه او حتی چه دهغی دکین غونډ خنک ته د یوه طبیعی خال دلیدلونه پرته لاراته جوته وه چه بیله زما خپل اولاد نه به بل خوک نه وی او چه کله می هغه ددغی ښخی نه په پته به کراره په اړخ راوړوله او کین غونډ ته بی متوجه شوم نو دغه خال می ولید او په دی وخت کی لکه چه مخکښی می وویل هو سناکه زړه دومره لاره رانه ورکه کړه چه نه پوهیدم خه وکړم پښی می سستی شوی اودیدن زوری نه شو راوړای. دهغی خرما بی وښستان اوس تر پخوا په زور کی شوی وو او نژدی وچه دسر دپاسه بی کړی زلفی جوړی کړی زه همداسی ولاړه وم او هغی ته می په خیر خیر کتل او زړه می په غور خیدوو .

دایو عجیب تصادف و، خککه چه لومړی خو دتولو ښارونو دجملی خخه زده دغه ښار ته راغلی او په کوم دفتر کی می خائنه کارموندلی او بیاد دغه ښار دتولو پار کونو دجملی خخه ما دخپل چکر لپاره دغه پارک انتخاب کړی و. دا ټول قسمتی کارونه وو او زما په خپل بخت او طالع بی اړه درلوده ښایی زما طالع همداسی وی چه دلته راشم او یوخل بیا کاترین وینم .

دهغی پخوانی ورخی رایادی شوی چه کله به می په غمجن کی اخستی وه اودز یاتو وړلو راوړلو خخه به می اوږی په درد شوی، خو اوس می پښیما نی کو له چه ما بایدهمدا سی پاتی په ٦٥ مخکښی

# پدیده‌ی بنام زلزله

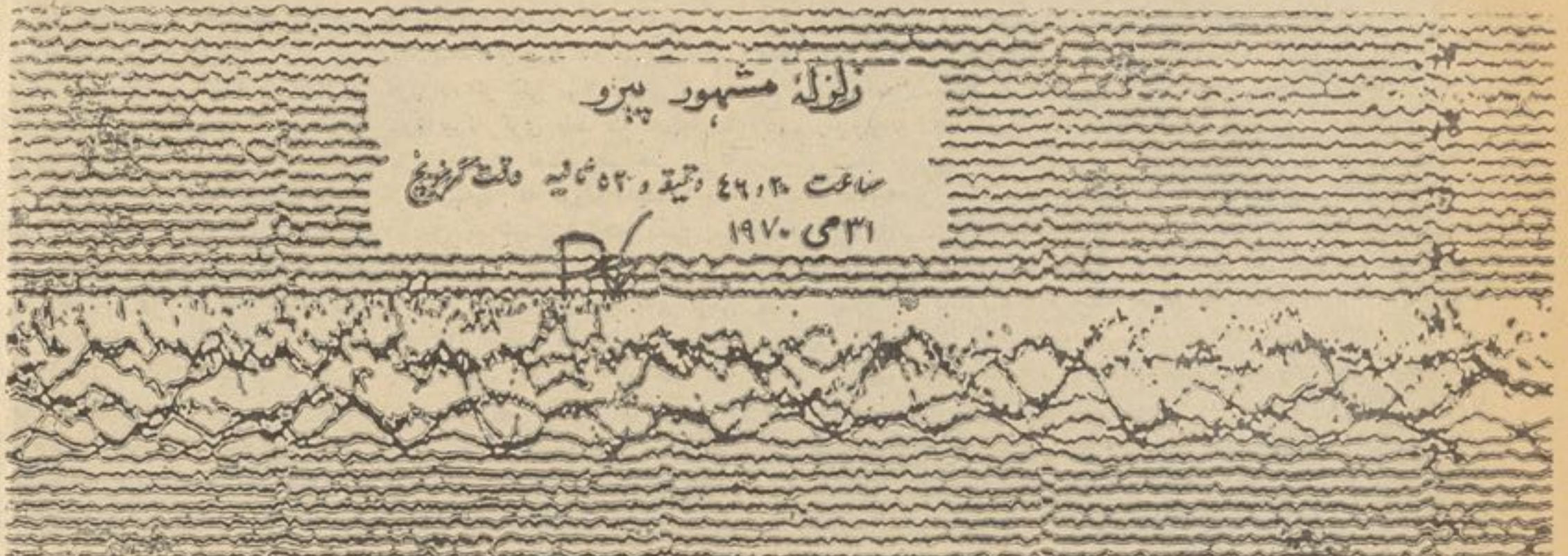


انجیر محمد نذیر پشتون

(بخش دوم)

## زلزله مشهور پیرو

ساعت ۴:۱۳ دقیقه و ۵۲ ثانیه وقت گرینویچ  
۳۱ می ۱۹۷۰



# افغانستان در یک ساحه فعال زلزله خیز قرار دارد.

## ● به نظر می‌رسد که کابل یک منطقه فعال زلزله خیز باشد

«انجیر پشتون» در باره اینکه آیا افغانستان در ساحه زلزله خیزی واقع شده است یا نه، گفت: افغانستان دران ساحه زلزله خیزی قرار دارد که شرقاً و غرباً گسترش یافته و از شمال هندوستان پاکستان، ایران، ترکیه، یونان، یوگوسلاویا و ایتالیا میگذرد. این ساحه منطقه‌ی فعال زلزله خیز است.

به نظر من در افغانستان کهن ترین ویرانه‌ی که علتش زلزله می‌تواند پنداشته شود، شهر پیدا شده «آی خانم» است و بر پایه این دلیلها می‌توان پذیرفت که بین سالهای پنجاه و پنج تا میلاد و بعد از میلاد زلزله‌ی رخ داده و شهر «آی خانم» را ویران کرده است.



صحنه‌ی از خرابی زلزله در اشکمش

معاون تخنیکي دستگاه زلزله سنج بو هنتون کابل گفت: گذشته از این زلزله‌های دیگری لختی خاموش شده بعد مزل آنکه در زوایه‌های ذهنش چیزی راجستجو کند، به اندیشه فرورفت. سرانجام



# درا فغانستان روزانه از چل تا پنجاه زلزله رخ میدهد.

## بر پایه دلایلی که موجود است میتوان پنداشت، که شهر «آی خانم» در اثر زلزله‌ی زیر خاک رفته باشد.

رو بهمرفته تمام زلزله های افغانستان زلزله های تکتونیکی است و در کشور ما زلزله های آتشفشانی وجود ندارد.



رانیز در تاریخ افغانستان می‌شناسیم مانند زلزله بلخ در بین سالهای ۸۱۸ ر ۸۱۹ میلادی و زلزله ارگون در بین سالهای ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ میلادی. بابر شاه در توزک خودش از زلزله پغمان سخن میزند و چشمیدید خودش را مینویسد. این زلزله در سال ۱۵۰۵ عیسوی در پغمان رخ داد و ایرانی عظیمی را درین قسمت به بار آورد.

پرسیدم: - میتوانید نقاط زلزله خیز را در داخل خود افغانستان مشخص سازید؟

«پشتون» جواب داد: - ها، در افغانستان چند مرکز فعال موجود است که مهمترین این مراکز بین کوه های نورستان و بدخشان واقع است. مرکز های فعال دیگر عبارت است از مرکز کنر ها، مرکزی در پکتیا، مرکزی در بین کابل و جلال آباد و مرکزی در بین اشکمش و فرخار. به طور نمونه از فعالیت مرکز بین اشکمش و فرخار میتوان تذکری داد: از سال ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۱۹ نه زلزله، از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۰۹ ده زلزله، از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۴۰ شش زلزله و از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۹ زلزله

دوازده زلزله شدید ازین مرکز برخاسته است. گفتم: زلزله های افغانستان غالباً از کدام گونه است؟ گفتم:

رو بهمرفته تمام زلزله های افغانستان، زلزله های تکتونیکی میباشد. چنانکه پیش ازین گفتم، زلزله های تکتونیکی بر اساس حرکتهای نسبی مستویات ناقص صورت میگیرد. در اثر حرکتهای نسبی این مستویات، که بخشهای خاصی از کره زمین است، اجزای گوناگون در اثر فشاری عظیم فشرده میشود. در اثر این فشار نیروی بزرگی متراکم میگردد و سر انجام این نیروی عظیم به شکل امواج میکا نیکی بیرون شده زلزله هارا پدید میآورد. برخی از گونه های دیگر زلزله، مانند زلزله های آتشفشانی، اصلاً در افغانستان دیده نمیشود. در چند سال آخر، یگانه زلزله افغانستان که انگیزه تکتونیکی نداشت، زلزله قریه «وخشک» در دهنه غوری بود. درین حادثه، در اثر حل شدن برخی از طبقات زیرین قریه در آب، تمام سطح قریه به حرکت درآمد و یک زلزله

محلی رابه وجود آورد. «پشتون» گفت: - دستگاه زلزله سنج افغانستان نسبت به دستگاه های کشور های همسایه و بسیاری از کشورهای اروپایی حساستر و مجهزتر است و میتواند حدوث زلزله را در هر نقطه جهان که رخ میدهد، ثبت کند. «انجینیر پشتون» به فکر فرو رفت و سپس اندیشمندانه گفت: بقیه در صفحه ۷۶

« بابه قوی مستان، دورقبرت گلستان، هم در بهار هم در زمستان... »

در شهر ما اشاره های زرد ترافیکی هیچ مورد استعمال ندارد و وجود شان اضافیست



تصادفاً در یکی از شماره های روز نامه اصلاح خبر جالبی خواندم. خبر به صورت فشرده چنین بود: پولیس «چنداول» اطلاع مییابد که دسته یی از چر سیان در محلی گرد میایند و کف زنان و آوازخوانان به چرس کمی میپردازند. پولیس بر اساس یک طرح منظم در صدد میباید که این دسته را گرفتار سازد. و یگروز که این افراد بدبخت در محل مورد نظرسر گرم دود کردن چرس هستند، پولیس محل را محاصره میکند و این چر سیان را به صورت با لقلع دستگیر میسازد.

و بعد هم میرسیم به اوج خبر:

پولیس ها چر سیان دستگیر شده را به سوی ما موریت میبرند درین حال چر سیان با آواز بلند میخوانند:

«بابه قوی مستان،

دورقبرت گلستان،

هم در بهار در زمستان...»

وقتی از طرح منظم پولیس آگاه شدم و بعد هم وقتی دریافتم که چر سیان آوا زخوانان به سوی ما موریت میرفتند بی اختیار آن مصرع معروف به خاطریم آمد. «ما کجاییم درین بحر تفکر، تو کجایی؟!»



در کشور ما خیلی چیز ها موجود است که وجودشان کاملاً اضافیست در جمله این چیز های اضافی، یکی هم چراغهای زرد ترافیک است. من هرچه میگو شدم دریابم که علت وجودی این چراغها چیست، به نتیجه یی نمیرسم.

اساساً هنگامی که چراغ سرخ است، عراده ها نباید از کنار آن بگذرند. و وقتی چراغ زرد میشود، عراده ها باید آماده حرکت گردند، ولی از جا نجنبند. بارو شن شدن چراغ سبز عراده ها دستور مییابند که حرکت کنند. بدینصورت، این چراغهای زرد به عراده ها بی که در میانه چار را می هستند، فرصت میدهد که چار را می را عبور کنند و راه باز شود.

اما در شهر ما این اصل هیچ در نظر گرفته نمیشود بدینمعنی که هر وقت راننده یی نزدیک اشاره پرسد چراغ زرد باشد، بی اعتنا به این چراغ زرد از برابر اشاره میگذرد. به همین صورت، به مجرد خاموش شدن چراغ سرخ، بید رنگ مانند تیر به میان چار را می میپرد.

درینو وضع دیگر معلوم است که چراغ زرد اصلاً مورد استعمال ندارد و وجودش اضافیست دیگر.

## معنای کلمه «پوشکین» چیست ؟

چند نکته درباره گربه‌ی که بسیار بدخلق است.



به دوستی بر خوردم که خبرنگار است. دیدم دلگیر و عصبانیست. پرسیدم : چه‌گپ شده ؟ جواب داد :

دیگر قابل تحمل نیست !  
گفتم :  
چه چیز قابل تحمل نیست ؟  
گفت :  
- امروز سوالم را دزدیدن  
به سختی تعجب کردم :  
- یعنی چه ؟

دوستم قصه کرد :  
- امروز در یک مصاحبه مطبوعاتی  
رفته بودم . سوال جا نداری به فکر  
آمد. نو شتمش بر چارچه‌ی از کاغذ  
بعدتر، خواستم نکته‌ی از گفته  
های مصاحبه‌شونده را یادداشت  
کنم . هنوز از نوشتن سربرنده‌اشته  
بودم که متوجه شدم پارچه کاغذ  
حاوی سوالم را بالا رفته اند. فکر  
کردم زیر میز افتاده است ولی در  
همین لحظه خبرنگاری  
که به‌پهلویم نشسته بود، همین  
سوال مرا از مصاحبه‌شونده پرسید  
خوب، میبینی؟ سوال را هم میزدند!



به دورو پیش مان به موجودات دلچسپی بر میخورم . یکی از این موجودات ، پشک دوست من است. گربه بیست سیاه رنگ ، چاق و گوشت آلود . نخستین بار که دیدمش، خواستم

نوازشش کنم . اما دوستم گفت :  
- هو ش کن که بسیار بد خلق  
است ؟  
گفتم :  
- منظورت چیست ؟  
گفت :  
- پرت میکند .  
دور تر که رفت ، آهسته گفتم :  
- پش پش ...

رویش را گشتانده، چشمهای زرد  
رنگش در خشید و چنان با خشم  
«میه‌وی کرد که دلم فرو ریخت .  
دوستم در معرفی گربه اش گفت :  
- از خصوصیتهایش یکی این  
است که وقتی اندکی سریع بدود،  
نمیتواند هر وقت که بخواهد، بایستد  
ازینرو غالباً با هر چه دم رویش بیاید  
تصادم میکند .  
آنچه بیشتر از همه دوستم را رنج  
میدهد، این است که گربه اش میتواند  
دستگیره دروازه را بچرخاند و در  
راباز کند. دوستم میگوید :  
- باز کردن را یاد دارد، اما بستن  
را یاد ندارد ازینرو هر شب بارها  
باید از خواب بر خیزم و کاری را که  
این پشک احمق شروع کرده است،  
تمام کنم .



لطیفه‌ جالبی شنیدم :  
«در اتحاد شوروی معلم زبان  
به صنف آملو برتخته به زبان روسی

نوشت :  
- پو شکین ستاره در خشان ادبیات  
جهان است .  
بعد، از شاگردان که همه خارجی  
بودند، خواست که معانی کلمه‌هایی  
را که نمیدانند ، بپرسند. همه

شاگردان سوالات شان را پرسیدند  
آنوقت معلم گفت :  
- خوب ، حالا دیگر معنای جمله‌ها  
میتوانید فهمید !  
ناگهان یکی از شاگردان دستش  
را بلند کرد :

من يك لغت دیگر را هم درین  
جمله نمیدانم .  
معلم پرسید :  
- چه لغتی را ؟  
شاگرد جواب داد :  
- من معنای کلمه پوشکین را نمیدانم .



به چند تن از آشنا یان دوستان

برخوردم . همه بر آشفته و عصبانی  
بودند . از هر کدام که علت را  
پرسیدم ، جواب داد :  
- باز نم دعوی کردم .  
و همه دعوی‌ها به خاطر روزهای

عید بود . چون این شوهران نخواستند  
بودند که بروند به جلال آباد، زنان  
شان هم دعوی راه انداخته بودند  
و این دعوی‌ها تا امروز هم دنباله  
داشته است .  
این روز هادیگر جلال  
آباد رفتن در رخصتی‌ها به خاطر  
شان هم دعوی راه انداخته بودند  
استراحت و تفریح نیست، بلکه  
برای پیروی از مود روز است .



دوستی میگفت :

زمستان فصل زیبا و دل انگیز است  
اصلاً مردم ما بیجهت ازین فصل زیبا  
میتراشد . در ادبیات ما هم هرچه  
ستایش میا بیم ، ویژه بهار و گاهی  
فصل جستجو کند .

بعد، خود دوستم انگیزه این امر  
را شرح کرد و نتیجه گرفت :  
- اینها همه محصول تسلط کامل  
طبیعت بر مردم ماست که بد بخانه  
هنوز این تسلط وجود دارد .

# باغ جهان نمادر حال



بناغلی نجم الدین صالح ولسوال  
خلم که آرزو دارد از طریق به بازار  
جهان نما همکاری نماید .

## باغیکه عظمت خلم است ولی در آن باصطلاح پشته پر نمیرند



بناغلی غلام حیدر یکتن ازدکانداران در تیم یا بازار تاریخی و قشنگ سر  
پوشیده خلم در صفحه اش نشست و کلوش به خریدار عرضه می کند.

در آورده بود و ذوق زده شده بودم که میخواستم هرچه زود تر گادی در باغ داخل شود و من آنرا از نزدیک مشا عده کم گادی متصل در وازه بزنگ و لکش آن که نهایت قیمتی است ایستاد من و گادی ران هر دو پیاده شدیم تا درب این باغ را بکشائیم ولی متوجه شدیم که از داخل بان قفل بزرگی زده اند افسوس که قسمت های لک این در وازه تاریخی ازجا هایش بیجا شده بودند و معلوم میشد کسی بان توجهی نداشته اند و ندارد. متاثر شدم به گادی را ن گفتم.

آنجا باغیست بنام جهان نما که چهار صدسال عمر دارد از آن گذشته خلم بازار سر پو شیده ای دارد که بنام تیم یاد می شود و آنهم سابقه تاریخی دارد هر خارجی که باین شهر می آید از آنجا ها دیدن می کنند همسفرم هم چنان صحبت میکرد خلم انجیروانار خوب دارد که بد بختانه سال پارسهت خشکسالی در ختان آن بکلی از بین رفت و مردم همه بیچاره شدند امسال امید داریم کمی حاصل بگیریم. من تصمیم گرفتم در مدت کوتاهی اقامت خود در خلم از جا های تاریخی آن دیدن کنم و همین کار را کردیم و اینک رپور مشا عدا ت خود را خدمت خوانندگان مجله وزین ژو نسون تقدیم میدارم .

باغیکه بنام جهان نما یاد می شود باغ با عظمت و تاریخی ایست که در یک ساحه تقریبا هشتاد جریب زمین بطرف شرق خلم بالای یک بلندی واقع شده است. این باغ که از چار طرف با دیوار های مرتفع و مستحکم احاطه شده است در عهد سلطنت ضیاء الملة والدین اعمار گردیده و طوریکه میگویند اعمار آن دو سال زادر برگرفته است .

باغ جهان نما دارای دو دروازه ورودی میباشد که یکی آن چهار متر در چهار متر به نهایت ظرافت ساخته شده است .

آنروز که من برای دیدن و تماشای این باغ قشنگ و زیبا با گادی روانه آنجا شدم گمان کردم باغ با همان بلنطنه و عظمت که از بیرون نشن پیدا ست نکبها نان مسلح و مجهزی از آن نگهباناری می نمایند باغبا نانی در داخل مصروف کار خواهند بود هر قدر بباغ نزدیک میشدم باشکوه تر در نظرم جلوه گر میشد وقتی به پای دیوار باغ رسیدم عظمت دیوار های کنکره ای آن چنان مرا به حیرت

این باغ چندینست به وزارت اطلاعات و کلتور تعلق گرفته است و امید میرود در تر میم آن توجه بعمل آید .

با خود گفتم یکاش بر فیاک همراه میداشتم تا با مهای پر برف آنرا پاک می نمودم .

تیم یا بازار سر پوشیده خلم که در آن یکصد و شصت و پنج بشقاب و بیاله قاشقاری کار شده است تاریخی و دیدنی است.

این تیم دارای چهل و چار دکان و چارده صفحه میباشد .



هر سیار و یا مسافری که به ولسوالی خلم نزدیک شود بطرف راست سربك عمارت باشکوه و بسا عظمت تاریخی را ملاحظه میکند که حتما از خود و یارفقای همسفر خود می پرسد آنجا کجاست ؟ به چه نام یاد می شود ؟ چقدر زیبا و دیدنی ! چه با شکوه و با عظمت !

من برای بار اول به دیدن یکی از اقارب که تازه با نجا تبدیل شده به آن شهر قدم می گذاشتم وقتی مو ترما به خلم نزدیک میشد چشمم به دیوار های مستحکم و مرتفع احاطه ای خورد که از آن عظمت شکوه و جلال تاریخی هو یدابود از کسیکه پهلویم نشست بود پرسیدم آیا ولسوالی خلم جا های دیدنی و تار یخی دارد در حالیکه با دست آن دیوار های مستحکم را بمن نشان میداد گفت، بلی

# دیواران شدن است



شباغلی محمد ظا هر قایدبناروالی  
خلم که بحیث مدیر مسئول جریده  
جهان نما هم کارمی کند .

مسا فرین خار جی بگذراد علاو تامی  
تواند چنین جا هاراقوروغ کندوبرای  
دیدن آن به خار جیها تکت ادخال  
بدهد تایک منبع عا یداتی برای ریاست  
گرخندوی شود . گفته می شودتیم  
سرپوشیده خلم در عهد امانی لیلالم  
شدو آنرا عبدا لکریم خان والسی  
خر یداری نمود که بعدا به علی احمد  
خان ورثه اوتعلق گرفت قرار یک  
راپور دیگر مبلغی که عبدالکریم خان  
در بدل این تیم از حکو مت بدست  
آورد یک لک وچهل وپنج هزار افغانی  
بوداکنون این تیم متعلق به حکو مت  
است ودکا نداران کرایه نمیبور دازند  
و هر گاه د کانداران تعهد نمایند  
این منطقه را پاک ونظیف نگهدا رند  
نباید هم از آنها کرایه گرفته شود  
چه ریش سفیدانی که درین دکانها  
نشسته اند هم رهنمای خو بی برای  
توریستا وخارجی ها میباشند و هم  
آنها کسانی هستند که از سالهاست  
پدر ان شان در آنجا د کان داشته  
اند . طوریکه یکی از د کانداران  
اظهار نمود «اعلیحضرت معظم  
همایونی پا د شاه محبوب ما هم  
ازین تیم دیدن نموده وبه و کیل  
جوان هم شباغلی شجاع ا لدین  
فرموده بودند. که «این تیم را  
وسعت بد هید ونگذا رند ا ینجا  
ویران شو د واز بین برو ده ولسوالی  
خلم شنا روا لی جوانی هم دار د که  
کتابخانه ای را در خلم افتتاح نموده  
ودرین او ا خر به حیث مدیرمسؤل  
جریده جهان نما نیز کار می کنند

تیم یا بازار سر پوشیده خلم- بالا  
حصار قدیم خلم - مدرسه میرولی  
(مدرسه خستی) ودر وازه قدیم شسهر  
خلم را نام برد- بالا حصار قدیم خلم  
یکی ازبنا های تاریخی است که در  
سال ۱۲۰۸ هجری قمری تهاداب  
گذاری شده ومیگویند تاشقر غان یا  
خلم باسم همین قلعه سنگی یابالا  
حصار مسمی شده است چه سنگ  
راتاش وقلعه راقر غان گو یند که  
همان قلعه سنگی ازآن اشتقاق می  
شودو ساحه خلم باستان واین منطقه  
بنام همین قلعه یابالا حصار یعنی  
تاشقر غان یاد شد مدرسه میرولی  
که مشهور به مدرسه خستی است هم  
یکی ازآثار تاریخی ودیدنی خلم است  
که در سال ۱۲۵۵ هجری قمری به  
سیک معماری همان زمان اعمارشده  
است.

تیم یا بازار سر پوشیده خلم در  
خود هر گونه تمجید وتو صیف است  
این تیم دارای چار دهلیز ویک گنبد  
میباشد طوریکه یکی از ریش سفیدان  
اظهار نمود این تیم در زمان میسر  
محمد امین بیگ والی یکصدو چهل  
ویک سال پیش اعمار شده است تیم  
مذکور دارای چهل وچار دکان ودروازه  
صحفه چه میباشند درگنبد آن تقریبا  
یکصدو شصت وپنج نعلبکی - پیاله  
وبشقاب قا شقاری به شکل موزونی  
کار شده که اکثر آنها شکسته واز  
بین رفته است دروسط گنبد غوری  
بزرگی نصب شده است خود گنبد  
به سبک خاصی معماری شده هنوز  
هم در دکانها صحفه چه های آن  
مردم نشسته وتو لیدات خلم رابه  
داخلی هاوخارجی هاعرضه میکنند این  
بازار دیدنی وجالب است گمان نمیرود  
چنین جایی در کد ام نقطه دیگر  
افغانستان بچشم بخورد ریاست  
گرخندوی را لازم است تادرمورد چنین  
جاهای تاریخی یا مقلبت هاو لیفلت  
های به طبع برساند وبس دسترس

تقریبا به عرض دو متر تماشا چیرا  
به منزل تحتانی وبام عمارت رهنمایی  
میکرد در فرش این عمارت تخته  
سنگهای بزرگی بطول یک متر کمتر  
بازیا ده تر غیر منظم کار شده بودند  
سقف اطاق های دیگر را چار تراش  
های بزرگ پوشانیده است وقتی  
بنام عمارت بالا شدم باتاسف دیدم  
که نیم متر برف در گوشه های سایه  
بام موجود است باخود گفتم ایکاش  
کدام برف پاک همراه میداشتیم تا برف  
های این قصر زیبارا افتخارآ پاک می  
نمودم ولی چکنم که چاره نداشتم  
وکاری از دستم ساخته نبود .  
خلاصه بادیدن این عمارت به معماران  
وگلکاران که این باغ را در طول دو  
سال اعمار نموده اند آفرین گفتم . از  
یکطرف خوشحال بودم که موفق  
بدیدن چنین باغ تاریخی شده بودم  
ولی متاثر هم بودم که چرا باغی باین  
زیبایی بدون سر پر ست ازخاطره  
ها فراموش شده است چون از باغ  
خارج شدم نجم الدین صالح ولسوال  
جوان خلم را که شخص با دردی بود  
ملاقات کردم او گفت گرچه از آمدنم  
باین و لسوالی مدت کوتاهی میگذرد  
ومیدانم که اکنون این باغ به وزارت  
اطلاعات و کلتور تعلق گرفته است  
ولی در همین روزها از اهالی دعوت  
خواهم کرد تا لااقل در مورد نگهداری  
باغ این عمارت باو لسوالی همکاری  
کنند قرار اظهار شباغلی مصلح ریاست  
گرخندوی آرزو دارد این باغ رابه  
شکل هتل آبرو مندو مجهزی در  
آورد که خار جیها وتور یتها را  
بذیرایی کند .  
من با آنها وعده نمودم که بانبا غلی  
کشکی وزیر جوان و دانشمند  
اطلاعات وکلتور در مورد این باغ  
صحبت خوا هم نمود واین وظیفه  
را انجام دادم .  
از نقاط دیدنی دیگر خلم میتوان

پانزده یاده دقیقه رادر بر گرفت  
باگادی در حرکت شدید من گمان  
بردم دیوار باغ در جایی منهدم شده  
ولی وقتی گادی در برابر در وازه  
کوچک دیگری ایستاد خودش برایم  
دست داد دروازه را باز نمود داخل  
باغ شدم داخل باغ دلکش وزیباتراز  
بیرون آن بود هر طرف درختان بزرگ  
سرو در دو طرف جاده ها نظر  
بیننده را جلب می نمود پیش روی  
عمارت حوض آب بزرگی معلوم  
میشد بعد ازین که چند دقیقه فقط  
منته باغ را مشاهده نمودم بطرف  
عمارت باشکوه آن پیش رفتیم . دروازه  
های قشنگ وبزرگ عمارت را همه  
دود سیاه کرده بودو هر در وازه یا  
باسیم یا ریسمان بسته شده بودند  
بعضی در وازه ها را تنها یک پارچه  
سنگ بسته نگاه داشته بود باید  
باتاسف بگو یم که درین باغ باشکوه  
که یک باغ تور یتی بشمار میرود  
نه باغبانی بودونه نگهبانی وحتی  
باصطلاح در آن پشه پر نمیزد خیر  
پیش روی عمارت پارچه های خورد  
جوب قطع شده زیاد دیده میشدو همین  
میرساند که در باغ قبلا کسانسی  
رفتو آمد کرده اند .  
در وازه ها رایکی بی دیگر باعجله  
باز میکردم ازآن دیدن میکردم دوباره  
آنها را می بستم اطاق وسطی این  
عمارت که از همه بزرگتر اعمار شده  
بود با تخمین ۱۰ × ۱۲ متر اطاقی  
مربع شکلی می نمود در قسمت های  
بالایی از هر چار سمت چار در وازه  
شیشه ای بالای این اطاق تسلط  
داشتند این اطاق بایک گنبد بلند  
پوشیده شده بود دروسط گنبد حلقه  
بزرگ آهنی دیده میشد که بیانگر  
قندیل های بزرگ بود که از آنها  
آویخته شده بودند ولی .. در سقف  
هر اطاق از همین حلقه ها موجود  
بود از دو طرف عمارت زینه های

# سوال افزایش جرائم و دهشت افگنی بین المللی

## دهشت افگنان برای عملیات شان هیچگونه سرحد و حدودی قایل نیستند

### انگیزه مبارزین فلسطین در عملیات تشدن آمیز

های استعمارگر داده نشده است هر گاه انگیزه عملیات تشدد آمیز امروزی را بدقت تحت مطالعه قرار دهیم معلوم میشود که اکثر این عملیات هدف سیاسی دارد تا اینکه جنبه روانی و سا یکولوژیک داشته باشد دوگیر یلای فلسطینی اخیرا کنترل طیاره جت خط هوایی لوفت هو- نرای جمهوری اتحادی المان را بر فراز

اختطاف ، دزدی ، قتل ، غارتگری، و دهشت افگنی بطور روز افزون در سراسر جهان تو سعه یافته به مجر مین و دهشت افگنان موقع داد نایکجا متحدا کار کنند. اکثر افراد بیگناه قربانی حوادث است جهان برای عملیات دهشت افگنی نسل جدید خاتمه بی مشا هده نمی کند.

ترکیه بدست گرفتند و تهدید کردند که اگر جمهوری اتحادی المان مبارزین فلسطینی را که از حادثه المیای میو نیخ تا حال نزد جمهوری اتحادی المان تو قیف میباشند رها نسازد طیاره را با سر نشینان آن منفجر خوا هند ساخت . مقامات المان فید رال بمنظور نجات افراد گروگان باین مطالبه مبارزین جواب گفتند .

**یک افزایش جهانی در جرایم**  
جرایم تشدد آمیز نه تنها نگرانی هارا در جوامع متمدن غربی بخصوص ایالات متحده امریکا بار آورده بلکه خوف های از این ناحیه در اروپا - افریقا و آسیا نیز ایجاد شده است. جرایم جدید سرحدات نمی شناسد و در زمینی ، آب و هوا میتواند صورت گیرد. بم های مکتوبی که در مالیزیا به صندوق پست افتاد بالا خره در سدنی و لندن منفجر شدو هم بته

شان قلمداد میکنند کذا گروه مذکور عقیده دارند که عملیات دهشت افگنی در مردم بیدفاع ایجاد اتحاد میکند و به عقیده ژان پال سار تر فیلسوف شهیر فرانسوی دهشت افگنی میتواند جراحات وارد شده را تا حدی التیام بخشد .

عده بی میگویند بیکاری، فقر، ظلم و بیعدالتی های اجتماعی منجر به مبارزات تشدد آمیز میشود. دهشت افگنان معمولا کسانی هستند که دارای تعلیمات خوب بوده و اکثرا آنها اشخاص حرفوی و استوگرات ها میباشند .

در ایالات متحده امریکا افراد سیاه پوست که از لحاظ حقوق مدنی عقده هایی دارند عملیات دهشت افگنی را پیش میبرند .

در کشورهای افریقای امریکای لاتین و آسیا گروپ هایی مبارزه میکنند که حقوق شان از طرف کشور

در جها نیکه اکثر با صلح و صفا زندگی میکنند . دهشت افگنی ، قتل و چپاول عمیقانه در حیات مردم و ملل رخنه نموده است . اکنون دیگر تنها حکومت و طبقات بر سر اقتدار نیستند که بتوانند ایجاد خوف نمایند. بلکه یک شخص عادی به تنهایی یا به همکاری یک گروپ میتواند در اجتماع تولید خوف و دهشت نماید. این خوف میتواند در جاده سد ریک مسابقه ورزشی و در هوا ایجاد گردد. صرف نظر از اینکه این اشخاص مجر مین و یا گانگستر های حرفوی باشند صلح و امنیت جهان را تهدید میکنند باید گفت که حرکت جدید اکنون بسوی دهشت افگنی سیاسی است و بیش از هر وقت دیگر این امر محسوس است .

با ایجاد اخلاق جدید ، دهشت افگنان به خود حق میدهند تا در رسیدن با اهداف شان از هر وسیله دست داشته استفاده کنند و خود را نیز تبرئه نمایند دو سال قبل یک نطق جنبه مردم برای آزادی فلسطین گفت هیچگونه سرحدات سیاسی و جغرافیایی و یا محدودیت اخلاقی در مورد عملیات مردم بر ضد تجاوز موجود نیست . در جهان امروز هیچکس بیگناه نیست و نه کسی

بیطرف میباشند .

مکتوب های که بعد از باز شدن در نقاط مختلف کشور های اروپای غربی منفجر شدند تنها عنوانی ادارات رسمی ارسال شده بود بلکه بر ای مو سسات انفرادی نیز فر ستاده شده بود .

درقبال افزایش این عملیات مصنو نیت دیپلومات ها نیز چلنج داده شده و حوادث کانادا ، یورگو ا جمهوری اتحادی المان ، ترکیه و ار جنتا این خوف را شدت بخشید .

البته عوامل مختلفی برای عملیات دهشت افگنی امروزی موجود است که از آن جمله میتوان محرو میت های زمان طفولیت ، بیعدالتی های اجتماعی و مسایل جنسی را نام برد معبدا دهشت افگنان مخصوصا مبارزین فلسطین اهداف سیاسی را انگیزه فعالیت های دهشت افگنی

**مبارزین فلسطین و عملیات دهشت**

مبارزین فلسطین و عملیات دهشت افگنی : اعراب فلسطین که از چندین سال آواره و بی سرپناه با کمک موسسات تعاونی ملل متحد در داخل کمپ ها حیات بسر میبرند به فعالیت های دهشت افگنی شان علیه اسرا ئیل وحا میان انگشور افزوده اند.

مبارزین مو سسه سپتمبر سیاه مبارزین فلسطین که مسوولیت حادثه قتل میدان لیدای تل اییب، ربودن طیاره خط هوایی جمهوری اتحادی المان و حمله برقریه المپیا میونخ را متقبل شدند اخیرا سفارت اسرا ئیل را در بنکاک اشغال کردند.

مبارزین مذکور که با ما شیندار مسلح بودند وقتی سفارت را در کنترل در آوردند که سفیر اسرا ئیل در خارج سفارت در یک مراسم حکومت تایلند شرکت داشت. آنها تهدید نمودند که اگر تل اییب افراد جاپانی مربوط به گروه انتحار انگشور را بایک تعداد مبارز فلسطینی دیگر که نزد اسرا ئیل توقیف میباشند رها نکند پنج دیپلومات اسرا ئیلی را در بنکاک خواهند گشت سفارت اسرا ئیل به تعقیب حمله مبارزین تحت محافظ شدید قرار گرفت و سه صد عسکر و پولیس آن را محاصره کردند.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

به حقوق حقه آنها جواب گوید. مبارزین درصددند تا حامیان اسرا ئیلی نیز از این عملیات به نحوی از آنها متاثر شوند و با لآخره حمایت خود را از اسرا ئیل برگیرند.

یک رهبر مبارزین فلسطین عقیده خود را در زمینه چنین شرح داد: «ما باید با عملیات دهشت افگنی خویش غرب را تکان دهیم تا بیش از این از اسرا ئیل حمایت نکند. ما حاضریم برای نیل با هدف خود بمیریم».

چنانچه حمله بر میدان هوایی لیدای تل اییب و حادثه المپیا میونخ عمل این گفته را ثابت ساخت. در حمله بر میدان هوایی لیدای تل اییب که توسط گروه انتحار جاپان و افراد مو سسه سپتمبر سیاه مبارزین فلسطین صورت گرفت بیش از (۲۶) نفر هلاک و زیاد تر از (۷۰) نفر مجروح گردیدند.

بین سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۷ جمعا (۶۷) حادثه اختطاف طیارات در کشورهای مختلف جهان مخصوصا کشور های غربی را بورداده شده و از ۱۹۶۸ تا ختم ۱۹۷۱ جمعا (۷۵) حادثه ربودن طیاره ثبت شده است. ریکارد پولی که برای رهایی طیارات اختطاف شده دو گروه گان ها تادیه شده به پنج ملیون دالر بالغ شده است. حکومت جمهوری اتحادی المان برای رهایی یک طیاره خط هوایی لوفت هانزا انگشور یک مبلغ گزافی را بر مبارزین عربی پرداخت و هم ایالات متحده امریکا مبلغ پنجصد هزار دالر را برای رهایی یک طیاره خط هوایی انگشور و سر نشینان آن که برای دو بار در طرف روز در میدان هوایی کیابا بزمین نشست، پرداخت.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوری عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگشور به قاهره رفتند بهر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسرا ئیلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسرا ئیلی و خانواده دیپلومات های انگشور در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

با سلاح ذره وی مجهز خواهند شد. حتی بدون سلاح ذروی، مجرمین با وسایل متعدد در جوامع موجود ایجاد خوف و دهشت میکنند. برابلم جرم بطور عمومی در همه کشور ها رو با افزایش است. در جاپان سال گذشته عنا صر ابراطی یک تعداد افراد بیگناه را بقتل رسانیدند در بریتانیا که جرایم نسبت بسال ۱۹۷۰ در سال ۱۹۷۱ شا نزده فیصد بالا ریت در تعداد حوادث قتل و سرقت افزوده شد. همچنان در جمهوری اتحادی المان و سایر کشور های اروپایی، آفریقایی و آسیایی مثال های بسیاری از نمونه های جدید جرم موجود است در جمهوری اتحادی المان علیرغم تشدید تدابیر امنیتی (۳۲۰) حادثه سرقت بانک صورت گرفت.

باید گفت که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ جرایم بطور عموم بصورت قابل ملاحظه بالا ریت. تعداد پولیس

افراد امنیتی که هنگام زدو خورد با مجرمین بقتل رسیده اند نیز روز افزون میباشد.

اهداف جدید دهشت افگنی . باید گفت بادر نظر داشت اوضاع متحول جامعه امروزی، اهداف دهشت افگنان نیز به پیمانانه زیادی از گذشته فرق نموده و اکثر اختطاف طیارات هدف سیاسی دارد.

در آیرلند شمالی، پروتستان ها و کاتولیک ها از وسایل مختلف علیه هم استفاده میکنند و تا حال چندین عسکر بریتا نوی و افراد غیر نظامی در نتیجه انفجارات متداوم و مبادله آتشباری هلاک شده است. مبارزین فلسطین در کنار و گوشه جهان فعالیت های دهشت افگنی شان را علیه افراد اسرا ئیلی اجراء میکنند تا اسرا انجام متجاوزین اسرا ئیلی

افزایش جرایم تشدید آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشد اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاکا و مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختا که خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه

افزایش جرایم تشدید آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشد اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاکا و مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختا که خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه

های خا شخاش که در ترکیه زرع گردید قاچاق تریاک را در ایالات متحده امریکا باعث گردید.

همچنان ترا فیک ادویه مخدره توسط ما جرایم ادویه مخدره و بعضا این کار همراه با عملیات دهشت افگنی صورت گرفت. در جهان پر آشوب موجود مردم محروم با سانی دست بعملیات میزنند و امروز بیش از هر وقت دیگر ارتکاب جرایم بشمول قتل، اختطاف و سرقت میسر است.

ارتور بریمر در مار یلند جورج و الاس گورنر ایالت الاباما امریکا را که برای احراز نا مزدی حزب در انتخاب ریاست جمهوری مبارزه میکرد مورد تیر قرار داد و جامعه نارام امریکا را بیش از پیش نارام ساخت. محصلین تجدید پسند فاصله های دور را می پیمایند تا در تظاهرات تشدید آمیز شرکت جویند، مبارزین عربی از سوریه با اروپا میروند تا عملیات دهشت افگنی شان را علیه متجاوزین اسرا ئیلی عملی کنند چنانکه سفر هوایی روز بروز توسعه یافت و تعداد مسافرین زیادیه مسافرت پر داخت دزدی و اختطاف هوایی نیز افزایش یافت در سال (۱۹۵۲) تعداد مسافرین هوایی در امریکا به (۴۶) ملیون نفر بالغ شد در حالیکه در سال (۱۹۷۱) این رقم به (۳۲۵) ملیون افزایش یافت و اکنون روزانه (۵۰۰۰۰) مسافر در میدان هوایی جان اف کندی در نیویارک فرود می آیند.

قاتلین اکنون با سانی میتوانند تا از طریق هوا اهداف شان را بدست آورند. روزانه در مطبوعات جهان اخباری نشر میشود که یکدسته ربایندگان مسلح طیاره را اختطاف کردند و رهایی طیاره و عمله آنرا بادر یافت چند ملیون دالر مربوط ساختند.

افزایش جرایم تشدید آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشد اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاکا و مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختا که خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه

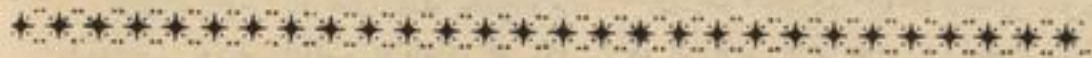
افزایش جرایم تشدید آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشد اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاکا و مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختا که خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه

افزایش جرایم تشدید آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشد اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاکا و مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختا که خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه



# شاهان و شهبان

## ابراهیم بن



خانه بحکمتی در آرد ! اما این عجب در شکار گاه صیدی بوی گفت ترا  
 است که تو با جامه اطلس و دسپا برای دیگر کار آفریده اند ! ازین  
 بر تخت شاهی خفته خدای رامیخواهی صدا بخود لر زیده از علایق دنیوی  
 این سخن گفت و غایب گشت سلطان دامن بر چید .

ازین حرف بفکر فرو رفت و همان در رساله شرح حال ابراهیم ادهم  
 لحظه ترك سلطنت گفت و سر بر صحرا عارف بلخی زیر عنوان حکایات  
 وروایات منسوب بوی بیش از سی

در اثنای راه شبانی را دچار شده حکایت دلچسپ و خواندنی ، هر يك  
 جامه های خود را بدو بخشید و جامه دال بر حق پرستی و بزرگواری این  
 اورا بعوض گرفته پوشید و بمر و رفت و از آنجا به نیشاپور آمده در غاری  
 مسکن گزید . روز های پنجشنبه از آنرا ذیلا نقل میکنم :

غار بر آمده همزم جمع میکرد و میفروخت زمانی پشتاره ی همزم بدو شد در  
 نیم بهای آنرا بفقرا داده نیم آنرا بازار مکه معظمه ایستاده بود که  
 قوت خود میساخت . و روز های شخصی از بلخ آمده و او را بشناخت  
 جمعه به مسجد آمده بعد از ادای نماز گفت : « ای سلطان از سلطنت بلخ  
 در آن غار باز میگشت . چرا خود را باین محنت افگندی؟ »

بعد از چندی بمکه معظمه رسیده سلطان دست بدان پشتاره زد تمام  
 بخد مت فضیل مشرف و بکمالات زر شد و پشتاره را بدور انداخته  
 اطنیه فایز گشت . گفت : « رزق حلال امروزه را تلف

آثار البلاد در سبب ترك سلطنتش کردم ... و ادنی ترین چیز یکه از  
 قصه صید را می آورد که در دیگر ترك سلطنت یافته ام این است .»

ژوندون

در نسب این شهزاده ای بزرگمنش و بلخ عارف عالیرتبه ی اسلام روایات  
 مختلفی هست . از جمله دایرة المعارف اسلامی نسب او را ابراهیم بن ادهم  
 بن یزید بن جابر تمیمی عجلی بلخی مینویسد ، طبقات الکبری ابراهیم  
 بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی مینگارند . سایح طنجه ای در نسب  
 وی مینویسد :

« چنانکه مردم پنداشته اند پدر ابراهیم از خا نواده ی ملوک نیست و پادشاهی بلخ از جد مادری بوی منتقل شده و ادهم از فقرای صالحین بوده است . (۱) کنیت ابراهیم ابو اسحق ، و مرید فضیل عیاض (رح)

متوفی ۱۸۷ هـ بوده است . گویند پدرش ، ادهم نام ، قلندری بود و بسیار محت میگردانید که راجع باز دوا جش بادختر پادشاه بلخ ( مادر ابراهیم ) داستان جالبی آورده اند و نقلش در اینجا طول میکشد : (۲)

سلطان گفت : « ای مرد نادان ! شتر بر بالای بام قصر شاهی

چگونه میتواند بیاید ؟ جواب شنید که « ای غافل خداوند قادر است اگر خواهد شتر را بر بام

۱- تحفة النظار ج ، ص ۵۵

۲- این داستان حیرت انگیز را در رساله شرح حال ابراهیم عارف گردون قباب ، تالیف استاد ابراهیم خلیل مطالعه فرمایید .



# دستان شاعر

## ادهم بلخی



حکایت دیگر :- حینی که از بلخ برآمد و چندگاه در کنار دجله متمکن بود امرا و وزرا با خیل وحشم دنبالش آمده دیدند که خر قه خود را بخیه میزد . اصرار میکردند که باز بلخ آید . قبول نمی نمود . بالاخره چون مبالغه از حد گذشت سوز نیکه در دست داشت بد جله افکنده گفت : «اگر این سوزن را از در یا کشیده آوردید آنچه میگویند چنان میکنم» آنها دانستند که درین باره اقدامی سود ندارد . پس فرمود : «ای ماهیان دریا ! سوزن من را بیارید» فی الحال هزاران ماهی سوزنها بد هان بر آمدند که همان سوزن نیز در آن جمله بود . سوزن خود را گرفته آنها را رخصت کرد و بحضور فرمود که مرا خواهش باد شاهی بلخ نیست بروید و هر که را شایسته آن دانید مقرر سازید !!

پس آنها حیران و افسوس برگشتند آثار البلاد و اخبار العباد نیز این قصه را می آرد گرچه کتب تاریخ شاهان از پادشاه بودنش ذکر نمیکنند مگر میتوان گفت که عموم تذکره نویسان عربی و دردی و غیره السنه که بر پادشاه بزرگترین عرفا میدانند .

بودنش در بلخ شهادت داده اند درین مورد مر تکب اشتباه شده نخواهند بود . چه امارت وی از سوی پدر منتقل شده باشد چه از جانب مادر مثلا سیاح معروف ابن بطوطه در سفر نامه و سلطان حسین میرزا در مجالس العشاق ، قبت الا سلام بلخ را مقر سریر سلطنت او میگویند .

زینت المجالس و گنج تاریخ و غیره ابرا هیم بن ادهم را شاه و شهزاده بلخ گفته و به صفت تارک سلطنت نامش را میبرند ، و هر کدام که پیش داستانهای مختلف و قصص عجیب و غریب از وی آرنند که بهیچیک جای تردید نیست ، چنانکه ابوالمعانی بیدل (رح) گوید :

**منتهای کار از خود رفتگان معلوم نیست .**

**منزل این کاروانها از تصور برتر است**

خلاصه این شاه خدا پرست و عارف گردون قباد بلخی در میان همه مسلمانان نژاد های مختلف شهرت بسیار داشته و پیرا یکی از معاریف مشایخ تصوف و جزو هفت تن از بزرگترین عرفا میدانند .

استاد محمد ابرا هیم خلیل در صفحه ی پنجاه و یکم رساله و خویش توضیح میدهد که ازین عارف گرامی جز کلمات قصار عارفانه و نکات پر مغز صوفیانه اثر دیگری سراغ نیست خصوصاً شعر ،

اما شاعر میرزا محمد ابرا هیم نام داشت و بمناسبت نام خود بان سالک مقانی تخلص ادهم اختیار کرد که این ابیات ازوست :

**زمستی غلط کرده بودم رهبری فتادم قضا را به بیت الهی**

**مرا زاهدی سوی محراب خوانند ز زهدش دماغ تر م خشک ماند**

**ندایی بر آمد ز میخانه ام تراکی سر صحبت زاهد است**

**تو شاهد پرستی خدا شاهد است**

مگر در صفحه ی دهم همین رساله زیر عنوان طرز معیشت او بعد تر ک سلطنت چنین تذکری بعمل آمده است : چون از سریر امیری بحصیر نقیری نشست و بادر و یشان و طریقه حیات ایشان پیوست ، گفت :

**از نعمت این جهان نئی تو بس است**

**وز نعمت آن جهان لقای تو بس است**

و بآنکه چنگ قوی بعروة الوفاقای تو کل زده بود نمیخواست که قوت

لایموت غیر از مردستر نج تهیه شود ازینرو هیزم کشی ، دروگری باغبانی و غیره کار خلق الله را بر خود روا دانسته از اجرت آن اعاشه خویش و نفقهی در و یشان را فراهم می نمود .

مدفن عارف بلخی : صدر تار یخ رحلت این شهزاده ی یزدان پرست اختلافات زیاد است ولی آنچه قرین حقیقت است بین سالهای (۱۶۱۱- ۱۶۶۶هـ) میباشد . یاقوت در معجم البلدان جلده صفحه ۱۷۸ چاپ مصر چنین گوید : «محمد اسمعیل بخاری گفت ابرا هیم ادهم در سال ۱۶۱۱ وفات کرده و دفن شد به سوقین که قلعه ای از بلاد روم است .»

و بروایتی به مقبره ی حضرت لوط (ع) ، ابن بطوطه سیاح معروف از چشم دید خویش مدفن او را در جبله (موضعی است بساحل غرب دریای شام) میگوید . دارا شکوه نیز در سفینه الاو لیا جبله ی شام و بروایتی در بغداد مینویسد . دایرة المعارف اسلامی که استناد به آغانی نموده از قول محمد بن کنانه شاعر معروف کوفی که خواهر زاده ی ابن ادهم است و در سال ۲۰۷ هـ وفات یافته و اشعاری در مرثیه و مدایح و شجاعت و حسن اخلاق امامای خود سروده مدینش را شهر غربی معروف به جباه میگوید .

# ژوندون



## بارجال سياسي جهان آشناشويد



نيکتا خرو شخف:

نيکتا خرو شخف سيا ستمدار روسی متولدسال ۱۸۹۴ فارغ التحصيل آکا دمی صنعتی مسکو ودر سال ۱۹۱۸ بحزب کمو نيست پیوست. در امور مر بوط بحزب در مسکو و او کراين فعاليت فراوانی از خود نشان داد. ازسال ۱۹۳۲ الی ۱۹۳۷ منشی عمو می کمیته حزب کمونیست شهر را بعهده داشت واز سال ۱۹۳۷ الی ۱۹۵۳ لیدر اول حزب بود. در سال ۱۹۳۴ عضویت کمیته مرکزی حزب کمو نيست اتحاد جماهیر شوروی را پذیرفت ارسال

بقیه در صفحه ۷۴



احمدسو کار نو

سيا ستمدار اندو نزی متولدسال ۱۹۰۱ فارغ التحصيل بو هستون باندوک. ازسال ۱۹۲۷ فعاً لیتهای ناسیونال لیستی خود را آغاز نمود بعد به پیشوایی و ریاست حزب نیشنل اندو نزی رسید و چون در سال ۱۹۲۹ فعاً لیتهای این حزب ممنوع گشت وی نیز دستگیر و پس از محاکمه بجا رسال زندان محکوم شد (۱۹۳۰) اما در سال ۱۹۳۲ مورد عفو قرار گرفته و آزاد شد و مجدداً بحزب اندو نزی پیوست و بعد به پیشوایی حزب نایل آمد برای بار دوم

بقیه در صفحه ۷۴

## آیابه ازدواج آماده هستید؟

نظر به وعده که در شماره گذشته به شما خوانندگان ار جمند داده شده بود. اینک در این شماره جوابات (آیا به ازدواج آماده هستید) را خدمت خوانندگان تقدیم میشود.

حالا جوابات شما را مقابل سوالات متذکره از نظر میگذرانیم. جوابات شما باید یا بلی یا نه باشد اگر تعداد جواب بلی زیاده از (نی) باشد برای ازدواج حاضر هستید دارای یک شخصیت رسیده و صاحب نشاط هستید در حیات عایلوئی از مشکلات نجات یافته میتواند دارای نزاکت و تمام مزایای سعادت شخصیکه با آن ازدواج نموده این صاحب هستید و همسر تان را در تمام قرارها طرفدار بوده و از هر نقطه نظر در تمام حیات با اعتماد و اطمینان او را تقویه میدارید - خلاصه برای ازدواج حاضر میباشید دوم اگر تعداد جوابات بلی و نه در یک سویه باشد. تمام مزایای ازدواج را صاحب هستید اما از طرف دیگر طرف که شخصیت شما را مخفی نگه بدارد نیز صاحب هستید اگر بایک شخص به تمام معنی فهمیده ازدواج نمائید، مسعود خواهید بود در ماه اول ازدواج احتمالاً بعضی مناقشات فکری بمیدان می آید اما از سیاست استفاده نموده به شرایط جدید حیات خود را آماده سازید این دوره هم گذشتنی است بالای بعضی پرنسیپ های حیاتی فشار آور د ن غلط است فراموش نکنید که زندگی مثل یک فکر و خیال نموده اید نیست. سوم اگر تعداد جواب نی زیاد تر از بلی باشد اگر حقیقت گفته شود باید صبر نموده فوراً از ازدواج نکنید و در صورت اقدام به ازدواج حیات شما به مضیقه و مشکل خواهد گذشت برای بدست آمدن حاکمیت

بقیه در صفحه ۷۴

نوشته نایل محصل حقوق



مرحوم فاروق صمدی

## تراژیدی بی از مرگ یک جوان ناکام

در ظلمت ترس آور هستی موجی از ماتم و اندوه میبارد، خورشید دیگر آن فرو زندگی پیشین را ندارد تا بش مطبو عش را از دست داده و شعاع سنگین و نیمه جان آن در کرانه نا پیدای طبیعت میلغزد. در

بقیه در صفحه ۷۴

# والیبال



## باهنر مندان سپینها آشنا شوید



سو فیآ لورن

سوفیا لورن در بیست سپتا مبر سال ۱۹۳۴ در رم متولد شد. او تا سالهای ۱۹۵۵ ستاره گمنامی بود.

سوفیا لورن برای او لین بار در فیلم های ایتالیایی شرکت جست، و پس از بازی در فیلم «آیدا» بود که

قدم بجاده شهرت و معروفیت نهاد او تا سال ۱۹۵۶ در بیست و هفت فلم های ایتالیایی شرکت نمود و در پایان سال مزبور به امریکا رفت و از

آن تاریخ به بعد در زمره بزرگترین ستارگان سینما در آمد.

آثار مهمی که سوفیا در امریکا بازی کرده است عبارتند از:

افسونگر دریا، غرور و شهوت، کلید، خانه قدیمی، «دیروز، امروز و فردا» از دواج ایتالیایی و غیره.



چارلی چاپلین

چارلز اسپنسر چاپلین با نام اصلی چارلز تو نستاین در سال ۱۸۸۹ در لندن متولد شد. از هفت

سالگی در روی صحنه کاباره ها ظاهر گردید و با تروپ های سیارنمایشی به مسافرت در انگلستان پرداخت، در سال ۱۹۱۰ در تروپ نما یشی

«فرد کارنو» استخدام گردید و با همین تروپ به امریکا رفت. در سال ۱۹۱۳ در فیلم های موسسه فیلم سازی کی استون شرکت نمود.

اولین فیلم او «تدارک زندگی» نام داشت. سپس به موسسه فیلم سازی رسائی رفت (۱۹۱۳). در سال

۱۹۱۸ موسسه فیلم سازی چارلی چاپلین را افتتاح کرد.

چارلی بیشتر از پنجاه و هشت فیلم را در کمپنی های مختلف کار کرده است.

**خصوصیات زمین، توپ و جال.**  
زمین مسابقه هجده متر طول و نه متر عرض دارد، در صورت تیکه مسابقه در سالن صورت گیرد با همین اندازه و ارتفاع سالن حد اقل هفت متر خواهد بود. خطوط سفیدی که به عرض پنج سانتی متر کشیده میشود جزء زمین بازی است.

زمین مسابقه به دو نیمه تقسیم میشود و هر نیمه به فاصله سه متر از خط وسط مجزا میگردد و این ناحیه (نزدیک به جال) را ناحیه حمله می نامند و محل «سرویس» که توپ آغاز را میزنند در گوشه سمت راست هر نیمه زمین بیرون خط انتها قرار دارد.

### توپ:

قطر آن از ۶۵ تا ۶۸ سانتی متر و وزن آن ۲۵۰ تا ۳۰۰ گرم میباشد.

### جال:

۹۵ متر طول و یک متر عرض دارد ارتفاع جال از سطح زمین تا بالا (آخرین قسمت) برای مردان ۲٫۳۴ و برای خانمها ۲٫۲۴ متر است.

### بازیکنان:

هر تیم از شش بازیکن تشکیل میشود و حد اکثر شش بازیکن احتیاطی هم دارد. هر تیم یک کاپیتن دارد که فقط کاپیتن میتواند با داور مسابقه مذاکره کند.

**مسابقه:** مسابقه ها زسه دوره تشکیل میشود. و به پنج دوره نیز ادامه پیدا میکند. هر دور بازی یا گیم با پانزده امتیاز پایان می یابد.

مؤسس این ورزش «ویلیام جی مورگان» معلم و رزش ما ساچوست آمریکا میباشد.

این ورزش در جنگ اول بین المللی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از امریکا به اروپا توسط عساکر امریکا انتقال پذیرفت، والیبالی که امروز بازی میکند با والیبالی پنجاه سال قبل تفاوت زیاد داشت. فدراسیو جهانی والیبالی پس شد.



# کاوشهای کیهانی، اتحاد شوروی



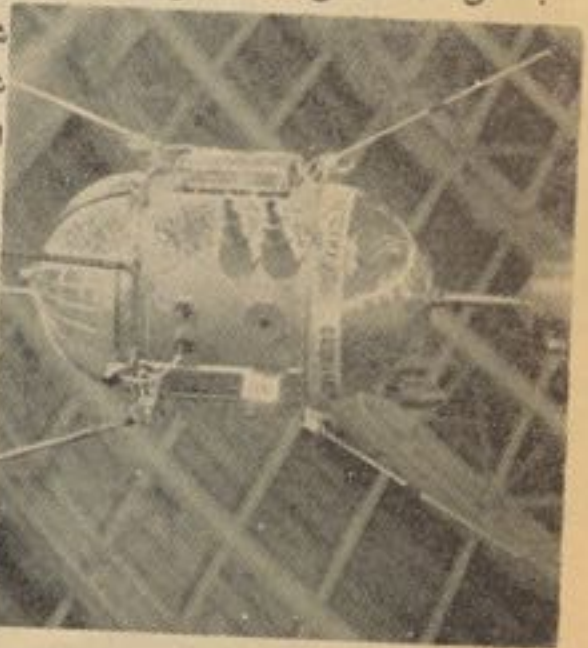
«گامارین» باطراح بزرگ کیهانی اتحاد شوروی «کورولیف»

امر کاوشهای کیهانی چنان خطیر و عظیم است که برای هیچ کشوری ممکن نخواهد بود

تا این امر بزرگ را به تنهایی به پیش برد. به سخن دیگر، پیشرفت در زمینه کاوشهای

کیهانی، در پرتو همکاریهای نزدیک جهانی پرشتابتر خواهد بود.

مادر میانه دهه دوم عصر کیهان زندگی میکنیم. در واقع، هر روز که میگذرد، سینه کیهان با موشکهای حامل سفینه ها در یده میشود. کیهان نور دان دلیر به مأموریتهای کیهانی میر وند و پیشا هنگام راه کیهان به سفرهای دور و دراز در جهان ما میپر دازند آدمی بیش از پیش به فضای خارجی دست مییابد. همه این تلاشها امروز به حیث بخشی از زندگی ما، بخشی از انکشاف شش صد تا ازین وسایل مال اتحاد شوروی بوده است در حال حاضر، ارزش عملی کاوشهای کیهانی دیگر برای همه آشکار و هو یدا گشته است. تا این لحظه شش کشور یعنی اتحاد شوروی، اضلاع متحده امریکا، فرانسه، جمهوریت توده یی چین، جاپان و بریتانیا، میتوانند قمرهای مصنوعی خود شان را به فضاء بفرستند. به همین صورت، عده زیادی از کشور های دیگر نیز در کار کاوشهای کیهانی به شکل های گوناگون مشغول هستند. ولی با این همه در نظر باید داشت که امر کاوشهای کیهانی چنان خطیر و عظیم است که

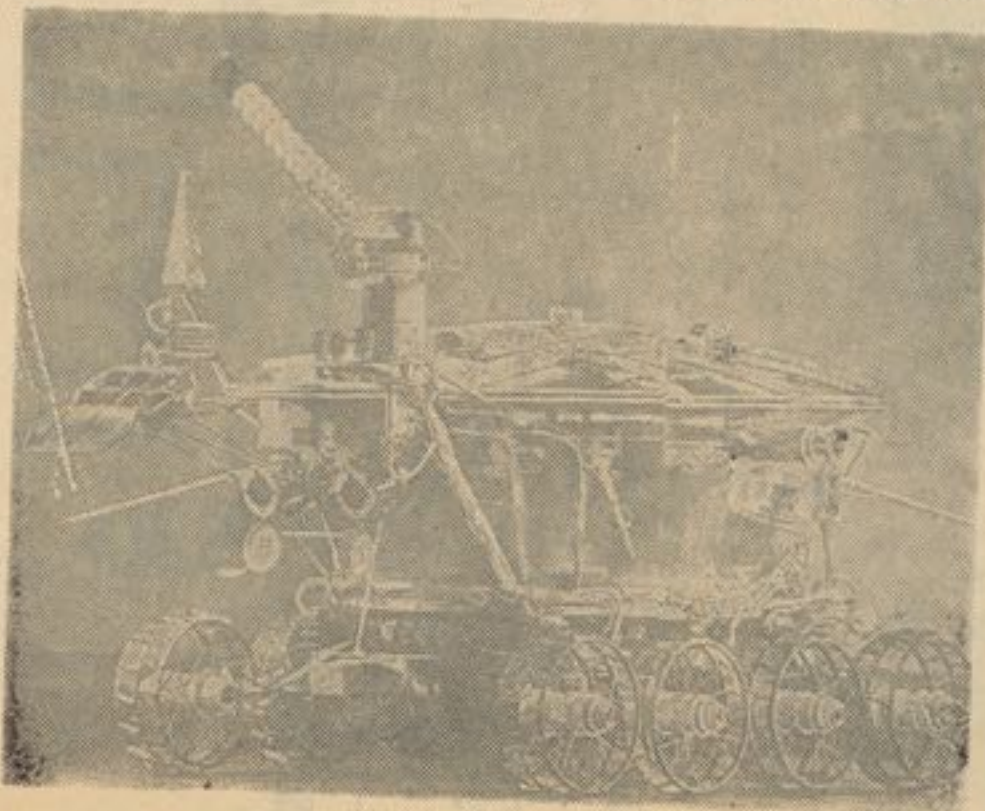


نمونه یی از قمر مصنوعی سلسله «کوزموس»

هیچ کشوری نخواهد توانست آن را به تنهایی به پیش برد. به سخن دیگر، پیشرفت در زمینه کاوشهای کیهانی، در پرتو همکاریهای نزدیک جهانی، سخت پرشتابتر خواهد بود. سفر کیهانی نخستین اسپوتنیک، به ذات خودش هدفی نبود، زیرا امر آزمایش اتحاد شوروی در کیهان تنها بخشی از برنامه ییست که به سود دانشهای زمینی و اقتصاد ملی درین سرزمین جامعه عمل میپوشد. به سختی میتوان در زمینه تلاشهای آدمیان ساحه یی را یافت که از کاوشهای کیهانی تاثیر بر ندارد. خواه این ساحه میتیورو لو جی باشد و یا زیست شناسی. خواه اقلیم شناسی باشد یا طب. خواه زمین شناسی باشد و یا مخابره رادیویی. مانا کتون راه درازی را پیموده ایم: از نخستین قمر مصنوعی ساخت بشر و نخستین مسافر کیهانی تا به کاوشهای سطح مهتاب و آزمایشگاه های چرخنده به گرد زمین. و ما ازینکه در جستجوی های کیهانی نقشی

پیشا هنگ داشته ایم، حق داریم بر خویشتن ببالیم. اتحاد شوروی در جریان انجام دادن برنامه پرواز دادن سفینه های دارای سر نشین و بدون سر نشین، کارنامه هایی را از خود نشان داده که صفت «نخستین» را داشته است. درین میان میتوان گفت: نخستین قمر مصنوعی که از زمین برخاست، ساخته اتحاد شوروی بود. نخستین سفینه یی که بایک انسان به کیهان رفت، از اتحاد شوروی بود. نخستین عکسها از پهلو ی تاریخ مهتاب توسط شوروی به دست آمد، نخستین بار کیهان نوردان اتحاد شوروی در فضا به قدم زدن پرداختند. نخستین نشست آرام بر زمین ماه توسط افزار های ساخت شوروی عملی گشت. به همین صورت، نخستین نشست آرام بر سطح هره و مریخ محصول کار دانشمندان اتحاد شوروی بود. بر نامه کاوشهای کیهانی اتحاد شوروی به سه بخش اصلی تمرکز یافته است: نخست، کاوش فضای

بقیه در صفحه ۷۶



«لوناخود» اول که مدتی بر سطح ماه گشت و گذار کرد

# شهزادگان مو ناکا پیروز شدند

## مسابقات شناوری پیش از المپیا در مونت کارلو



موناکا سرزمینی ساحلی است که در دماغه بحر مدیترانه در جنوب شرق فرانسه موقعیت داشته و کشور توریستی ایست که مرکزش موناکا میباشد نوع حکومتش شاهزاده نشین بوده زبان رایج آن فرانسوی و ایتالوی میباشد تعداد جمعیتش ۲۳۰۰۰ نفر است

مونت کارلو محل تفریحی و منطقه ای معالجوی است که در موناکا موقعیت دارد. شادخت کوچک شناور در خط در مسابقه شناوری فاصله ۲۵ متری مقام اول را کمای کرد. شادخت شتی فلتی ۷ ساله (تصویر بالا) که اول زینه پیروز متدان ایستاده بود.



شاهدخت کوچک پس از احراز مقام اول در شنا

# از آن روز که

## صرف چند پوسته‌خانه محدود در مرکز وجود داشت و بس

وتیلفون تحت اثر وزارت داخله تشکیل گردید و يك نفر متخصص انتظار می از خارج خواسته شد. در هر يك از ولایات، حكومت های اعلی و كلان يك يك داکخانه (پسته خانه) تاسیس گردید. دا كخانه مرکز درین وقت در عمارت متصل شاه دو شمشیره واقع بود.

تکتهای پستی به انواع مختلف به شکل موزون تر طبع گردید. همچنان مهر های فلزی برای مرا سلات راجستری تهیه و مورد استعمال قرار داده شد.

مرا سلات عادی در غرفه ها مورد قبول واقع و از سال پسته های عادی توسط داک های سوار و پیاده و پسته های فوق العاده توسط پسته بر دار طبق سابق جاری گردید.

در سال ۱۹۲۵ بین کابل و ننگرهار بجای پسته رسان های پیاده برای اولین بار پسته توسط موتر حمل و نقل گردید و يك دفتر تبادل سز حلی در تورخم تا سیس یافت.

از همین تاریخ به آمران دویسر پستی در مجالس مشوره ولایات حكومت اعلی و حكومت كلان به صفت اعضاء حق شمول داده شد. این اجرا آت تا اواخر سال ۱۹۲۶ دوام داشت اما از اواخر سال ۱۹۲۷ یعنی از آغاز اغتشاش داخلی تا اخیر آن جریان امور پستی بصورت غیر مرتب تحت اداره مرکز صورت میگرفت.

در زمان انقلاب هیچ نوع تکت پستی طبع و منتشر نگر دید چه در موقع ضرورت از تکتهای سابق

قاصدان چا پار که مکاتیب فوری و ضروری دو لتی را با اسب بنسام (پسته بردار) حمل مینمودند سازمان و لوازم مخصوص چرمی تهیه گردیده بود.

پسته رسان های پیاده سر نیزه هائیکه دارای زنگوله ها بود داشتند و پسته رسان های سوار يك شمشیر هم میبستند. این ترتیب تا سال ۱۹۰۷ دوام کرد.

در سال ۱۹۰۸ در عصر امیر حبیب الله خان امور پستی انکشاف بیشتری نمود، تعداد پسته خانه ها و خطوط پستی و همچنان حرکت مرا سلات و انواع آن افزایش یافت و تکتهای پستی مرغوب چاپ گردید بر علاوه ارسال و مرسل پست کارت تنها، کارت لیترو ها و پارسسل پست هم در داخل مملکت مروج شد.

یکنوع تکت مخصوص برای مرا سلات دو لتی بکار افتاد. مهر های تاریخ داری که بر علاوه اسم مبداء کلمه باطل شد در آن حک شد بود مورد استعمال قرار گرفت و دفتر پست به (داکخانه) مسمی گردید.

يك پسته خانه موسوم به داکخانه دولت خدا داد افغانستان در پشاور تاسیس یافت که مرا سلات مملکت به خارج از آنجا صورت میگرفت. امور پستی تا سال ۱۹۱۷ به همین ترتیب جریان داشت ولی در عصر اعلیحضرت امان الله خان (۱۹۱۸) توسعه بیشتری کسب کرد به این ترتیب که يك اداره مرکزی برای انتظام و واریسی امور مخابراتی و يك مدیریت بنام مدیریت پست و تلگراف

جریان پست مر بوطه به تکمیل شدن تعداد مکاتیب بود، مکاتیب دولتی که کلمات «فوری و ضروری» روی آن نوشته شده میبود به قسم پسته فوق العاده شناخته میشد و از طرف پسته رسان های سوار (چاپار) انتقال میافت.

توزیع مکاتیب توسط اشخاص بنام نامه رسان صورت میگرفت. بین شهر های بزرگ مملکت ارتباط پستی قائم نبود، هر وقت ارسال و مرسل مکاتیب دو لتی لازم میشد نامه رسان ادارات دو لتی به این کار میپرداخت، ارتباط پسته همچنان با خارج کشور قائم نبود، اما وقتی ارسال کدام مکتوب به کدام کشور دیگر لازم میشد قاصد مخصوص به این کار میپرداخت.

این اجرا آت تا سال ۱۸۷۸ دوام داشت ازین وقت تا ۱۸۹۱ انتقال پست متوقف بود و اگر از سال مکاتیب به کدام موضع ایجاب مینمود بوسیله قاصدان سوار (چاپار) اجرا میگردد. در سال ۱۸۹۲ در عصر امیر

عبدالله خان دو باره امور پستی جریان یافته بشکل منظم درآمد. درین وقت يك پسته خانه مرکزی بسط در سمت جنوب ارگ تاسیس شد که در شماره قبلی هم از آن تذکر دادیم و ۳۶ نوع تکت پستی مختلف رایج گردید که در کاغذ باریک و ملون به طبع میرسید، مکاتیب دولتی بدون نصب تکت با نشان مخصوص دولت قبول میشد. برای



# تأمین و توسعه

## دراکثر نقاط کشور پسته‌خانه های متعددی تاسیس گردیده است

استفاده بعمل می‌آید. در اخیر سال ۱۹۲۷ یعنی آغاز سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه شپید دولت به امور پستی توجه خاصی مبذول نموده و آن را نظم و نسق صحیح بخشید. در اخیر سال ۱۹۲۸ مدیریت عمومی پست، تلگراف و تلفون از وزارت داخله مجزی و به شکل اداره مستقل در تشکیل دولت جاداده شده، چندی بعد این تشکیل به ریاست ارتقا یافت.

در سال ۱۹۲۹ موتر های سرویس پستی تهیه و از کابل به سمت تورخم و قند هار به کار انداخته شد. بعد يك تعمیر پسته خانه در مرکز پسته خانه های دیگری در ولایت بنسآء گردید.

تمام انواع مراسلات از قبیل پست کارت‌ها، جراید، مجلات، نمونه ما لتجاره، اوراق کار، بنسآء های کوچک به تمام مناطق داخل و خارج بصورت عادی، را جستری يك طرفه و دو طرفه، زمینی و برای ممالک خارج بصورت هوایی قبول و به مقابل پرداخت محصول معینه به مراجعش ارسال میگردد و در مرکز (۴) پسته خانه تکتهای پستی که دارای تصاویر و مناظر مواضع باستانی و تاریخی مملکت بود به اندازه های مروج و رنگهای موزون به قیمت های جدا گانه در مطبعه دولتی طبع و تهیه گردید.

پس ازین تاریخ اقدامات وسیعتری در زمینه عمل آمد که ذیلا خلاصه میگردد:

در سال ۱۹۲۸ - افغانستان عضو اتحادیه بین المللی پست شناخته شده و بناسی از مقررات موضوعه اتحادیه مذکور، در باره مبادله وار سال و مر سول پستی باممالک همجوار موافقه های جدا گانه عقد گردید.

همچنان در سرحدات افغانستان اداره های پستی تا سسیس گردید که به ترتیب آتی ازان نام میبریم.

الف - دفتر مبادله سرحدی تورخم مقابل لندن کوتل، دفتر مبادله سرحدی سپین بو لدك مقابل چمن.

ب - دفتر مبادله سرحدی تاشکدر مقابل ترمز، دفتر مبادله سرحدی تور غندی مقابل کشک.

ج - پست ممالک خارج و تبا دله پسته های مذکور بوسیله دفاتر سرحدی متذکره با ساس مقررات مراسلات هوایی برای ممالک خارجی از طریق کراچی فرستاده میشود.

خلاصه امور پستی در داخل مملکت تا اواخر سال ۱۹۲۳ به همین ترتیب جاری بود.

از سال ۱۹۲۴ که مصادف به جلوس اعلیحضرت معظم هما یونی بود تحولات در خور وصفی در امور پستی کشور رو نما گردید که بعدا تا امروز انکشاف قابل ملاحظه نموده است، چنانچه در اوسط سال ۱۹۳۴ ریاست مستقل پست و تلگراف و تلفون بو وزارت مخ ابرات تعدیل گردید.

همچنان در خطوط انتقال پستی

توسط مو تر های پست، پست ها بین ۲۰ تا ۲۰۰ کیلوگرام قابل قبول پنداشته شد.

در سال ۱۹۶۶ مراسله فضایی برای خارج به تخفیف محصول قبول گردید و از سال و مر سول پست عادی برای ممالک خارج از طریق پاکستان جاری شد. به همین ترتیب برای حمل و نقل پسته بر علاوه سابق بیست و دو خط پستی مستقیم و موتر رو تدریجا اعمار گردید که هر یک بین ۱۰۰ و ۵۰۰ کیلو متر طول داشت، سا ختمان عمادات پستی نیز متدرجا انکشاف نمود چنانچه در مرکز ولایات و حکومات اعلی و بعضی حکومات کلان بنسآء خانه های عصری اعمار گردید.

همچنان تعمیر مابقی پسته خانه هادر حکومات کلان طبق پلان سه تدویج اعمار شد، در مرکز بر علاوه پسته خانه سابق يك پسته خانه بزرگ عصری که دارای تمام لوازم پستی بود اعمار یافت و چندین پسته خانه های شهری در شهر نوسو دارا لامان، چمن حضوری، جا ده میوند و بر یكوت تاسیس گردید.

شعبه اداری پست در سال ۱۹۴۰ بنام مدیریت عمومی پست و در سال ۱۹۵۱ بنام ریاست پست ارتقا یافت که بر علاوه امور پسته خانه مرکزی پسته خانه های شهری مرکز را نیز سر پرستی میکند برای انتظام جریان پستی اداره مراقبت و کنترل پستی در سال ۱۹۳۶ تاسیس یافته بود.

با قید ارد



... اما بعد از همدتی این کار از بین رفت و کسی متوجه نشد. علتش این بود که وقتی نقشه های شهر سازی روی کار شد و یک قسمت خانهای شهر کهنه از بین رفت مردم باقی مانده هم بفکر اینکه امروز ایفردا خانهای آنها نیز تحت نقشه خواهد آمد ، حتی از ترمیم و کاگل بامها صرف نظر کردند چه رسد باینکه فکر کوچه هارا بکنند.

از بناغلی محمد عثمان مرد هفتاد ساله که عمرش در شهر کهنه سپری شده بر سینم نظر شما در مورد شهر کهنه چیست و چطور می توان زمینه يك زندگي صحي را فراهم نمود ؟ وی تبسمی کرده گفت بچیم من حالا پیر شده ام هفتاد سال را که در همین شهر کهنه گذشتانده ام می توان بقیه عمرم را نیز در همین جاسپری کنم اما باید بگویم که نظافت در شهر کهنه نسبت به سابق کمتر مراعات می شود . من اوقاتی را بیاد دارم که کوچه های مادر تا بستان های گرم جزئی ترین کثافتی نداشت همه روزه از سر صبح تا شام عملیه بلدیه و ناحیه هادر هر کوچه باز نیل و بیل مصروف کار بودند از طرف عصر همه روزه توسط سقا بان ناحیه تمام کوچه ها آب پاشی می شد اکثر اهالی کوچه خود شان مشترکاً آبرو های کوچه را به خندق هایی که نزدیک خانه شان بود وصل می ساختند و حتی در صفایی و نظافت کوچه یکی نسبت دیگر مسابقه صورت می گرفت . دکانداران محل علاوه از اینکه عملیه ناحیه پیشروی دکانهای شانرا پاک می کرد خود شان نیز یکی دوبار در طرف روز آنها آب پاشی و جاروب می کردند .

امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است. خانهای شهر کهنه از آن بدتر است زیرا هر کس فکر میکند که بزودی تحت نقشه خواهد آمد.

# مردم شهر کهنه در چه شرای

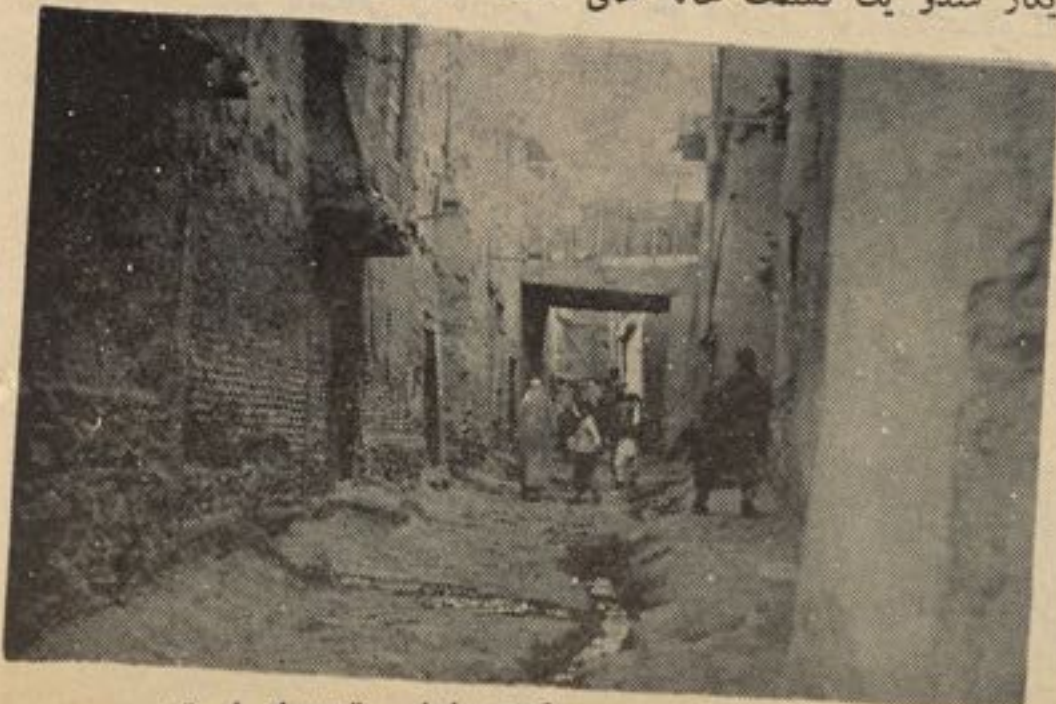
در مواسم زمستان با وجود برفباری های شدید و مداوم اهالی هر کوچه وقتی برف زیاد می شد مشترکاً نفر استخدا می کردند برف های حویلی و کوچه های خویش را کشیده بدریامی انداختند. در مواسم بارانی برای جلو گیری از گل و لای کوچه ها از ریگ و جفله فروش می کردند اما بعد از مدتی این کار از بین رفت و کسی متوجه نشد علتش این بود که وقتی نقشه های شهر سازی روی کار شد و یک قسمت خانه های شهر کهنه از بین رفت مردم باقی مانده هم بفکر اینکه امروز یا فردا خانهای آنها نیز تحت نقشه خواهد آمد حتی از ترمیم و کاگل بامها صرف نظر کردند چه رسد باینکه فکر کوچه هارا بکنند .

امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است. خانهای شهر کهنه از آن بدتر است زیرا هر کس فکر می کند بزودی تحت نقشه خواهد آمد.

بناغلی محمد عثمان میگوید : در هر کوچه هزاران ناوه از بالای بامها و بیت الخلاها بسوی کوچه کشیده شده و آنها بدو ن اینکه فکر کنند کسی از کوچه میگذرد آبهای کثیف را از طریق این ناوهها بکوچه میریزند. از طرف دیگر گلوله لای باندازه زیاد است که اکثراً تازانوبه گل ولای کثیف غرق میشوند.

در دکانهای این محله ها قطعا مقررات و نرخنامه بناروایی مراعات نمیشود، با وجودیکه بناروایی امر کرده تا هر کس بالای دروازه خود چراغی نصب کند کسی پرداخت نمیکند .

برق و آب نل که از همه مشکل تر است. دکانداران این قسمت ها اشیا و مواد غذایی کثیف و گندیده را همیشه به مشتریان عرضه میکنند اما با آنها هم نظر به مشکلات اقتصادی مجبورم به همین جا زندگی کنیم.



امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است





قسمتی از بازار کهنه فرو شی کابل  
که زمانی از جمله بازارهای پر جمع

وجوش بود

# ایطی زندگی میکنند

بام هاوییت الخلاها بسوی کوچه است . دکانداران این قسمت ها کشیده شده و آنها بدون اینکه فکر کنند کسی از کوچه می گذرد آب های کثیف را از طریق این ناوه ها بکوچه می ریزند از طرف دیگر گل ولای باندازه زیاد است که اکثراتا را کبرا معرفی نمود گفت : مشکلات

یکی از این راهها اینست که ریاست شهرسازی و خانه سازی بامالکین این خانهها بتماس شده و بعد از موافقه آنها خانهها را تخریب نموده و مطابق یک نقشه اساسی خانههای ارزان قیمت مثلی که در بعضی نقاط دیگر شهر ساخته اند بسازند. و به کسانی که خانه های شان تحت نقشه آمده در بدل قیمت خانههای شان توزیع نمایند.



گوشه ازدکانهای بازار کهنه فروشی

بناغلی محمد عثمان پیر مردهفتاد ساله در مورد تخریب شهر کهنه گفت : چون حویلی های شهر کهنه اکثرا خوردو اضافه از چند متر نمیباشد و آنها دارای دو منزل است اکثرا این خانهها از نور آفتاب هم محروم اند پس برای حفظ صحت ساکنین آن اگر تجویز اساسی گرفته شود بد نخواهد بود .

گفتم به نظر شما چه تجویزی لازم است در مورد آن گرفته شود کمی بفکر فرو رفت و گفت اگر بلدی یا باصطلاح امروز بناروالی نقشه بسازد که هر کدام از مالکان این منازل بتوانند بمصرف کم مطابق نقشه مرتبه خانههای جدیدی برای خود آباد کنند و بلدی

ز نو به گل ولای غرق می شویم، در دکانهای این محله قطعا مسقر رات ونر ختامه مراعات نمیشود، با وجودیکه بناروال امر کرده تا هر کس بسالای دروازه خود چراغی نصب کند کسی پرداخت نمی کند . برق و آب تل که از همه مشکل تر

ما را می توانید بچشم سر مشاهده کنید و بهترین راه اصلاح آن تخریب است نه آنطوریکه مردم در بسدر شوند بلکه ترتیبی اتخاذ گردد که همه بتوانند دوباره صاحب سرپناهی در همان منطقه شوند .

بقیه در صفحه ۷۸

صفحه ۳۳



شیری که نیمه سر شیر آن گرفته شده میباشد :

شیری میباشد که تقریباً نیمه کریم آن دور کرده می شود و بعضی داکتران تر جیح میدهند که آنرا برای تغذیه اطفال که نا بهنگام تو لید می شوند (با اصطلاح هفتگی) تو صیه می نمایند تا آنکه طفل در حدود پنج پوند وزن پیدا نماید زیرا شیر متذکره نسبت به شیری که کریم مکمل دارد بسیار بسپو لت هضم می گردد - البته می توانید شیر پودری این نوع شیر را از مغازه های شیرینی فرو شی ودوا خانه ها بدست آرید . بسیاری انواع شیر با مایع ساختن آن با تناسب مخلوط گردید دو اونس آب بایک قاشق نان خوری شیر پودری به شیری که نیمه کریم آن دور شده باشد تبدیل می گردد.

**شیر پودری :**

شیر پودری کامل یعنی شیری که کریم عادی در بین آن موجود است. اگر با طفل خویش بکدام جایی سفر می کردید و یا اینکه خواسته باشید در محلی که شیر میسر شده نتواند بودو باشن اختیار می نمودید داشتن این شیر مفید است می توانید مقدار زیاد این شیر را با خود به برید زیرا آنقدر وزن ندارد تا حمل آن اسباب زحمت شما را فراهم سازد البته نسبت به شیر پودری قیمت تراست و حتی در بسیاری ممالک نسبت به شیر غلیظ نیز قیمت تر میباشد . حین که بطفل می خورا نیدند با مخلوط نمودن تناسب یک قاشق نان خوری شیر پودری یا دو اونس آب به شیر مایع بدل می گردد .

اگر طفلتان از فار مولای (شیر تر کیب شده) استفاده می نمود که حاوی ۱۰ اونس شیر غلیظ، بیست اونس آب ودو قاشق نان خوری شکر (بوره) استفاده می گردید می توانید ده قاشق نان خوری شیر پودری را باسی اونس آب ودو قاشق نان خوری شکر مخلوط وبطفل بدهید.

آب مورد ضرورت را جوش داده وشکر لازم را در بین آن حل نمائید و وقتی که به اندازة حداقل درجه حرارت وجود طفل آب سرد شد، شیر پودری را در آن انداخته بایک پنجه ویا قاشق که تعقیم شده باشد شیر را با آب

این شیر برای اطفالی که اسهال باشند اکثراً توصیه می گردد زیرا شیری که کریم نداشته باشد هضم آن آسان میباشد غالباً شیر های پودری نوع فوق را از مغازه های شیرینی فرو شی ویا دوا خانه ها بدست آورده می توانید . بسیاری انواع آن با تناسب مخلوط نمودن دو اونس آب بایک قاشق نان خوری شیر پودری به شیر مایع رقیق (کریم آن گرفته شده باشد تبدیل می گردد .

مخلوط وحل سازید. بخاطر با ید داشت که وقتی سر قطی شیر پودری باز شد در بین یخچال حفظ شود ودر جائیکه یخچال میسر شده نتواند در جای سرد نگاه داشته شود.

تحت عنوان فوق از شیر پودری کامل که کریم آن کم نشده وطوری عادی میباشد صحبت کردیم. یک تعداد شیر های پودری دیگری هم موجود است که در ترکیب عناصر مختلفه آن تغییر وارد ساخته شده است که مورد استفاده قرار دادن این چنین شیر ها باید با اجازة ودستور العمل داکتر صورت بگیرد.

**شیر لکتیک اسید:**

یکنوع شیر ترش است که بدو طریق ساخته شده می تواند: یادر مغازه های تجار تی لبنیات ویا در یک شفا خانه ، که با سیل لکتیک اسید (اسید شیر) در بین شیر پاستور دیزد انداخته می شود که شیر را ترش می سازد - طریق دیگر اینست که مواد کیمیای لکتیک اسید با شیر پاستور ایزه باشیر غلیظ علاوه می گردد. البته این کار در خانه نیز انجام شده می تواند .

این شیر نسبت به شیر های عادی شیرین بو سیله بعضی اطفال بسیار به آسانی قابل هضم میباشد. داکتر ها اکثر این شیر را برای اطفالی که از درک سو ها ضمه احساس درد می کنند ویا اطفالی که زیاد قی نماید ویا طفل که تمایل بیک اسهال داشته باشد توصیه می نمایند . بعضی داکتر ها ترجیح میدهند تا این نوع شیر بطور عادی برای تمام اطفال داده شود. این شیر نموی باکتری های خطر ناک را باز میدارد، وبناء وقتی که مساله سرد نگاه داشتن شیر دلخواه نباشد نسبت به شیر شیرین مصئون تر است - نا گفته

نماند که مقدار شیر، آب، شکر عین چیز بست که در فار مولای شیر عادی فوقاً تذکر داده شده است. ساختن شیر لکتیک اسید در خانه یک اندازه مشکل است. سه چیز مهم باید در نظر گرفته شود، شیر و آب خوب سرد ساخته شود، شیر بسیار به تدریج ترش ساخته شود، و شیر بعد ازان که ترش ساخته شد بسیار زیاد گرم نه شود. شیر را در یک ظرف جوش داده ، آنرا سرد ساخته بعد ازان در یخچال جابجا سازید. در یک ظرف علیحده آب وشکر را جوش دهید بعداً سرد ساخته در یخچال سرد نگاه دارید. اکنون یک قاشق چای «یو. اس. پی. لکتیک اسید» به آب وشکر علاوه کنید (این است مقدار عادی برای یک نار مول ۲۴ تا ۳۰ اونس . برای یک فار مول کمتر به تناسب کمتر کار بگیرید) حالا آب ترش شده را بسیار به آهستگی با شیر علاوه نموده و پیوسته شورهید هر گاه کسی باشما کمک نموده می توانست ، وی را موظف بسازید تا آهسته آهسته آب ترش را در بین شیر بریزاند شما بایک پنجه بطور لاینقطع شور دهید. اما بسیار بکوشید تا از مخلوط کردن اسید زیاد در یک حصه شیر خود داری نمائید زیرا بشکل ماست بسته شده واز بین سر چوشک تیر نمی شود. از همین جا ست که اسید را او لتر در آب حل کنید پیش ازان که باشیر مخلوط گردد. هر گاه مجبور باشید که یک فارمولای تهیه نمائید که صرف شکر وشیر را بدون مخلوط کردن آب ایجاب نماید ، من نظریه دارم تا بهر صورت به لکتیک اسید یک یادو اونس آب بیش ازان که شیر بان ها علاوه شود مخلوط گردد .

آفتاب تازه ، کرانه های افق دور دست را برنگ گلابی روشن درآورده بود. باد خنک سحری با آهستگی مانند ما دری که گاز طفلکش را با دستهای خواب آلوده صبحکا می شور بدهد، خوشه های گندم را که از فرط پر باری بطرف پایین خم شده بودند به ملایمت تکان میداد تا مبادا بار امید بخش پیش از وقت بز مین بریزد. کشتزار گندم که تا دور دستها پهن شده بود، مانند اندام گو سفند پر واری چاق و فربه، بالا آمده بود.

# درو

باین گفته دو باره بکارش شروع و قسمت ما همین است .

مرد با آرامی از جا یش برخاست داسی را که شب قبل به همین منظور سبز کرده و اکنون به دیوار حویلی آویزان کرده بود گرفت. بالنکسی کر باسی . کمرش را محکم بست.

داس ران آویزان کرده و بسا خدا حافظی زیر لب ، از خانه برآمد.

لحظه ای بعد، دشته ای از در و کران از ده بر آمدند گلبدین نیزبیس شان با بیحوصلگی و بی میلی حرکت می کرد .

آفتاب اکنون بالا آمده بود. اشعه ای ملایم صبح گاه هیش اکنون گرم و سوزان ، بر کشت گندم می تابید بر همه جاگر می مزاحم و شله شلاق می کشید .

آنها کنار کشت رسیدند. مرد لحظه ای تو قف کرد. کشت گندم باغرور یک زن بار دار ، آهسته جم میخورد. گندم به اندازه ای قدش بالا آمده بود. خوشه هایش بافروتنی به پایین خم شده بودند. چشمش بدنبال بلوان های می گشت که مرز همه در حدود زمین های ار بابفتح

به تحلیل رفته بود . موج غم جانگاهی وجودش زالرز اندمه درد هاورنج های درونی اش را در وجود قطره ای اشکی جمع شده و از هر گوشه چشمش برچهره اش که از شدت گرمی ملتهب و سوزان شده بود راه باز نمود .

دست دراز کرد، چند خوشه گندم بدستش آمد یکی دوتا بیش نبودند ولی از فرط بزرگی دستش را پر نمودند بعرش چنین خوشه های پر

باری را لمس نکرده بود. درد تکان دهنده ای سرا بایش را در هم فشرده از فرط غضب خوشه هارا از جایش کندو فریاد ضجه آلودلیان کر سمه زده اش را از هم گشود :

لعننت بر تو ... لعنت ... دیگر چیزی نتوانست بگو ید. قطرات سرد عرق بر پیشانی اش نشست. همه چیز برایش تمام شده بود.

دوباره همان سکوت - زن چیزی نداشت که بگوید . پیاله چای بدون تفت، سرد و قیما قک زده همانطور باقی ماند.

زنجیر در وازه، سکوت را در هم شکست و بدنبال آن پله ها بدور خود چرخیدند و کسی سرش را بدرون خانه داخل نموده فریاد کرد :

زن تومی فامی که تنها امیست ... ما که یک تکه زمین ... مرد دیگر نتوانست چیزی بگوید از فرط درد، گلویش گره نمود لحظاتی سکوت حزن آور همه جا سایه انداخت .

مرا می خواست چیزی بگوید ولی نمی توانست . تنه قوی و تنومندش زیر بار سنگین غم، خم شده بود. به پیاله چای بی رنگ که از آن تفت

به ملایمی بالا می شد سیل می کرد. با فشار ، کلمات از دهانش بر آمد. زن، زمستان همه چیز ماره از ماگر نت ، طفل ماره ، گاو ماره ... حتی زمین ماره زمینی که به تو به چوچه گک مابه همه مانان می داد.

مرا می خواست چیزی بگوید ولی نمی توانست . تنه قوی و تنومندش زیر بار سنگین غم، خم شده بود. به پیاله چای بی رنگ که از آن تفت

به ملایمی بالا می شد سیل می کرد. با فشار ، کلمات از دهانش بر آمد. زن، زمستان همه چیز ماره از ماگر نت ، طفل ماره ، گاو ماره ... حتی زمین ماره زمینی که به تو به چوچه گک مابه همه مانان می داد.

زنجیر در وازه، سکوت را در هم شکست و بدنبال آن پله ها بدور خود چرخیدند و کسی سرش را بدرون خانه داخل نموده فریاد کرد :

زنجیر در وازه، سکوت را در هم شکست و بدنبال آن پله ها بدور خود چرخیدند و کسی سرش را بدرون خانه داخل نموده فریاد کرد :

گلبدین زود شو ، همه بچه ها ماطل ات هستن !

لحظه ای نگذشته بود که ازسوراخ بزرگ حفره ماندی که از آن بجای در وازه کار می گرفتند تنه تنومندش دولا شده ظاهر گشت .

مرد، قدی بلند و جیک داشت، بر چهره آفتاب سوخته اش دو چشمی که در آنها غم گنگ مبهم موج می زد قرار داشتند . دست های کلفت و درشتش حکایت از کار سخت و طولانی می کرد . وی حینیکه از اتاق بر آمد باکالی بی طولانی هوای تازه صبح رابه شش هایش کشید.

بابی میلی بطرف چاه براه افتاد. پاینها یش زیر غم سنگین و جودش رابه سختی میکشیدند با آبی که شب گذشته به دل باقی مانده بود، به عجله چند جپ برویش زد. بدون

که آن را خشک نماید سر دسترخوان نشست . زنش پیاله غوره بی پتره شده را باجای کمرنگی پر نمود. نان خشکی را که خودش از سبوس های باقیمانده درست کرده بود به مقابلش گذاشته گفت :

چایته بخور که دیر می شد. مرد، آه کو چکی کشیده چشمانش بدون کمترین حرکت بکدام جا بی راه کشیده بود. سکوت مرگبار را فقط صدای ترق ترق زن که بدنبال چیزی می گشت در هم می شکست دو باره زن به ملایمت گفت :

توره می گم ! کجا هستی ؟ به چی فکر می کنی ؟

به چی فکر می کنم - تو نمی فامی می فامم ولی چه چاره ، نصیب

مرا می خواست چیزی بگوید ولی نمی توانست . تنه قوی و تنومندش زیر بار سنگین غم، خم شده بود. به پیاله چای بی رنگ که از آن تفت

## نوشته : صدیق رهپو

بهمه جا سکوت سکر آور صبح، بال کسورده نودو فقط کاکامی صدای خروسی در دور دست ها، که با بانگش نزدیک شدن روز را گوشزد میکرد، این سکوت رادر هم می شکست و با ختمش دو باره همان آرامش برقرار می شد .

لحظه ای بعد ، قسمت کو چکی از قرص کم نورو پریدو رنگ آفتاب از پشت کوه ها نمودار شد نور آفتاب کشتزار گندم را رنگ طلایی روشن بخشیده قطرات باز مانده شبنم دوشینه بر تارک خوشه های گندم مانند الماسی که بر زمینه طلا کار شده باشد می درخشیدند .

همه چیز ازو فور نعمت و آمادگی بودن کشت برای درو گواهی میداد درده کنار کشتزار ، دود کمرنگی که از بام خانه هابه آرامی بالامی شد بصورت برده نازک آبی رنگ بر فراز بام ها پخش می شد -صبح به آرامی به همه جا بال گسترده .

دریکی از خانه های گلی ده، که از شدت بارانها و برف های زمستان سال گذشته به کدالی ویرانه ای تبدیل شده بود . زنی نزدیک اجاق گلی نشسته و با بیحوصلگی آتش زیر چای جوش چودنی را با سیخ آهنی کج ووج شده ای، زیرو رومی کرد. چوب تر به سختی می سوخت و او مجبور می شد هر چند دقیقه با پف های دراز و کوه تاه آن راروش نماید. جای جوش به بیزبیز آمد. زن دید که آب نزدیک به جوشیدن است ازینرو تنه اش را بطرف دیگر حویلی که یکی دو اتاقک خسس پوشک قرار داشت ، گشتا نده صدا کرد :

او بابی نصر و بیخی صبح شد درو ناوخت میشه .



### يك سينماي جديد در شهر

### طبيب قلبها

چندروز قبل سينماي ديگري بنا م «ميوند سينما» شروع به نمايشات هنري نمود که با افتتاح آن تعداد سينماها در شهر کابل به پا نزده سينما ميرسد و از اين تعداد سينماها معلوم مي شود که شهر يان کابل به نمايشات سينمايي و هنري بيش از پيش علاقه ميگيرند و اکنون تنها به مو ضوع که قابل تذکر است اين مي باشد که بايد درين سينما ها علاوه بر نمايش فلمهاي هندي و ايراني و امر يکايي فلم هاي کشور هاي ديگر مهم تو ليد کننده فلم نيز به نمايش قرار گيرد تا ذوق همه مردم مراعات شده باشد اگر دو يک سينما درين کار پيش قدم شود گمان ميرود آنان تماشا چيان را زهر گوشه و کنار شهر به سينما هاي شان جلب خواهند نمود.

باید علاوه کرد که میوند سینما چون در اخیر جاده میوند موقعیت دارد از آنرو بنام میوند سینما مسمی گردیده و دارای (۷۱۰) چوکي برای تماشا چي مي باشد .

عبدالله لطيف حکيمي مالک سينما ضمن سوالي گفت اين سينما که قبلا بنام تنکر هار نندازي ياد ميشد اکنون مانند ساير سينما ها دارای ماشين ۳۵ ملی بوده و پنج ميليون افغاني در آن مصرف شده است.

### مېوش بو طن بر گشت

مېوش که روز بيست و پنج ماه قوس باشو هرش غلام فاروق طور خصوصي و شخصي به هند رفته بود دوباره بکابل آمد .  
طوريکه خودش اظهار مي دارد موصوفه درد و پروگرام نيم ساعت راديو يي و دو پروگرام ده دقيقه اي تلويزيون يرنی حصه گرفته و جمعاً چارده آهنگ به شنوندگان و تماشا چيان تلويزيون يون هند تقديم کرده است.  
مېوش در يکي از پروگرام هاي تلويزيون يونی با داکتر ناشناس خواننده محبوب و خوش آواز افغاني که فعلاً در هند مصروف فرا گرفتن و تمرين بيشتر مو سيقی مي باشد يکجا روی پرده تلويزيون ظاهر شده و خواننده است .  
مېوش در مورد داکتر ناشناس از زبان خودش گفته است که آب و هوای هند بالای حنجره او تاثيري نا گواری نموده و لذا بزودی بکابل بر ميگردد .

هم چنان راديو هند با مېوش برای سه دقيقه مصاحبه کرده است که توام با آهنگهايش از طريق امواج آل انديا راديو پخش شده است مېوش علاوه ميکند که ازوي از طرف محصلين آنجا نيز برای اجرای يك کنسرت دعوت بعمل آمده که نسبت نبودن و وقت از آن معذرت خواسته است در اخير موصوفه از استقبال گرم مردم هنر دوست هند اظهار خوشي و مسرت نمود و گفت اين مسافر تم تقريباً يکماه را در سر گرت و به شب عرفه خود را با شوهرم بکابل رسانيدم تا با اقارب و دوستان يکجا باشم .



کريمه رائيين

بدور تصور نموده و در داستان گنجا نيده بود که ميتوان روی آن انگشت گذاشت و آن بهوش آمدن فواد و طلاق گرفتن مار گريت در شفا خانه است که در طول چند روز محدود صورت ميگيرد در حالیکه لازم بود تو يسنده اين قسمت صحنه را بيشتر مطالعه ميکردو آنرا جنبه واقعي ميداد بمر صورت اين داستان از نظر مو ضوع خود مخصوصاً اينکه دختر افغان فقط يکبار عاشق ميشود و هر روز دل در گرو اين و آن نمی بندد درخور تمجيد بود .

طور يکه در شروع داستان گفته می شد تو يسنده دختری بنام کريمه رائيين بوده که در بو هنخي حقوق درس می خواند و خود در راديو و افغانستان بحيث نطقه اجرا وظيفه می کند .

بقیه در صفحه ۷۸

### اعرج شاعر خلمي که موزيم کوچک شخصی اش را به کتابخانه خلم اهدا کرده است

بناغلی محمد اسمعیل اعرج يکتن از شعراي خلم که به تاريخ و آثار هنري و تاريخي علاقه فراوان دارد در بين اواخر موزيم کوچک شخصی اش را به کتابخانه خلم اهدا کرده است .

مو صوف در سال ۱۳۲۷ به گذر جا نكير بيك خلم چشم بدنيا كشوده ابتدا كفش دوزي ميگرد تا اينكه از برادرش که آن زمان در خان آباد كاتب بود نوشتن و خواندن را آموخت او ميگويد : شبها نظربه به علاقه که خوانندگی و نويسندگی داشتم از بيستر بر می خواستم و می نوشتم . اعرج بعد از اين تاريخ چند سالی بحيث تحويلدار ، دکاندار و سو کيل کار ميکرد و ا مرار معيشت می نمود . اکنون او در نز ديکی تيم سر پوشيده



بناغلی اعرج

بقیه در صفحه ۷۹



خریداری را می شناسند و قیمت ها را مثل چندین سال پیش یکنیم چند بلند نرخ میدهند و فکر میکنند همه هیئت های خریداری اندازه ای از پول حکومت را بچیب خود می اندازد درین صورت نه هیئت خریداری جنس را به قیمت ارزان خریداری می تواند

زیرا دکانداران آنها را یک ر شوت خور و خاین فکر می کنند و دکانداران هم عادت می کنند وعادت کرده اند تا جنس را بالای هیئت های خریداری به یک قیمت بلند نرخ بدهند و هرگاه

هیئت خریداری با اصطلاح باهم دیگر ساخت و بافت داشته باشند واضح است که بعد از گرفتن نرخ چیزی

خود حق میگیرند و چیزی به دکاندار حق میدهند و این رویه دور از انصاف است. درین صورت لازم است حکومت

بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم متوجه شوند تا از وزارت و موسسات گلم این گونه بیو کراسی را که روی اهداف خاص مردم رشوت خور و خیانت کار بمیان آمده است برچینند

و در عوض هدایت دهند تا هیئت خریداری از جمله اشخاص بسیار

معتمد - صادق - پاک نفس و بالاخره

لایق و فهمیده انتخاب شوند و بانها صلاحیت بدهند تا مثل سه نفر دوست صمیمی که میخواهند جنسی را بخرند به بازار رفته اجناس مورد

ضرورت را بدون اینکه دکاندار بداند او جنس را برای خود می خرد

یا کدام وزارت موسسه دیگر خریداری نمایند و بعدا در زیر همان یک بل هر سه اعضا امضا نمایند و باین صورت باین نوع بیو کراسی و جنجال بیجا که جز ضیاع وقت چیز دیگری نیست خاتمه دهند.

## ذغال و چوب قیمت معین

### ندارد چند کلمه در باره هیئت

#### خریداری

و بکوشند چوب و ذغال آنرا یا ست را در نقاط مختلف شهر عرضه کنند تا جلو محترکین گرفته شود.

موضوع با اهمیت دیگر که لازمست در مورد آن تبصره شود

موضوع خریداری و مشکلات هیئت خریداری است با اساس اصول نامه

خریداری باید هیئت خریداری یک

موسسه یا یک وزارت اشیایی را که می خواهند خریداری نمایند از سه

دکان جدا گانه نرخ بگیرند و این شیوه برای آن بمیان آمده است تا ثقل و

دسبرد در پول حکومت صورت نگیرد یکی از دو ستانم که شخص وظیفه

شناس و متدینی است میگوید من که عضو هیئت خریداری هستم ازین

وظیفه ام بجان رسیده ام زیرا نرخ گرفتن از سه دکان جز ضیاع وقت

جز بیرو کراسی و جز برای ثقل و دسبرد به پول حکومت چیز دیگری نیست زیرا دکانداران هیئت های

بسیست افغانی هم میفروشند در حالیکه در کارته و شهر نو یکسیر ذغال بیست و پنج افغانی بفروش میرسد

چوب هم گاهی فی سیر پانزده افغانی وقتی سیزده افغانی زمانی چارده

افغانی عرضه می شود اکنون که بناغلی فضل بحیث رئیس بنار والی

سر پرست مقرر شده اند لازمست جلو این خودسری های چوب فروشان

و ذغال فروشان گرفته شود و برای هر دو جنس یک قیمت معین تعیین

نمایند علاوه طوریکه رئیس از زاق گفت: آنریاست مقدار کافی چوب و ذغال ذخیره دارد لذا لازمست این

مقدار کافی در همین یکی دو ماه که از زمستان مانده است به بازار

عرضه شود تا همه مردم احتیاجات خود را به قدر ضرورت به نرخ معین

و قتا فوقتا خریداری نمایند و ایجاب میکند ریاست از زاق و بنا روالی

درین مورد مساعی مشترک بخرج دهند

در یکی از روز های جمعه نماینده ریاست از زاق و احتیاجات عامه که

به پرو گرام میز مدور اشتراک نموده بود اظهار داشت ریاست از زاق روزانه

یک مقدار کافی ذغال و چوب را ببازار عرضه می کند مخصوصا یکسیر ذغال در برابر شانزده افغانی

می فروشد. نمیدانم را جمع به قیمت چوب چه گفت اما اگر نرخ شاروالی

در مورد یکسیر ذغال شانزده افغانی باشد پس چرا نرخها کنترل نمیشود

و ذغال فروشان یکسیر ذغال را به بیست و پنج افغانی بفروش میرساند

در نواحی مختلف شهر قیمت ها متفاوت است در شهر یکسیر را به

نویسنده: الیس  
مترجم: عبیدالله کاگر

# و عشق احساس عجیبی است ...

اوطوری بمن نگاه میکرد که فکر می شد چنین می اندیشید: من رنج و مصیبت این امر را میدانم، اما اینقدر اضطراب و بریشانی از خود نشان ندهید. او مساله عشق را یک چیز مبتذل و پیش پا افتاده تصور میکرد. اما حقیقت این بود که عشق در حیات خودش یک چیز مبتذل و پیش پا افتاده نبود، بلکه صد مه و مصیبت های عشق را کاملاً جاشیده بود. دینا من ازین موضوع آگاه کامل دارم.

دینا به دنبال سخن خود گفت: سارا، تو خواه سخن مرا قبول کنی یا نکنی، اما واقعیت اینست که ما هیچگاه مرا حل درد ناک عشق را سپری نکرده ایم. البته این موضوع قدری عجیب و غیر قابل باور معلوم میشود ما حقیقت اینست که ما میگوئیم تا مستو و لیت و وجایب خود را هر چه زود تر درک کنیم. ما تکالیف و مشکلات زیاد را چه در گردش های مختصر و چه در ساعات طولانی ای که به هوا خوری و تفریح مشغول میگردیم احساس میگردیم و یا اینکه من چنان احساس مینمومم یکی از دو ستانم پیشنهاد کرد تا گردش ها و تفریحات دو نفره خود را موقتاً معطل نمایم. اما من ...

من می ترسیدم که دینا بار دیگر گریه راسر خواهد داد.

او چشمان خرد را برای چند لحظه فرو بست و بعد چنین گفت:

من همیشه از خود می شرمم. البته این احساس، یک چیز غیر قابل بخشش و حتی طفلانه می باشد. من آخرین تلاش های خود را در قسمت جدایی و مفارقت موقتی از اوستین نمودم باین صورت من او را گذاشتم تا صدمه جدایی و مفارقت موقتی را تا درجه ای که لازم است احساس من نماید.

## خلاصه داستان

قهرمان این داستان سارا یک بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوهی که ازنا حیه طلاق وجدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است ازواشنگتن به نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثریک نفر مؤلف و نویسنده که سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش است.

سیمون یک کمیته دارد که در اطراف هند رسن رئیس یک کمپنی بزرگ و قانونی مطا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤلف است معلومات مورد ضرورت این کمیته را تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد. اما مشکل بزرگی که بین آن وجود دارد موضوع داشتن خانم فلیپ است که آنها را از اتخاذ تصمیم مترددنگه میدارد. اما عشق چیزست که همه چیز را حل میکند.

بصورت در ست تو ضیح نکرده باشم من میتوانم کلمات و عبارات را بصورت درستی بکار ببرم. تحلیل عشق و دوستی کار ساده و آسانی نیست. اوه، سارا، من آرزو میکنم که تو در عشق خود ...

دینا بار دیگر خا موش گردید و بعد چهره اش بصورت اعجاب آوری روشن شده و در حالیکه خنده بسیار ملیحی در لبان او دیده می شد چشمان خود را به سیمایم دوخت، سپس چنین گفت: چیزی را که من میخواهم از آن مفارقت احمقانه گو شزدکنم اینست که نتیجه آن دوری و جدایی آنقدر که من فکر میکردم سنگین و طاقت فرسا نبود و شاید هم یک چیزی مبتذل و پیش پا افتاده ثابت گردید. اما سر انجام من این نکته را کشف کردم که دوستی و عشق اوستین یک چیز بسیار عمیق و غیر قابل اجتناب است. همین جدا یی موقت سبب شد که ریشه های دوستی و محبت بین من و او سستین بیش از پیش قایم شده و در اخیر بیک عروسی و از دواج مطلوب و خاطر خواه بیا نجامد. چه یک سعادت غیر قابل باور، سارا رای عزیز! رفتار من مضحك و احمقانه بود.

نخیر، رفتار تو احمقانه نی بلکه یک چیز تعجب آور است. در صد او لهجه دینا یکنوع لرزش و رعشه غیر عادی محسوس میگردد.

من می ترسم که مطلب خود را

نکفتید که این عشق سوز ناک و پر از رویا ها چه وقت بسراغ تو آمد، زیرا من یقین دارم که در مقابل این عشق درد ناک تو هیچ یک قاعده و اساسی موجود شده نمیتواند. فکر میکنم که مو فقیه شو هرم یعنی اوستین روی یک تصادف و بعبارت بهتر روی اقبال و بخت بلند اوستین صورت گرفت، زیرا من در ازدواج خود کو چکترین جرعه عشق و صمیمیت فوق العاده را احساس نمی کردم. سارا ای عزیز! تو از نداشتن قاعده و چوکات هراسی نداشته باش، زیرا عشق به هیچ چیزی تکیه نمی کند و انسان میتواند گاهی عشق را برای عشق آرزو کند.

روز دیگر من و فلیپ در حالیکه یکدیگر را سخت در آغوش خود می فشردیم در کنار یکدیگر قرار داشتیم مافقط چند قدمی دورتر از اتاق خود ایستاده بودیم و بکس لباس های او در عقب ما روی زمین گذاشته شده بود. ما قبل از آنکه فرصت بسته کردن دروازه اتاق را پیدا کنیم یکدیگر را در آغوش گرفتیم چشمان ما را اشک های شادی و خوشی فرا گرفته بود. فلیپ بالا خره گفت: سارا، من از دیدن تو نهایت محظوظ هستم. درین وقت من در چهره او همان علایم تحیر و شتاب زدگی را مشا هده کردم که یقین داشتم همان آثار در سیمای من نیز دیده می شد.

مادر بین باغچه خود داخل شده و بعد از یک گردش مختصر به طبقه فوقانی عمارت بالا شدیم. فلیپ منظره باغچه را که از پشت پنجره اتاق خواب من نمودار می گردید خیلی پسندید. ما برای چند لحظه در عقب پنجره ایستا دیم. فلیپ منظره باغچه را در لای بلای روشنائی کم نور بعد از ظهر تماشا می کرد. او دفعتا قیافه جدی را بخود گرفت و من خیلی آرزو داشتم که بدانم او بچه چیز فکر میکند.

گرمی و حرارت روز حتی در همان اوایل صبح نیز احساس می شد. فلیپ در موقع ناشتای صبح گفت: باید ایو کاندیشن (تهویه) را فرا موش نکنید.

«اوه، نی!»

نی، من می ترسم که همین چیز اتفاق می افتد. لطفاً از اینکه نتوانستم از مو ضوع توسط تلفون بشما خبر بدهم مرا عفو کنید. من نمیخواستم که چنین اتفاقی رخ بدهد، اما... کمتر از بیست و چار ساعت. آیا در مرور این بیست و چار ساعت چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ و ما کدام يك از پرا بلم های خود را درین مدت کوتاه حل کرده خواهیم توانست؟ و بالاخر من چه توقعی را ازین يك توقف مختصر کرده خواهم توانست؟ در چند قدمی مقابل ماچند میزو چند چوکی سخت برای کسا نیکه به میله و هوا خوری می آیند گذاشته شده بود. ما مسافه بین ما و چو کی

های پارك را در حال خا موشی طی کرده و هر کدام در چو کی های جدا گانه و مقابل هم قرار گرفتیم و مانند اشخا صیگه در مورد کدام مو ضوع مهم مذاکره مینمایند آرام و با احتیاط کامل منتظر نتیجه بودیم هر دو بماچند لحظه محدود را بخاموش سپری کرده و بعد او دستم را در دست خود گرفت. این وضع برایمن غیر قابل تحمل بود. من سرم را در بالای دست خود که روی میز حلقه شده بود گذاشتم. درین وقت اشك های من که از دو طرف رخسارم جاری شده بود روی میز میریخت. بعد از چند لحظه فلیپ گفت: من نمیتوانستم که درین جا برای توقف يك هفته بی پیام. زیرا زندگی تو

درین جا خیلی خوش میگذرد و برایمن. «اوه، نی!» کلمات فلیپ رفته رفته مرا می رنجاند و حالت سرور آمیز چند لحظه قبل من به یکنوع هیجان واضطراب غیر قابل باور تبدیل میگردد. چهره او درین وقت خیلی جدی و برا فرو خته به نظر میرسید بطور یکه من نظیر آن را قبلا ندیده بودم. رنگش گاه می سرخ و گاه می زرد شده و یکنوع اضطراب غیر قابل باور در سیمای او دیده می شد. من با صدای خفیفی گفتم: اوه، نی توقیلا نقشه خود را ترتیب کرده بسودی و آمدنت يك امر حتمی بوده اکنون من نمیتوانم که رفتن ترا باین زودی قبول کنم.

بقیه در صفحه ۷۹



دوست عزیز افکر میکنم هوای گرم شمارا به تکلیف ساخته باشد. منظور من از استفاده نکردن ایر کاندیشن این بود تا صدای پرندگان را در هنگام صبح شنیده بتوانیم.

بلی، شنیدن نغمه پرندگان لذت بخش است. درین وقت هر دوی ما خندیدیم. راستی هوای آن روز خیلی گرم و طاقت فرسا بود و با وجودیکه من بخاطر فرار از گرمی اتاق لباس پوشی را انتخاب کرده بودم اما با آن هم نو شنیدن جای و ناشتای صبح به بسیار مشکل صورت گرفت.

من گفتم: فلیپ عزیز! افکر میکنم بهتر است که بعد از صرف ناشتا به کدام نقطه سرد پناه ببریم ممکن است باین صورت خود را از گرمی روز موقتا آرام ساخته بتوانیم.

آیا شما افکر میکنید که ما میتوانیم کدام نقطه را برای گر دشی و هوا خوری پیدا کنیم؟ آیا درین نز دیکی کدام پار کی و جود دارد؟

اوه، بلی، بلکه يك پارك بسیار مقبول و زیبا. این پارك ما نند يك جنگل كو چك است، مخصوصا درین وقت که برگ های درختان به اندازه کافی لك و ضخیم می باشد فلیپ در هنگا میکه ما سرک مز دحم را خا مو شاناه و بدون گفتگو طی میکردیم و بعد در زیر سایه درختان انبوه قدم می زدیم گفت: واقعا این يك نقطه خیلی زیبا و راحت بخش است.

از خوشی فلیپ يك احساس مغرورانه بمن دست داد. من از اینکه میدیدم فلیپ قیافه بشاش و خندانی را اختیار کرده است بی نهایت خوش بودم، لذا مراتب قدر دانی و ممنونیت خود را از درختان پارك، روز آفتابی و سایر حاد ثاتی که تمام آن به نفع من تمام شده بود ابراز داشتم.

من گفتم: آیا شما درین جا تا صبح یکشنبه دیگر توقف خواهید کرد؟ او هنوز هم خا موش بود و با نگاههای پراز العجاب مراور انداز می کرد. بعد گفت: آه، معشوقه زیبایم من افکر میکردم که باید موضوع آمدن خود را توسط تلفون بشما ابلاغ کنم، اما این چیز میسر نشد من مجبورم تا فردا در او قات بعد از ظهر به جستجوی طیاره بپر دازم. قرار است الكس برای گذشتا ندن رخصتی خود با من یکجا شود، ازین جهت بگر میکنم که من درین جابیش ازین توقف کرده نخواهم توانست.

ع.ف. شهرزاد

# زنان امروز



و آزار دست و انگشت ، اسباب اذیت ورنج ز نان و دختران میگردیدند. پسران جوان نیکه بار خت و لباس عجیب و غریب ، یعنی پتلون های رنگه ، و پر پینه ، جاکت های چند رنگ ، کمر بند های فلزی و چرمی بسیار خنده آور ، لاکت و زنجیرو گردن بند ، و ناخن های دراز و رنگ شده ، موی و ریش حیرت آور، در

کوچه و خیابان دسته جمعی باهم در طول سرك و خیابان ، دست بدست میگشتند از هر نوع آزادی گفتار و بیان بر خوردار بودند. وز جزو آزار این آزادی نه، بلکه بی بند و باری و انجام گسیختگی ، بر جسم و روح زن فرود میامد، آنجا کسی نبود که مانع این حرکات و قیاحانه و شرم آور گردد، و از حق مسلم زن و دختر پستی بانی کند .

وضع سر ویس بدانگو نه که گفتم ؛ زیکطرف ناآرامی کوچه و خیا بان از طرف دیگر برای ز نان رنج آور و اهانت آمیز است، زیرا در اجتماعیکه هر دو یعنی زن و مرد از نظر قانون حقوق مساوی داشته باشند ، این رویه ناخوش آیند است .

ما از دواير و مو سسات مر بوط چشم این داریم که آزادی و مساوات زن و مرد را محترم بدارند، ورنه ادعای تساوی حقوق زن و مرد ، با این طرز رفتار مردان ، و نا آرامی ز نان بدان ماند که : سر شك از رخم پاك کردن چه حاصل ...

توقع ما از حکومت جدید این است که بادر نظر گرفتن تعداد زنان در فعالیت های اجتماعی ، این مشکل را حل نماید ، و مو سسات و دواير مربوط به این نکته ملتفت شو ند، که دو و چهار سیت سر ویس برای زنان کافی و بسنده نیست . گذشته از سر ویس در جا های عمو می مانند سرك ، سینما ، تفر جگاه ها زنان امنیت ز یا دی ندارند ...

در هفته گذشته که روز های مقدس عید قربان بود، و مردم با استفاده

ادعا زاده بدبینی و کونه فکری من نیست .. بلکه این بی علاقه گی راهر روز در هر گام، در هر امری به چشم می بینیم ...

تا چند وقت پیش وضع سر ویس های شهری برای زنان اهانت آمیز بود، ولی از مدتی به اینطرف، تاحدی این نقیصه رفع گردیده است، اما مشکل بزرگ زنان از نظر استفاده سر ویس های شهری تا هنوز حل نگردیده است، در گذشته چهار سیت سر ویس مخصوص برای زنان بود

در این هفته نامه های زیادی داشتیم نامه های سر شار از حسن نیست و علاقه خواننده گان گرامی ..

این نامه ها چون از احساس پاک خواننده گان ارجمند را بیان میکنند ، نزد ما ارزش زیادی دارد.

از میان مکتوب های سراپا مهر دوستداران این صفحه ، این نامه را که بیانگر احساس ، عواطف و آرزو های يك دختر جوان است ، در اینجا نشر می نمایم .

خواهر گرامی :  
من يك دختر هستم، دختری جوان زاده همین سر زمین ، دارای حقوق اجتماعی و آرزو دارم که برای خاک پاک خویش مصدر کار نیکی گردم. تا چند سال پیش خدمت به وطن، سهم گرفتن در فعالیت های اجتماعی تاحدی برای زن آرزوی محال بود. با آنهم زنان در چند رشته محدودی که بدسترس داشتند لیاقت و شایستگی خویش را به اثبات رسانیدند . تا اینکه باانفاذ قانون اساسی مساوات و برابری زن و مرد اعلام گردید.. و آرزوی دیرینه زن بر آورده گردید .

## سر شك از رخم پاك کردن

از مرخصی خود به جلال آباد رفته بودند، ناامن بودن زن در سرك، در پیاده رو ، کنار دریا، دزهر گوشه و کنار به وضاحت دیده میشد، مردان موتور دار با هارن های گو شخراش خنده های زشت و پرزه های مزخرف و دور از ادب زنان و دختران تیرا که پیاده میرفتند، میازر دند.. و مردانیکه موتور ندا شتند با انداختن تفاله نیشکر ، پوست میوه از بام موتورهای سر ویس یا لاری ، به سر و روی زنان ز مینه خنده ، ساعت تیسری برای خود فراهم میکردند، و جوانانیکه پیاده میرفتند، هم بانیش ز بان،

که این تقسیم بندی کهنه مغایر شرایط امروز اجتماعی است ، امروز سهم زنان در فعالیت های اجتماعی بیشتر گردیده است. از اینروزنان مجبور اند که از سر ویس های شهری استفاده کنند فاصله خانه تا محل کار را به آرا مش و آسوده گی خاطر بگذرانند و همچنان هنگام برگشت به خانه های خویش ، آرا مش خاطر داشته باشند ولی ناامنی خیابان ها و مزاحمت مردان چه موتور سوارو چه بایسکل سوار ، وجه پیاده از یکطرف ضیق و محدود بودن جای مخصوص زنها در سر ویس ، از سوی دیگر مانع آسایش و آرامش روحی، فکری و جسمی زنان است .

ولی بعد از مدتی این حقیقت تلخ آشکار گردید که هنوز در اجتماع ما در بسیاری موارد ، در تطبیق ماده مساوات و برابری زن و مرد، آنچنانکه باید، و آنچنانکه زن آرزو دارد، سعی وجدیت به عمل نمی آید و مو سسات مربوط ز نان در این مورد خاموشی اختیار کرده است .

اینکه من میگویم در تطبیق ماده مساوات و برابری زن و مرد آنچنانکه همه انتظار داریم ، سعی زیاد به عمل نیامده است ، مبالغه نکرده ام، و این





# دردی از صدمه درد



ما بنو بسید ، ورنه از پاسخ به نامه  
تان معذرت میخواهیم .

دوست گرامی : ع.م  
شرط مهم واولی از دواج توافق  
فکری و علاقه قلبی زن و مرد نسبت  
بهمدیگر است چون در ازدواج شما  
باد ختر کاکای تان این شرط ، یا این  
تهداب اساسی وجود ندارد ، از اینرو  
شما نمیتوانید که در کنار هم خوش  
و سعادت مند باشید ، پس کار معقول  
که تاسفی در بر ندارد اینست که  
باهم عروسی نکنید مو ضوع انتخاب  
شریک زنده گی با غیرت و شهرت  
و نام نیک خانواده زیاد بستگی ندارد  
نامزدی شما هر دو اشتباه خانواده  
تان بود حالا که شما جوان شده اید  
و میدانید که نمیخواهید باهمدیگر  
عروسی کنید ، در حقیقت میخواهید  
که اشتباه آنها را جبران کنید ..

خو شبختانه شرایط امروز اجتماعی  
برای جوانان ما آزادی انتخاب و عمل  
را میسر گردانیده است . و شما  
میتوانید با پشتی بانی قانون ازدواج  
خود شریک زنده گی تان را انتخاب  
کنید .

برادر از چمند الف :  
من هم مانند شما متاسفم که چرا  
شیرین در کابل احساس غربت  
و بیگانگی کرد ، چرا آغوش گرم  
مهمان نوازی مردم کابل اورادر خود  
جانداد تا این مهمان عزیز مدتی در  
دیار مابه خوشی بگذراند ، و لسی  
امید وارم که گپ پدرش را در مورد  
مهمان نوازی مردم کابل ببذیرد .  
خدا کند بار دیگر به کابل بیاید و  
مارا ببیند تا خاطره تلخ میسر  
قدیم خودرا فرا موش کند .

## خوانندگان گرامی

طوریکه در شماره های گذشته بارها نوشتیم و تقاضا کردیم که  
در نامه های خویش اسم و آدرس مکمل تانرا بنویسید ، و مطمئن  
باشید که نامه تان به نام مستعار به چاپ میرسد . اسم و شهرت شما  
از اداره مجله محفوظ میماند ، ولی عده ای از دوستان محترم نامه  
های بدون اسم و آدرس مکمل ارسال داشته و به اصرار از ما تقاضای چاپ  
آنها نمودند .. و به نشر رسیدن بسیاری نامه های بدون اسم و آدرس  
باعث گرفتاری من ورنجش خاطر دوستان گردیده است ، که این  
گرفتاری ورنجش اثرات ناخوش آیندی به بار آورده است ، از اینرو  
از دوستان محترم تقاضا میکنم که در نامه های خویش نام و آدرس مکمل  
خودرا بنویسند ، ورنه از چاپ آن معذرت میخواهیم ...

شنیدن این حقیقت از زنده گی شما  
دور میشود ، و آنگاه شما میتوانید  
در کنار زن و فرزند تان اندیشه های  
بیجا صل را از خاطر خود دور کنید  
هر قدر که بزنده گی خانواده گی  
مشغول باشید ، و وسایل سعادت  
و خوشی زن و فرزند تان را فراهم  
کنید ، بهمان اندازه از قید این ابتکار  
رهایی می یابید .

دوست عزیز ا.ق.ع  
از لطف و محبت تان تشکر ..  
چون در نامه تان بعضی مسایلی  
مربوط به روانشناسی وجود دارد ،  
از اینرو برای حل مشکل تان نظر  
روانشناس را می پرسیم و آنرا در  
شماره آینده نشر می نمایم ، شما نیز  
لطفا نام و آدرس مکمل تانرا به

گردیده است باز چرا بادیده باز  
میخواهید که در گرداب بدبختی  
خود را سرنگون سازید ، نه برادر  
جان از اندیشه او که به دیگری تعلق  
دارد . بگذرید ، چه سرمه آز موده  
را از مودن خطا است .. دنبال درس  
بروید ، و خوشبختی تان را از این  
راه تامین کنید .

برادر محترم ع.م.د.ا  
گذشته را با همه خوبی ها و بدیهای  
آن فراموش کنید ، و عشقی را که  
متعلق به گذشته است از یاد ببرید  
شما در برابر خانواده خود ، زن و  
بچه خود مسوولیت ایمانی و وجدانی  
دارید ، در برابر او نباید این وظیفه  
سنگین را فراموش کنید حقیقت را  
برایش بگوئید ، یقین دارم که با

دوست گرامی م.ای.ی از پلخمری  
شما نیز نام و آدرس مکمل خودرا  
ننوشته اید ، چون در نامه تان نکات  
مهم وجود دارد ، از اینرو تمنا میکنم  
که نام مکمل خودو سر معلم مکتب  
را که قانون را محترم نمی شمارد ،  
بنویسید ، تا با دوایر مربوط وزارت  
معارف در اینمورد تماس بگیریم و  
مشکل شما از راه قانونی حل گردد.

برادر عزیز خ. احمدزی :  
در مورد انتخاب شریک زنده گی  
خود تان باید تصمیم بگیرید ، زیرا  
بسیاری اوقات نظر اعضای فامیل  
که تنها به اساس زیبایی ظاهر ، یا نام  
و نشان خانواده دختر صورت میگیرد  
زیاد صایب نبوده و چه بسا که باعث  
بدبختی زن و شوهر میگردد .. در  
اینمورد نظر شما بکلی معقول است  
از دواجی که تنها بر زیبایی ظاهری  
و انتخاب خانواده استوار باشد  
خوشبختی به بار نیارد ، در ازدواج  
مهمتر از زیبایی توافق روحی و فکری  
است که میان زن و شوهر موجود  
باشد ، حال که این دختر با شما  
هیچگونه توافق روحی و فکری ندارد  
نمیتواند زن ایده آل شما باشد ، چه  
بهتر که از این وصلت چشم پوشید  
و خانواده خودرا نیز با دلایل منطقی  
از این تصمیم باز دارید .

برادرم عاشق الله فریاد :  
باخواندن نامه شما به این نتیجه  
رسیدم که از این عشق بیحاصل  
بگذرید .. شما زبان این گرفتاری  
بی حاصل ورنج آور را یکبار دیدید  
از درس محروم شدید ... و مدتی رنج  
و عذاب دیدید ... حالا که زنده گی  
شما بهتر شده و زمینه تحصیل فراهم

تقریباً نیم میل از شهر دور شده بودند که «جیم» نزد یک کلبه های بومیان موتر را ایستاد کرد. پیرمرد مو سپیدی از میان کلبه ها به سوی موتر آمد و نامه یی به دست «جیم» داد تا به مقصدش برساند.

«جیم» پرسید:

«وضع هوا چگونه است؟»

پیرمرد جواب داد:

«به زودی باران خواهد بارید.»

«چه وقت؟»

«تایکی دو روز دیگر.»

گفتگوی آندو باغرشهی که ازدور میامد، بریده شد. این آواز از یک موتر جیب بود. موتر به آنان نزدیکتر شد و پهلوی «خانم پیر» توقف کرد. راننده آن پایین آمد و گفت:

«بگر میگردم که نتوانم به تو»

برسم، «جیم».

جیم گفت:

«نزدیک بود که بروم. برمایشی»

داشتی؟

راننده از زیر پیراهنش سنگ

کو چکی را بیرون کرد و گفت:

«این را به الفی بده. هفته دیگر»

روز تولمش است که ده ساله میشود»

من و رینا بهش و عده داده بودیم که»

یک سنگ برایش بفرستیم.»

«جین» گفت:

«به، چقدر قشنگ است! بدهیدش»

به من.»

راننده به سوی دختر نگاههای انداخت

و بعد سنگ کو چک را به او داد.

«جیم» گفت:

«بسیار خوب میدهم.»

وقتی موتر به حرکت درآمد،

او بری گفت:

«ازین کارها بول نمیگیری؟»

جیم پرسید:

«از چه کارهایی؟»

«حمل یک سنگ و دادن آن به کسی»

دیگر.»

«جیم» گفت:

«آقای شاول فکر میکنم لازم است»

شما خیلی چیزها را در باره مردم»

اینجا بدانید.»



از: تیلو یلیس

بخش دوم

ژوندون

# دختری در میان صحرا

«شاو» با خشکی گفت :  
 واضح است . ولی اگر تمام  
 خدمات پوستی به اینصورت اجرا  
 شود، مابه زودی ور شکست خواهیم  
 شد .  
 «جیم» گفت :  
 ببین ، قرار داد من این است که  
 نامه هارا برسانم . وازین کارپول  
 بگیرم . بغیر از نامه هرچه میبرم ،  
 مربوط به خودم است فهمیدی ؟  
 «شاو» جوابی نداد . اما «جین» از  
 حرکات اودرچوکی پشت سر میتوانست  
 دریابد که ازین سخن بسیار ناراحت  
 است .  
 دوست جیم که او هم در عقب  
 موتر نشسته بود، چیزی شبیه یک  
 اکور دیون کوچک راببرون آورد به  
 نواختن پر داخت . «خانم پیر» دیگر  
 مونکالا را پشت سر گذاشته بودو  
 در صحرای هموارو یکنواخت پیش  
 میرفت . سنگ کوچک در دامان جین  
 آرمیده بود . انگار میدانست که راه  
 درازی در پیش است .  
 پس از دو ساعت راه پیمایی، راه  
 هموار به پایان رسیدو موتر وارد  
 منطقه سنگلاخی شد .  
 دریک سر بالا یی ، موتر نتوانست  
 بالا شود وایستاد عرابه های موتر  
 در تلاش برای رسیدن به قله، ریکها  
 را به اطراف میپراگند .  
 «جیم» فریاد زد :  
 همه پایین شوید !  
 بعد سوی «جین» نگاه انداخت :  
 زیاد غمزده نباشید، به دوستم  
 کمک کنید .  
 دو ستش که قبلا پایین شده بود  
 وپارچه های چرمی را پایین میکرد،  
 به جین گفت :  
 این پارچه ها را زیر عرابه  
 بیندا زید .  
 پارچه هاسنگین بودو جین دریافت  
 که خیلی مشکل است آنها را زیر  
 عرابه ها بلغزاند . درحالی که  
 تلاش میکرد پارچه های چرمی را  
 زیر عرابه بلغزاند ، دید که جیم نیز  
 به کمکش آمد . او با آسانی پارچه

چرم را زیر یکی از عرابه هالغزاندید .  
 شاو در حالی که عرق از سرورویش  
 جاری بود ، میکوشید پارچه چرم را  
 زیر یک عرابه دیگر بلغزاند . ناگهان  
 عینکهای طلا پیش به زمین افتاد و او  
 ناگزیر شد برای یافتن آن کور مال  
 کور مال روی ریکها به جستجو  
 پیر دازد . درینحال مضحک به نظر  
 میامد و جین دلش به او سوخت .  
 ازینرو به طرف او رفت که کمکش  
 کند ، ولی او درحالی که چپ چپ  
 به سوی جیم میدید، با صدای محکمی  
 گفت :  
 - نی ، خودم میتوانم .  
 «جیم» به نظر میرسید که ازین  
 وضع لذت میبرد .  
 «شاو» کوشید پارچه چرم را زیر  
 عرابه بلغزاند . ولی باز هم نتوانست  
 وپیرا هنش پاره شد . پارچه چرم را  
 انداخت تا پارگی پیراهنش را ببیند .  
 «جیم» به سوی او رفت وگفت :  
 رفیق ، زیاد به فکر پیرا هنت  
 بناش . خودت گفتی که باید مطابقت  
 برنامه حرکت کنم و من هم کردم  
 دیگر .  
 پارچه های چرم کار خودشان را  
 کردند و «خانم پیر» به سر بلندی رسید  
 حالا بایستی پارچه های چرم را دو  
 باره به موتر بالا کنند . دوست جیم  
 به جین گفت :  
 - دوشیزه ، شما سوار شوید . ما  
 دیگر کار هارا تمام میکنیم .  
 «جین» به چشمهای جیم نگریست  
 وجواب داد :  
 - نه ، تشکر... نمیخواهم بخاطر  
 تنبلی انتقاد شود .  
 آن روز دو باره دیگر  
 ناگزیر شدند از پارچه های  
 چرم استفاده کنندو بار دوم جین  
 چنان خسته شده بود که میخواست  
 به خواب رود .  
 ناگهان در اثر احساس افتادن  
 بیدار شد ودریافت که دست  
 نیرو مندی باز ویش را محکم گرفته  
 است : دروازه کنار دستش در اثر  
 تکانهای موتر باز شده بود و اگر «جیم»

بازویش را محکم نمیگرفت پا بین  
 افتاده بود .  
 «جیم» موتر را ایستاد کردخیم  
 شد ودروازه را بست درینحال  
 سنگینی بدنش برپا های جین افتاده  
 بود دختر این فشار را احساس  
 کرد و لذت یک هیجان در دلش  
 شعله کشید .  
 «جیم» با لبخندی گفت :  
 - نزدیک بود شما را از دست  
 بد هیمن .  
 دختر گفت :  
 - از لطف تان تشکر .  
 جیم گفت :  
 - کار مهمی نبود .  
 «جین» از عمل خودش عصبانی  
 بود و با خودش گفت که وضع  
 خیلی مسخره است . بعد ، باخودش  
 فکر کرد که در وجود جیم چیزی  
 دوست داشتنی وجود ندارد اصلا  
 وجه مشترکی بین آندو موجود  
 نیست و هیچگونه رابطه ای بین  
 شان به وجود نخواهد آمد .  
 با اینهمه ، در طول راه چندین  
 بار به خود آمدو در یافت که به چهره  
 جیم چشم دوخته است . جیم کلاه  
 بزرگش را تانزدیک چشمهای جین  
 آورده بودو دستهای نیرو مندش  
 جلو موتر را گرفته بود . یکبار  
 چشمهای او هم به سوی جین گشت  
 و به نظر آمد از سوالی که در دلش  
 پیدا شده، ناراحت است .  
 در چندین نقطه به مردانی برخوردند  
 که سوار بر اسب ویا جیب بودند .  
 اینان از جا های دور دستی آمده  
 بودند تا نامه ها یشان را بگیرند یا نامه  
 تسلیم کنند . دوسه نفر شان سخن  
 پیر مرد بومی را تکرار کردند که به  
 زودی با ران خواهد بارید یکی از  
 آنان گفت :  
 - «جیم» منطقه کو بر میان سیل  
 است . اگر آب زیاد شود، تو نخواهی  
 توانست که از دای موند پوینت  
 بگذری .  
 «جیم» با دلتنگی گفت :  
 - یک کاری میکنم . ولی حالا

مجبورم بروم . یکی از کار فرمایان  
 همراهم است . اگر مطابق بر نامه  
 حرکت نکنم ، قرار دادم را فسخ  
 میکنند .  
 این کلمه هارا در برابر شاو بر  
 زبان آورد و شاو چیزی نگفت .  
 موتر چندین بار توقف کرد تا  
 جیم نامه هارا به خانه های منزوی  
 ودور افتاده برساند . هر بار که  
 موتر میایستا دازخانه ها کیکهای  
 خانگی و بیر سرد میاوردند جین  
 شروع کرد به اینکه علاقه آسترالیایی  
 رابه بیر در یابد . بیر پس از گردو  
 خاک و گوما به آدم فرحت و تازگی  
 میداد .  
 اما آنچه بیش از همه وی را  
 متعجب ساخت ، علاقه و احترامی  
 بود که مردم به جیم نشان میدادند  
 چنان به نظر میامد که وی دوست  
 همه و قدمهایش سخت مسرت  
 آور است . مردم گفته هایش را با  
 دقت گوش میدادند . در یکی از کلبه  
 ها ، بانوی خانه نگذاشت آنان بروند تا  
 جیم پارچه یی با پیانو نواخت .  
 سر انجام ، جین با شگفتی در یافت  
 که او مردی عجیبیست .  
 هر وقت موتر میایستاد ، کتابچه  
 یادداشت شاو بیرون میشد و پس  
 ازین توقف آخری که خیلی به دیر  
 انجامید ، شاو از جیم پرسید که آیا  
 ضرور است نامه ها طی مراسم  
 اجتماعی به گیرندگان سپرده شود .  
 این بار ، پیش از آنکه جیم لب به  
 جواب بگشاید ، جین پاسخ داد :  
 - به نظر من ، این رفتار عالیست  
 این مردم خیلی دور افتاده و تنها  
 هستند . درینصورت سنگدلی  
 خواهد بود که نامه هارا بیندازد  
 وبدون یک کلمه گپ برود .  
 شاو گفت :  
 - ولی این کار از نظر پوسته رسانی  
 درست نیست .  
 «جین» پرسید :  
 چرا درست نیست . چه چیزی  
 بیشتر اهمیت دارد : مردم یا وقت ؟  
 بقیه در صفحه ۷۵

موتور نشسته بود، چیزی شبیه یک  
 اکور دیون کوچک راببرون آورد به  
 نواختن پر داخت . «خانم پیر» دیگر  
 مونکالا را پشت سر گذاشته بودو  
 در صحرای هموارو یکنواخت پیش  
 میرفت . سنگ کوچک در دامان جین  
 آرمیده بود . انگار میدانست که راه  
 درازی در پیش است .  
 پس از دو ساعت راه پیمایی، راه  
 هموار به پایان رسیدو موتر وارد  
 منطقه سنگلاخی شد .  
 دریک سر بالا یی ، موتر نتوانست  
 بالا شود وایستاد عرابه های موتر  
 در تلاش برای رسیدن به قله، ریکها  
 را به اطراف میپراگند .  
 «جیم» فریاد زد :  
 همه پایین شوید !  
 بعد سوی «جین» نگاه انداخت :  
 زیاد غمزده نباشید، به دوستم  
 کمک کنید .  
 دو ستش که قبلا پایین شده بود  
 وپارچه های چرمی را پایین میکرد،  
 به جین گفت :  
 این پارچه ها را زیر عرابه  
 بیندا زید .  
 پارچه هاسنگین بودو جین دریافت  
 که خیلی مشکل است آنها را زیر  
 عرابه ها بلغزاند . درحالی که  
 تلاش میکرد پارچه های چرمی را  
 زیر عرابه بلغزاند ، دید که جیم نیز  
 به کمکش آمد . او با آسانی پارچه

چرم را زیر یکی از عرابه هالغزاندید .  
 شاو در حالی که عرق از سرورویش  
 جاری بود ، میکوشید پارچه چرم را  
 زیر یک عرابه دیگر بلغزاند . ناگهان  
 عینکهای طلا پیش به زمین افتاد و او  
 ناگزیر شد برای یافتن آن کور مال  
 کور مال روی ریکها به جستجو  
 پیر دازد . درینحال مضحک به نظر  
 میامد و جین دلش به او سوخت .  
 ازینرو به طرف او رفت که کمکش  
 کند ، ولی او درحالی که چپ چپ  
 به سوی جیم میدید، با صدای محکمی  
 گفت :  
 - نی ، خودم میتوانم .  
 «جیم» به نظر میرسید که ازین  
 وضع لذت میبرد .  
 «شاو» کوشید پارچه چرم را زیر  
 عرابه بلغزاند . ولی باز هم نتوانست  
 وپیرا هنش پاره شد . پارچه چرم را  
 انداخت تا پارگی پیراهنش را ببیند .  
 «جیم» به سوی او رفت وگفت :  
 رفیق ، زیاد به فکر پیرا هنت  
 بناش . خودت گفتی که باید مطابقت  
 برنامه حرکت کنم و من هم کردم  
 دیگر .  
 پارچه های چرم کار خودشان را  
 کردند و «خانم پیر» به سر بلندی رسید  
 حالا بایستی پارچه های چرم را دو  
 باره به موتر بالا کنند . دوست جیم  
 به جین گفت :  
 - دوشیزه ، شما سوار شوید . ما  
 دیگر کار هارا تمام میکنیم .  
 «جین» به چشمهای جیم نگریست  
 وجواب داد :  
 - نه ، تشکر... نمیخواهم بخاطر  
 تنبلی انتقاد شود .  
 آن روز دو باره دیگر  
 ناگزیر شدند از پارچه های  
 چرم استفاده کنندو بار دوم جین  
 چنان خسته شده بود که میخواست  
 به خواب رود .  
 ناگهان در اثر احساس افتادن  
 بیدار شد ودریافت که دست  
 نیرو مندی باز ویش را محکم گرفته  
 است : دروازه کنار دستش در اثر  
 تکانهای موتر باز شده بود و اگر «جیم»

بازویش را محکم نمیگرفت پا بین  
 افتاده بود .  
 «جیم» موتر را ایستاد کردخیم  
 شد ودروازه را بست درینحال  
 سنگینی بدنش برپا های جین افتاده  
 بود دختر این فشار را احساس  
 کرد و لذت یک هیجان در دلش  
 شعله کشید .  
 «جیم» با لبخندی گفت :  
 - نزدیک بود شما را از دست  
 بد هیمن .  
 دختر گفت :  
 - از لطف تان تشکر .  
 جیم گفت :  
 - کار مهمی نبود .  
 «جین» از عمل خودش عصبانی  
 بود و با خودش گفت که وضع  
 خیلی مسخره است . بعد ، باخودش  
 فکر کرد که در وجود جیم چیزی  
 دوست داشتنی وجود ندارد اصلا  
 وجه مشترکی بین آندو موجود  
 نیست و هیچگونه رابطه ای بین  
 شان به وجود نخواهد آمد .  
 با اینهمه ، در طول راه چندین  
 بار به خود آمدو در یافت که به چهره  
 جیم چشم دوخته است . جیم کلاه  
 بزرگش را تانزدیک چشمهای جین  
 آورده بودو دستهای نیرو مندش  
 جلو موتر را گرفته بود . یکبار  
 چشمهای او هم به سوی جین گشت  
 و به نظر آمد از سوالی که در دلش  
 پیدا شده، ناراحت است .  
 در چندین نقطه به مردانی برخوردند  
 که سوار بر اسب ویا جیب بودند .  
 اینان از جا های دور دستی آمده  
 بودند تا نامه ها یشان را بگیرند یا نامه  
 تسلیم کنند . دوسه نفر شان سخن  
 پیر مرد بومی را تکرار کردند که به  
 زودی با ران خواهد بارید یکی از  
 آنان گفت :  
 - «جیم» منطقه کو بر میان سیل  
 است . اگر آب زیاد شود، تو نخواهی  
 توانست که از دای موند پوینت  
 بگذری .  
 «جیم» با دلتنگی گفت :  
 - یک کاری میکنم . ولی حالا

موتور نشسته بود، چیزی شبیه یک  
 اکور دیون کوچک راببرون آورد به  
 نواختن پر داخت . «خانم پیر» دیگر  
 مونکالا را پشت سر گذاشته بودو  
 در صحرای هموارو یکنواخت پیش  
 میرفت . سنگ کوچک در دامان جین  
 آرمیده بود . انگار میدانست که راه  
 درازی در پیش است .  
 پس از دو ساعت راه پیمایی، راه  
 هموار به پایان رسیدو موتر وارد  
 منطقه سنگلاخی شد .  
 دریک سر بالا یی ، موتر نتوانست  
 بالا شود وایستاد عرابه های موتر  
 در تلاش برای رسیدن به قله، ریکها  
 را به اطراف میپراگند .  
 «جیم» فریاد زد :  
 همه پایین شوید !  
 بعد سوی «جین» نگاه انداخت :  
 زیاد غمزده نباشید، به دوستم  
 کمک کنید .  
 دو ستش که قبلا پایین شده بود  
 وپارچه های چرمی را پایین میکرد،  
 به جین گفت :  
 این پارچه ها را زیر عرابه  
 بیندا زید .  
 پارچه هاسنگین بودو جین دریافت  
 که خیلی مشکل است آنها را زیر  
 عرابه ها بلغزاند . درحالی که  
 تلاش میکرد پارچه های چرمی را  
 زیر عرابه بلغزاند ، دید که جیم نیز  
 به کمکش آمد . او با آسانی پارچه

بامستی نهفته، بشرم ز کنار  
خود  
لرزان و ترسناک  
دورم نمود و گفت: که دیوانه  
نیستی  
آن پنجه های نرم  
وین چشم پرعتاب  
هر دو ستیزه کار  
آوخ که در رواج محبت کتاب  
عشق  
حق را گرفت و داد به خوبان  
روزگار  
امشب مرا بیخس گلابی از بهار  
خود  
این آرزوست پاک  
ای شمع - هوشدار که پروانه  
نیستی  
با حرف های گرم دل را بگسو  
جواب  
مژگان بهم فشار  
ما از کتاب عشق گزیدیم باب  
عشق، این شعرهای نغز بما نند  
یادگار  
ز مانشان شور محبت در ورق  
از دام های صید گزینان پریده  
رفت  
مرغ گریز پا  
تا طرز دلبری  
نو شد به روزگار  
در دست دلبران فسونکار گیر شد  
پیچیده دام - هرچه فزونتر  
تپیده رفت  
آن صید بی نوا  
افتاد در بلا - بال و پر فکار  
تا خواست برجهد که سراپا اسیر  
شد  
اکنون فتاده ام به کنارت زدهر -  
دور آرام و نیمه خراب  
اندز جبین تو  
بینم تبسمی  
ای شام تیره - پرده فروکش  
خدای را  
کز چشم حاسدان شود ایمن  
دو تیره روز  
دل - از حرارت قسمت بر  
گرفت نور  
لب بوسه بی حساب  
چرخد به دور من  
خود فتنه گمی  
زیبا فرشته ای به صفت شعر  
منجمد،  
دیشب کنار آینه تابا مداد بو د  
از آینه



## کعبه روان

ای خوش آنانکه خم طره یاری گیرند

یک دم از بیخ و خم دهر کناری گیرند

تا از یمن بحر رسد زورق امیدلب

لبجوی و لب جام و لب یاری گیرند

تا درین بی سروبن صیدگه آزاد زیند

جا سرکوهی و منزل بن غاری گیرند

هیبت بادیه فقر و فنا بیسن که درو

هرصف مور چه را خیل سواری گیرند

بیقرارند چو آتش ز غمت سوختگان

تا نمیرند چه امکان که قراری گیرند

تیز بینان نظر از کحل بصر دوخته اند

دو رهت کحل بصیرت ز غباری گیرند

جامی و روی بخاک در تو چون ز حرم

هریک از کعبه روان راه دیاری گیرند

مولینا جامی

## فال عافیت

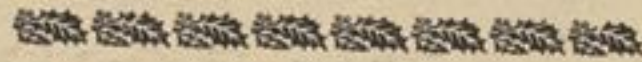
از آن بچشم ترم بیحجاب می آید  
که کار آینه گاه می زآب می آید  
اگرچه دیده بیبایت نمیتوانم سود  
خوشم که اشک منت تارکاب می آید  
چوبینمت نتوانم که ضبط گریه کنم  
زدود زلف بچشم من آب می آید  
بملک حسن کسی باتور و پرو نشود  
سخن در آینه آفتاب می آید  
حیا بگو شه آن چشم مست جا کرده  
چو زاهد یکه بیزم شراب می آید  
ز کشت سوخته ام بس که دود میخیزد  
سرشک رحم بچشم سحاب می آید  
بکار و باز جهان دیده رادگر بکشای  
چه فال عافیت از این کتاب می آید  
کدام خرمن گل را کشید در آغوش  
کز آب آینه بوی گلاب می آید  
جواب نامه همین پاره کردن است کلیم  
مگو که قاصد من بیجواب می آید  
کلیم

## طلب بخت

چندانکه بعقل گیر و دارست مرا  
صد گونه گره بکارویار است مرا  
ای عقل برو که از تو کارم نکشود  
وی بخت بیا که باتو کار است مرا  
فیضی فیاضی



# مبانی عملی علم کیهان نوردی



**مبانی عملی علی کیهان نوردی**  
 ۱۵ سال پیش با پر تاب نخستین ما هواره جهان بمدار زمین جامعه بشر وارد عصر پرواز کیهانی شده است .  
 در اتحاد شو روی ازبدو احداث ورشد تکنیک کشتی های فضایی دانشمندان و متخصصین رهبری این کار را برعهده گرفتند که نقش قاطع در امور عملی علم فضا نور دی ایفا کرده اند . حالا هم بسیاری از آنان رهبر گروههای سازندگان اقمار مصنوعی و سایر تجهیزات پرواز کیهانی هستند .

آهنگان و متخصصین بر جستجوها فعالیت مینمود . وی در سن بیست سالگی که بعنوان طراح طیاره ها کار میکرد شیفته اندیشه های تسیالکو فسکی گردیده بود ، وبه همین سبب تصمیم گرفت تمام عمر خو دروقف اجرای این اندیشه ها بنماید . کار الف در سال ۱۹۳۱ با تفاق فریدریخ تسالندر یک گروه متخصصین را برای تحقیقات در زمینه حرکت عکس العمل تشکیل داد که از جمله اولین موسسات این کشور در زمینه ساختمان سفینه فضایی بود . کار الف در سال ۱۹۳۲ ، با اینکه جوان بود ، بر اثر استعداد فوق العاده خود رهبر این گروه متخصصین شد . بعدا این گروه برای نخستین بار در اتحاد شو روی ظرف ۲ سال آزما یشهای محدودی در مورد موتور های جت هوایی آزما یشی و آزمایشهای هم در زمینه پرواز اقمار دارای سوخت مایع انجام داد . گروه متخصصین که تحت رهبری کار الف بودند در سال ۱۹۴۹ اولین سفینه فضایی مخصوص جیوفیزیکی را ساختند ، بعدا سفینه های نیرو مند تر و مدرن تری از طرف آنها ساخته شد . پس از یک سال تحت رهبری کار الف آزما یشهای در سطح تکنیک آن دوران شروع شد که مینمایست عملا راه رسیدن به احداث سرعت کیهانی را هموار سازد . بعلاوه از سال ۱۹۵۴ تحقیقاتی در باره مسایل پرتاب ما هواره های زمین و بر خی فضایی دیگر علم فضا نوردی انجام میگردد . نقش علمی سرگی کار الف در طرح این مسایل و حل آنها متجلی میشد . این امکان به وی داده شده بود که برای اجرای برنامه تحقیقات کیهانی آینده کار کند که برای مالیات درازی در نظر گرفته شده بود .

بموجب این برنامه قرار بود تحقیقاتی در باره کرات نزدیک بز زمین و همچنین راجع به فضای کیهانی مجاور به کره زمین و در باره نقاط دور فضای کیهان انجام گردد .  
 در این پروگرام پرواز انسان بفضای کیهانی جای بسیار مهمی داشت و گذشته از این پرتاب ما هواره بمدار زمین بعنوان گام اول در راه اجرای پروگرام جامع تلقی میگردد . گروه متخصصین تحت رهبری کار الف باتمام قوا کوشیدند یک سفینه کیهانی قوی بسازند که بوسیله آن نخستین ما هواره بمدار زمین فرستاده شود .  
 این سفینه جدید را میتوان ماشین قرن نامید این سفینه دارای چنان خصوصیات عالی پرواز و ساختمان کاملی بود که پیش از این در فن ساختن آن جهان سابقه نداشت . سفینه حامل دارای نقشه فنی جالب و جامعی بود که موجب گردید بعدا برای نیاز مندی های گوناگون علم فضا نوردی نو سازی شود .  
 دانشمندان و طراحان شو روی تحت رهبری کار الف فکر فنی را جامعه عمل از لحاظ فلز پوشا ندند ، شالوده اجرای برنامه وسیع پرواز کیهانی را ریختند .  
 رشد هرچه بیشتر علم فضا نوردی علمی ایجاب میکرد سفینه های فضایی ساخته شود . کار الف این کار را هم رهبری میکرد . پس از اتمام کار ساختمان قمر مصنوعی نیرو مند مقدور بود سفینه های فضایی برای کار های گوناگون از جمله سفینه های فضایی سر نشین دار ساخته شود . خصوصیات کلا الف در سازندگی این بود که همیشه سعی داشت وسایل اصولا جدیدی ساخته شود و رشته های جدید تحقیقات

علمی بکار رود . تحت نظروی یک رشته دستگاہای فضایی از جمله ما هواره های علمی ما هواره مخا براتی مو لنیا - سفینه های فضایی بدون سر نشین برای پرواز بسوی ماه مریخ وزهره و سفینه های فضایی سر نشین دار و استوک و واسخود ساخته شده است .  
 هنگام بحث در باره کار الف بعنوان دانشمند نباید این نکته فراموش گردد که وی مکتب علمی در فن ساختمان سفینه کیهانی بوجود آورده و تعداد زیادی طراحان در جریان کار در مورد احداث نمونه های جدید اقمار و سفینه فضا یی بر و رانده است .  
 کار الف مستقیما کار اداره پرواز های فضایی را رهبری میکرد و نهایت فعالیت در انجام کار های زمینی در مورد این پرواز ها شرکت مینمود . کار الف با چنین فعالیتی در کار ترتیب فضا نور دان نیز شرکت میکرد ، با عده زیادی از آنان رابطه دوستی فوق العاده صمیمانه داشت .  
 عده ای تصور مینمایند علم فضا نوردی یعنی فقط سرو کار داشتن با سفینه و موتور های جت . ولی در واقع بهمین اندازه تجهیزات بفرنج کنده شدن از زمین ، ایستگاه های زمینی دریایی و همچنین تربیت فضا نور دان حایز اهمیت برای تحقیقات کیهانی هستند . اکادمیسین کار الف نه تنها روابط متقابل همه تاسیسات مزبور و بسیاری موسسات را ترتیب میداد بلکه شخصا هم نقش علمی در فعالیت آنها ایفا میکرد . همه کار های اساسی و بزرگی که طی دوره دهساله اول عصر کیهانی انجام گردیده بانام کار الف ارتباط دارد .

# همکاری اتحاد شوروی و اضلاع متحده امر یکادر ساحه تحقیقات کیهانی

مصارف اضلاع متحده امریکا در عملی ساختن آزمایشات و تحقیقات  
مشترک تقریباً به ۲۵۰ میلیون دلار می رسد.

سلیتون از نسبت فضا نوردان خارج ساخته شده و برای آن اداره پرواز را بدون پیلوت معاون منع قرار داده شده است. و بصورت فوری بحیث مدیر تشکیلات پروازها یعنی رئیس قوماندان استرو نوردان تعیین شد. ده سال اخیر آن بحیث رئیس حاضر کننده تمام استرو نوردان امریکایی که در پروگرامهای پروازهای کشتی های کیهانی مارکیوری، جیمین واپولون اشتراک می نمایند خدمت می نماید.

سلیتون دایم الاوقات بطور بسیار ثابت جمناسستیک را انجام داده و بصورت منظم در پرواز طیارات حصه گرفته و تحت تداوی دایمی بهترین داکتران امریکایی قرار داشت. در سال ۱۹۶۷ داکتر پول دالی اویست یک متخصص بسیار مشهور در امراض قلبی به سلیتون مشوره داد که هیندین را استعمال نماید و آن عبارت از دواي بود که تقریباً در ظرف دو سال آن را استعمال میکرد، در سال ۱۹۶۹ تمام علائم تصلب شرایین محو گردیده و حتی که سلیتون دوا را استعمال نمی کرد مرض مذکور تکراراً ظاهر نشد. در دسامبر سال ۱۹۷۱ داکتر چارلز بیرر رئیس داکتران اداره ملی فضا نوردی و تحقیقات فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا سلیتون را به رو جستر (مینینسوت) برای معاینات طبی به کلنیک «مایو» ارسال کرد. در جمله معاینات طبی یکی عبارت از داخل کردن نل بار یک در شرایین و رساندن آن بطور

بقیه در صفحه ۷۴

همراه خود سیستم مهبها کننده زندگانی را میگیرند و برای آنها در ظرف دو ساعت او کسینجی لازمی را برای دی کمپرس فضا نوردان مهبها میسازد. کدام یکی از استرو نور دان امریکایی درین پرواز حصه خواهند گرفت؟ فعلاً جواب دادن در مقابل این سوال مشکلاتی را تولید میکند. مگر درین جایک موضوع بسیار مهم است که باید توجه خود را در انتخاب قوماندان کشتی معطوف کرد.

در سال ۱۹۵۹ در گروپ استرو نوردان امریکایی هفت پیلوت - آزمایشی کننده شامل بوده است. شش پیلوت آزمایش کننده ازان جمله در پروازهای کشتی های کیهانی یک نفری نوع مارکیوری (۱۹۶۱-۱۹۶۲) حصه گرفتند ازان جمله چهار پیلوت آزمایش کننده هم چنان پروازهای خود را در کشتی نوع «جیمین» و «اپولون» انجام دادند. پیلوت آزمایش کننده هفتمی عبارت از او «نالد سلیتون» بوده است در سال ۱۹۶۲ برای پروازیکی از کشتی های کیهانی مارکیوری آمادگی گرفت. مگر قبل از پرواز آن یک ونیم غیر نورمال قلبی در آن کشف گردیده مگر آن باندازه کم و بی اهمیت بود که داکتران اداره ملی فضا نوردی و تحقیقات فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا مدت زیادی در نوسان بودند که آیا باساس آن لازم است که سلیتون را از پرواز منع نمایند و یاخیر مگر مشکلات باندازه اخیر رسیده و

کیهانی خود اپولون باز گشت می نمایند. در اثنای بازگشت آنها به کابین اتصالی مدت دو ساعت باقی می ماند. بمجردیکه آنها کلکینچه را به تعقیب خود بسته میکنند فشار تاپک بر سوم حصه پایان آمده و مقدار اوکسیجن تا شصت و پنج فیصد زیاد میگردد. فشار آهسته آهسته کم شده و بعد کلکینچه کشتی کیهانی «اپولون» باز میشود. در صبح آینده عین عملیه را فضا نوردان اتحاد شوروی انجام داده و به ملاقات جوابیه هم مسلکان امریکایی خود بداخل کشتی کیهانی اپولون مهبان می روند بعد از مراجعت فضا نوردان اتحاد شوروی به داخل کشتی کیهانی خود سایوز کلکینچه را بسته کرد و شروع با اجرای مرحله آخری آزمایشات خود می نمایند و درین تجارب یک سلسله جدا کردن و اتصال دادن شامل می باشند تا اینکه درین باره تجارب لازمی را حاصل کرده و در حال بسیار خطرناک کیهانی به کمک کشتی های کیهانی شتافته بتوانند بعد ازان کشتی های کیهانی اپولون و سایوز بصورت مکمل از همدیگر جدا گردیده و فضا نوردان شان بصورت مستقل یک عده مسایسل علاوه را قبل از مراجعت شان بر زمین حل میکنند.

در صورت بروز کدام عارضه در مودل اتصالی استرو نوردان امریکایی می توانند شکا فند ها را بپوشید و از طریق کلکینچه های خار جسی از کشتی کیهانی سایوز به کشتی کیهانی اپولون مراجعت کنند. در زمان گذشتن به کشتی کیهانی آنها

در صورت پایان آمدن بسیار سریع فشار شاید استرو نوردان در نتیجه دی کمپرس یک عده صدمه را خواهند دید و این مانند آن خواهد بود که آب باز با سرعت بسیار زیاد از عمق آب به سطح آب بلند می شوند.

نایتروجن منحل شده در خون درینصورت در شرایین باعث تولید پوقانه ها گردیده و باعث تولید یک عده امراض میگردد. و در آینده تشکیل اتمو سفیر کابین های کشتی های اضلاع متحده امریکا عینا مانند اتمو سفیر کشتی های کیهانی اتحاد شوروی خواهد بود. دران وقت ضرورت به مدل اتصالی حس نخواهد گردید.

نظر به پلان تصویب شده آزمایشات به ترتیب ذیل صورت می گیرد. بعد از اجرای عملیه اتصالی یک ویا دو استرو نورد به مودل اتصالی داخل می شوند. آنها به تعقیب خود کلکینچه مخصوص را بسته کرده و دریچه معین را باز می نمایند و در نتیجه آن به مودل مذکور نایتروجن داخل میشود. این عملیه (داخل شدن نایتروجن) تا زمانی ادامه پیدا میکند که اتمو سفیر نظر به فشار و تشکیل خود عینا معادل به اتمو سفیر و فشار داخل کابین کشتی کیهانی «سایوز» گردد. دران وقت فضا نوردان اتحاد شوروی کلکینچه های خود را کشوده و استرو نوردان امریکایی به نزد آنها مهبان رفته و چندین ساعت با آنها یکجا سپری کرده و بعد ازان در اثنای شب واپس به کشتی

## دلها همچون بدن؛ فسرده میشوند در مان‌شانرا از کلمات نغمه حکیمانانه بگویند

### یگتا پرستی

تقلید عمومی تمام ملتها، از قرون نخستین، بما تعلیم میدهد که کلیه موجودات از خدا صادر و بخدا قایم است.

#### (ارسطا طالسی)

بار یتعالی ازل وابد یست، مبداء ایجاد اشیاء او است و از حوصله ادراک خلق بیرون است هویت او که مبداء جمع هویت است یگتا و منفرد و واحد است نه مانند واحد اعداد چرا که این متکثر میشود، و ذات بار یتعالی از تکثر منزله و مبرا است.

#### (انکسپانس حکیم)

درون مابہستی خدا اعتراف کرد، پیش از آنکه خرد او را کشف کند.

#### (ثوبه)

خدا کسی است که ادراک میشود ولی تو صیغ نمیشود و در عین حال

آشکار و ضروری است.

#### (ثوبه)

هر گاه نظر کنی شهرهای زیادی می بینی که در آن ممکن است علم، سیاست، صنعت، یا حرفه و بی نیازی نباشد، ولیکن هیچ شهری نخواهی یافت که از خدا شناسی خالی باشد.

#### (پلو تر)

کلمه ای که انکار خدا کند لبهای متکلم را میسو زاند.

#### (لافیه)

سر چشمه و مبداء همه چیز نیروی بزرگ و مرکز قدرتی که عرفا آنرا خدا مینامند ضروری است، در تمام اعصار و در همه نژادها، افرادی یافت شده اند که از عالیترین پایه این موهبت برخوردار بوده اند.

#### (داکتر الکیس کارل)

### در بیان فضیلت عشق تحقیق

از خواجه عبدالله انصاری :-

ای عزیز هر کس داند حقیقت چیست داند که عشق کدام است، و عاشق کیست در این راه مرد باید بود و بادل پردرد باید بود و هر که را رنج بیشتر تمنع از بیشتر عاشق باید بیباک باشد اگر چه او را بیم هلاک باشد عشق آدمی خارا است، نه نام دارد نه ننگ نه صلح دارد نه جنگ، عشق علتی است بر دوام حیات نه وسیلتی است بر اهتمام ممات عشق دردی است که او را دوانیست، و کار عشق هرگز به مدعا نیست مدعا عیب عشق بی بلا نبود و چون بلایی رسد او را بلا نبود عشق هم آتش و هم آب هم ظلمت است و هم آفتاب بی صبوری در عشق عذاب جاو دانی است و بی اخلاصی در طاعت و بال زندگانی است، عشق مایه آسودگی است هر چند مایه فرسودگی است، هر که عاشق نیست ستور است روزی راجه گنه زنکه شبیره کور است دل عاشق همیشه بیدار است و دیده او گهر بار است محبت او پیوسته با محبت قرین است عاشق را صد بلا در پیش و درین راه گریه یعقوب باید یا ناله مجنون یادل پر درد باید باناله پر خون، اینجا تن ضعیف و دل خسته

میخزند کس عاشقی بقوت با زون نمیکند.

ای عزیز پس هر کس عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بر دارد و هر که قصد حرم دارد گویاریه بار گذا رعاشق رادلی باید دمی غمش و بهمان صبور و جفا کش و سینه از شوق پر آتش درین میدان هر کس اسب نمیتواند تا خت و در این بساط نردنتواند باخت دل عاشق خانه شیبر است کسی در آید در او که از جان سیر است از ما جرای درد عشق حکایت خطاست و از محنت محبت اظهار شکایت نارواست بر هر که بر توی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت.

### و چیزها

« هر انسانیکه صرف خودش را بخواهد و غایب هستی را محدود بدور کله و شکم خود پندارد - سخت مریض بوده و یک شخص میان تپ میباشند.»

« اندر یگایله»

کنیدی رئیس جمهور امریکا از مطالعه و تجارب تاریخ چنین نتیجه گرفته بود که: « هر گاه احتمال برود بار راه گریز و خروج را بر دشمن داخل جنگ شوید باز هم برای آخرین که بار قیبان و دشمنان خویش مستقیما مبندید.»

(سالنجر)

### یگتا پرستی

بسم الله الرحمن الرحيم فاتحه فکرت و ختم سخن پیش و جود همه آیندگان سابقه سالار جهان قدم پرده گشای فلک پرده دار اول و آخر بو جود و حیات اول او اول بی ابتدا است بود و نبود آنچه بلند است و پست هر چه جز او هست بقا یش نیست چون که بجو دش گرم آباد شد درهوس این دوسیه ویرانه ده خاک نظا می که بتا نید او ست

هست کلید در گنج حکیم نام خدا نیست بر او ختم کن پیش بقای همه پا بندگان مرسله پیوند گلوی قلم پر دگی پرده شناسان کار هست کن و نیست کن ممکنات آخر او آخر بی انتها است باشد و این نیز نباشد که هست او است مقدس که فنا یش نیست بندو جود از عدم آزاد شد کار ملک بود گره در گره مزرعه دانه تو حید او است

#### (نظا می)

# دختر کادوان

## مهر با زه شوره

راغله دستم په خیال ودریسده پشیمانانه شوه  
او بنکې یې په مخ شولی روانی او روانه شوه

عشق کبسی می شکو نه خدایه عقل نه سوا شولو  
ماوی دیقین دنیاو دانه شوه خو ورانه شو

زړه کبسی می وه غلاخکه می نیغورته کتی نه شول  
خو مره چه می خان سا تلو هر مره بدگمانه شوه

وصل کبسی ل ل گل شم چه خه ویم زبه می ونسلی  
ماته دهجرانه دوصال بد حالی گرانه شو

بنکاری په خیل خان یی آینه کبسی زړه بایلی دی  
خکه خوپه ما بانندی ناترسه مهر بانه شو  
«مفتون»



## مین یم

دد چو شو ندو په خندا مین یم  
دلند سترگو په ادا مین یم

زه داشنا په جفا کارنه لرم  
خدایرو دخپل زړه په وفا مین یم

د لاروی نه تپو سو نه کوم  
آخر زه خوک یمه په چا مین یم

چه ماته یی خای دتوبی وینو د لو  
زه به هغی زا هد پار سا مین یم

په زوره یی چیغی کری وی خدای یادوه  
په دو بیدونکی ناخدا مین یم

ددرو غمجنو خپلوی نه کومه  
دد شمنانو په رښتیا مین یم

جدایی غواړم دوصال په بدل  
زه په دنیاکی د عقبی مین یم

چه د دنیا په قارون لاری تو کی  
زه په هغی مسکین گدام مین یم

د فرشته سترگی رب کی عرش ته رسی  
دیتیا نو په زړه مین یم

په رگومر وی زه مینتوب نه کوم  
اصغره راشه وروره بیامین یم

«پیر گوهر»

## خاندي لیونی

خاندي لیونی چه په مجنون کبسی به لایحه وی؟

گوره چه دعشق په موج خون کبسی به لایحه وی؟

مست چه دساقی به یوه عتاب پیاله نسکوره کړه

خدازده دزاهدیه شبیخون کبسی به لایحه وی؟  
خام په یوه جلوه دتر کو ناز بی سده کری دی

گوره چه دمینی په ترون کبسی به لایحه وی؟

مور نه دزړو نه لایحه زاره غمو نه پاتی دی

خدا زده چه د عصرنوی یون کی به لایحه وی؟

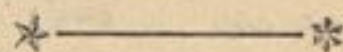
توری چه به سپینه زبه سردانسان لری که

گوره داتوم به سره لپ مون کی به لایحه وی؟

خوخی زلزلی بیاد نری په تنابونو کبسی

گوره چپا وونود گردون کبسی به لایحه وی؟

«لایق»





### د مینې دسر

خومره دی چه مینه په ما گرانده  
 کله می زړگی صبریری تا خنسی  
 خلک که می روغ یالیو نی بسوی  
 ماته خو محبوبی گرانده گرانده  
 یوساعت می له زړگی نه بهرنه بی  
 لیره شه عادلہ ترحم و کړی  
 روح به دی بیمارشی به کتوگرانی  
 وگوره به مینه، خو دنیاو دانه ده

محمد کاظم «بهار»

### اوس نو

تا پسی می مینی تو پانی شو لی  
 تا پسی می هیلی اسمانی شو لی  
 دا کا نی خو تاو کړی به ماسا پانندی  
 او س نو زما او بنکی تو متی شو لی  
 تا چه دا او ز دی زلفی رالنندی کړی  
 لا پی تلو سی ز ما سنی شو لی  
 سره نو کا ن چه بنکلو، او زده پر یشو دل  
 په زما زړه کیه ! لاز خمی شو لی  
 تا چه کړی بر بنده ی سپینی متی نن  
 خدا پر وولولی می ار مانی شو لی  
 کلی چه سینی نیسی بنکاره کړی لی  
 په لیونی ژونده سودایی شو لی  
 بنکلی می خپل خان ته لمسولای شی  
 نن می ویده مینه و یینو لای شی  
 رازقی

# ستاسو پرتو شیب

### د مینې ننداره

چهدی زلفی به سپین مخ باندي خوری وی  
 په نړی دی دمخ بندی بلوشي وی  
 چه دمخ رنا دی نهوه ترو ز می شوه  
 بهر گوټ کښی دبیلتون توری تیاری وی  
 انکی دی زلفو لاندی وو پست کړی  
 دبیلتون شی دی به ما باندي او ز دی وی  
 سپینو غاښو نه دی خوله کښی رنا تلله  
 بی اختیاره دی دستر گو خواوی سری وی  
 ستا خمارو سترگو هسی فساد وکړ  
 چه هرچائی دیدن کړی سری لمبی وی  
 بهدی ټولو کښی دی زه ډیر سخت ناروغ کړم  
 زما زړه کښی ستا دلا سه خو گیلی وی  
 چهدی رحم به مانند کاوه ناستر سی  
 زما تاته دعایه خای بییری وی  
 تا به ناز او خیال نظر کاوه جهان ته  
 زما مخ باندي داوښکو فواری وی  
 زه (حزین) دی ور تسم خپلی خواند  
 دغضب به تاراغلی جذبی وی  
 د محمد عمر (حزین)



### د مینې کړیدون

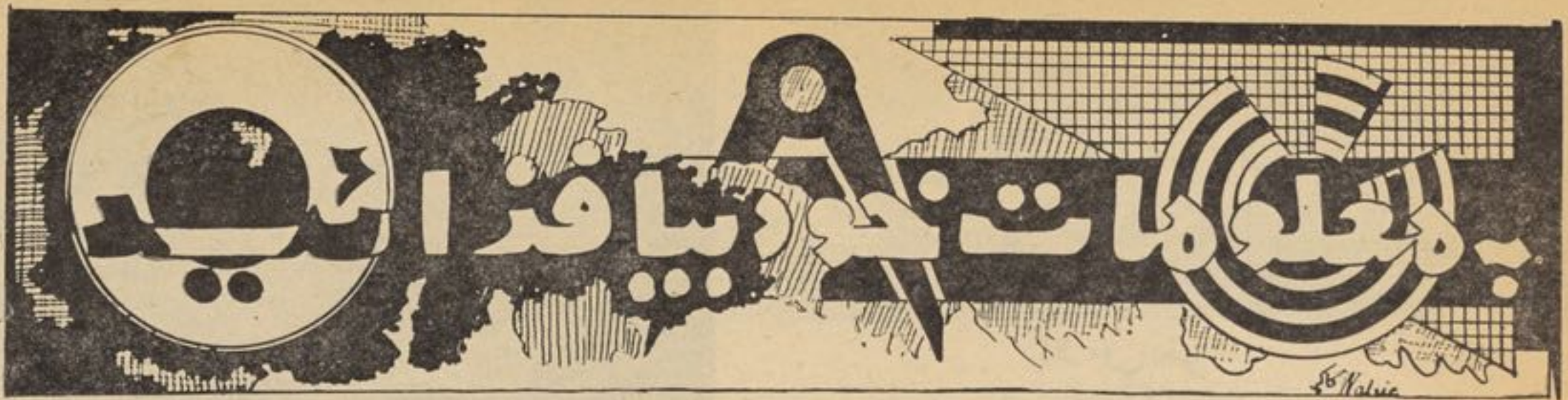
به کو گل کی می بل ستا مینی اوور شو  
 لوټ بیلتون کی دی زما دز پ کی کور شو  
 ستا را تلو ته یم به طمعه لا رخار مه  
 انتظار کی شوم سنی وجود می سکورشو  
 نور د مینی کړیدون زه لیو نی کړم  
 دجنون غرمی به کور او کلی خپور شو  
 دو صا، به تمنا به خو زه پریم  
 دغماز په ناکردو خو می زړه تور شو  
 خدا یرو ستا د مینی دام کی یم کیښو تی  
 ستا نظر را خخه و لی به بل لور شو  
 تاو یل چه را مین شه زه دستا یم  
 او س دی عغه وعدی لاری چل شه نور شو  
 هویخ نظر دی د قدو سی به لورونه کړی  
 نور دی عشق کی لعل پوروال و پردیغور شو  
 راشه ، راشه ای د زړه قرا ره راشه  
 په زړگی می نور بل ستاد مینی اور شو

عبدالقدوس لعلپوروال

### راپخلا شه

ستا دامیدو نو په لمن کی تر می تر می اوښکی تو یوم نوبس کړه نور  
 دی دغضب سیند ته بند واچوه زما د بختیښی پیش نهاد منظور کړه راشه  
 اورا پخلا شه .  
 دهجران دتر خو شپو د تیرولو قدرت نور به خپل ناتوانه وجود کی  
 نهوینم له لوی مشکل سره مخا مخ یم بس د مینی به فنا کی دی دیدار  
 نمیگری رازیم نو راشه ز خمی زړه ته می کو شیر شه اورا پخلا شه .  
 تاته می دستر گو فرش خور کړ او د خپل زړه جونگری ته می بلنه  
 در کړه مگر زما ملامتیا دی به غضب خواب کړه چه زما دخیال جوړه  
 دنیا کی دی ورانه کړه سر په سودا شوم . نو لږ می سو دای توب  
 دستر گو دکنجو نو په کتوکی زانه واخله اود شو نهو تبسم کی دی ما  
 دلیو توب له حالتنه راواپه راشه اورا پخلا شه .

محمد سبحان وزیر نسیمی



## هاتنورن

### نویسنده که تاچهل و شش سالگی باگمنامی می زیست

این نویسنده شهر امریکایی از ایالات نیوا انگلیند بود که در سال ۱۸۰۴ در یکی از شهرهای ایالت نیوا انگلیند بنام سالم پایه عرصه وجود گذاشت.

خودش در باره خود می گوید که تا سن چهل و شش سالگی گمنام ترین مرد ادبی امریکا محسوب می شد مولی بعد از نشر اولین اثرش بنام (نامه ارغوانی) آفتاب اقبالم طلوع نمود و شهرت ادبی فراوانی کسب کردم.

ها تون سالیان زیادی با رو زنانه هاو مجلات امریکایی همکاری قلمی داشت و اکثر داستا نهایی خویش را به نشر می رساند. وقتی جوان شد

باد ختری بنام سوفیا از دواج نمود و در همان شهر زادگاهش بکار مشغول شد بعد از نشر کتاب نامه ارغوانی بسفرهایی در رق مبادرت



ورزید و بسیاری از کشور های شرقی را دیدن کرد. بعد از انجام سفرش بحیث قو نسل امریکا در لیود پول مقرر واعزام شد.

در همین وقت بود که اثر مشهور دیگرش را بنام نیم خدای مرمرین انتشار داد و بانشر این اثر شهرت ادبی فراوانی کسب کرد.

سرانجام مریضی عاید حالش شد و دست از نوشتن برداشت و باوجود علاقه که به سفر و باز دید از کشورهای دیگر داشت نتوانست آرزویش را بر آورده سازد.

اکثر آثار این نویسنده که زمان حیاتش بنشر رسیده است عبارت از داستان ها نامه های خصوصی یادداشت های سفر بود علاوه بر آن

داستان های معروفی ازو باقی ماند که از جمله خانه هفت شیروانی، مهمان شهرت طلب و چهره سنگی بزرگ را می توان نام برد.

ها تون در سال ۱۸۶۴ چشم از جهان بست.

از ذغال سنگ قهوه ای گاز بدست می آید

صنایع ذغال سنگ المان تر دید ندارند که، آینده تولید برق در آنم

نهفته است. همچنین میدانند که تا اواخر قرن کنونی ذخایر گاز طبیعی جهان بیا یان خواهد رسید و بهر

حال منابع بزرگی در دسترس نخواهد بود. از اینرو از هم اکنون دو اقدام رادر نظر گرفته اند.

یکی از این اقدامات عملیاتی

است که یک هیأت تحقیقاتی المانی در حوالی دریاچه خرگوش در شمال

کانادا بعمل می آورد شرایط طبیعی

در این محل بسیار سخت است. اینان وظیفه دشوارشان را در سرمای

بسیار شدید و دشتهای انبوه از برف و دور از هرگونه آثار تمدن انجام

میدهند و وظیفه دشوار این هیئت یافتن اورانیوم است. نتایج تحقیقات

نشان میدهد که منابعی موجود است ولی در ظرف ده سال استخراج و تمام

خواهد شد. هزینه این طرح را کانادا

نیسب می پردازند و المانیها کارهای فنی را انجام خواهند داد.

اقدام دوم در زمینه یافتن راه حل مقرون بصرفه اقتصادی برای تولید

گاز از ذغال سنگ قهوه ایست که در المان منابع عظیم دارد و در این

زمینه پیشرفت های امید بخش حامل

شده است یکی از کارشناسان برجسته المانی اظهار داشت: هم

اکنون نمیتواند گاز طبیعی برای تولید نیروی برق را بمقادیر پیش بینی

شده در پیما نهادهای سر موعده تحویل دهند اشکالات در این زمینه بیشتر

خواهد شد با امکان تولید گاز از ذغال

سنگ قهوه ای راه جدیدی بسوی تولید کشوده خواهد شد.

حق باطرا حان شهر المپیک

مونبخ بود واگنهای مترو مونبخ که یکی از مدرن ترین ترنهای زیر

زمینی جهان است، طی یک سال گذشته ۱۶۷۱۰۰۰ کیلو متر پیموده

اند و این مسافت مساویست با پیمودن دوبار فاصله بین کره زمین

و کره ماه با حمل ۳۴۶ نفر مسافر در مدت مذکور، رکورد پیش بینی

شده شکسته شده است. تنها چهار میلیون از تماشاگران مسابقات

المپیک از متروی مونبخ استفاده نمودند پیرو این نتایج، مقامات

مربوطه در نظر دارند شبکه ۱۶ کیلو متری کنونی را، با وجود هزینه

سنگین به ۳۶ کیلو متر توسعه دهند زیرا بمیزان محسوسی از تعداد

موترها در شهر مونبخ خواهد کاست.

توپهای لازر

دمقا نان روستای وتزل در جنوب آلمان فد رال هنوز به همسا یگان عجیب خود عادت نکرده اند بااین وجود ، دانشمندان انستیتوی ژنودا نژی فرا تکفورت توانسته اند توجه آنان را به مرکز نظارت بر ماهواره ها که ، در این نقطه بر پا کرده اند . جلب نمایند. مرکز نامبرده فواصل از زمین تا اقمار مصنوعی را بد قیق ترین گونه اندازه می گیرند برای این منظور ، در زیر سقف متحرك این مرکز ، يك توپ سیار لازر نصب نموده اند که بسیار گرا قیمت است و بزودی آغاز بکار خواهد کرد. تعیین دقیق مسافت ما هواره ها از سطح کره زمین حایز اهمیت قاطع در پروگرام های تحقیقاتی است . بدینگونه امید دارند که به تغییرات احتمالی در محیطو حجم کره زمین، همچنین جای بجا شدن قاره های قسمت های از کره زمین پی ببرند. و برای نیل باین هدف توپ فوق الذکر يك اشعه لازر بسوی ما هواره شلیک می نماید. اشعه مذکور را ما هواره منعکس مینماید و بو سیله يك دستگاه غامض

گواتیمالا

کشور یست در شمال غرب امریکای مرکزی که در سال ۱۸۳۹ بحیث یک کشور جمهوری عرض و جود نمود. گواتیمالا تا سال ۱۹۶۱ تحت تصرف دولت هسپانیا قرار داشت و در سال ۱۹۶۱ با آزادی رسید.

قوپیهای يك پار چه کنسرو

پس از تحقیقات دشوار و طولانی مدت سر انجام در پوهنتون فنی برلین طرز جدیدی برای ساختن قوپیهای کنسرو یافته اند . هدف اولیه این بود روشی بیابند که در ساختن قوپی از حلبی سفید ، ضمن صریه جویی در مصرف فلز ، کیفیت کنونی آن حفظ گردد . در حالیکه امروزه با مدرن ترین ماشینهای اتوماتیک ، قوپیها فورم میگیرند و لحیم میشوند در پوهنتون فنی برلین متد کشش را برای ساختن قوپی ابداع نموده اند که مشابه متد فورم دادن به شاسی است . باین صورت دیگر نیازی به لحیم کردن نیست و قوپی یکپارچه با حلبی به قطر ۱۰۰ میلیمتر برای رویه رنگی در درجات حرارت زیاد شایستگی دارد .

مساحت گواتیمالا چهار و دو هزار و چهار صد و دو مربع میل بوده و دارای تقریباً پنج میلیون نفوس است. مرکز آن شهر گواتیمالا دارای پنجصد و هفتاد و سه هزار سکنه میباشد زبان رسمی مردم آن هسپانوی و مذهب شان کاتولیک است گواتیمالا شمالی ترین کشور امریکای مرکزی بوده از طرف غرب و شمال به کشتو و مکسیکو ، از طرف شرق به هندو لاس برتانوی از طرف شرق و جنوب به السلوا دور و از طرف جنوب به محیط آرام محاط می باشد . دارای اقلیم گرم و معتدل می باشد.



گواتیمالا يك کشور زراعتی عقب مانده بشمار می رود . هفتاد فیصد مردم آن مشغول زراعت اند . تولیدات عمده آنرا کبله ، قهوه ، پنبه ، نیشکر جواری و برنج تشکیل می دهد . مالداري و تربیه مواشی نیز پیشه اساسی مردمان آن است . معادن نقره ، طلا ، مس و آهن نیز دارد . از نظر تولیدات قهوه سومین کشور جهان محسوب می شود . صادرات عمده آن چوب های قیمتی ، قهوه و کبله میباشد . و واردات آنرا ماشین آلات ، مواد غذایی و غیره تشکیل داده و اکثر آنرا از امریکا و اروپای غرب وارد می کنند . صنایع در کشور گواتیمالا انکشاف نکرده و در تمام کشور در حدود صد و سیست صنایع صنعتی وجود دارد که در آن سی هزار نفر مشغول کار اند . بیرق: سه قطعه عمودی برنگ های آبی ، سفید و آبی بایک نشا ندر قطعه سفید . واحد پولی : کتیزال معادل چهار و پنج افغانی .

با استفاده از مطالب تهیه شده در بزرگترین مسابقات سلاطین و سفیران آفتاب ژوند و خورشید که هرگز فراموش نشود

# سوالات شما پاسخ میدیم

## علمی

## ادبی

## اجتماعی

### ۱ - پاسخگوی مجله

۱- قصر حمرا در کجا واقع است  
لطفاً درباره تاریخچه آن معلومات  
دهید.

عبدالله از مزار شریف احمدجان  
و غلام علی از شیرشاه مینه

۲- درباره سنگهای گره ماه  
معلومات دهید .

عبدالمجید از خیابان

قصر حمرا از جمله یادگارهای دوره اسلامی در هسپانیا در قرن هفتم دوام داشته و این دوره در تاریخ بنام مدینیت اندلس معروف است .

قصر حمرا که یادگار این دوره است یکی از قصور با عظمت بوده و توسط سلسله بسی احمد که در آنجا حکمرانی داشتند بنا نهاده شده .

وشهرت آن بیشتر از آنست که بنای آن با دقت کامل و بخرچ دادن استعداد معماران خیلی باتجربه نهاده شده و از نظر فن معماری دارای تفاسیر و ظرافت خاص بوده و از آبدات خیلی تاریخی و قیمتمدار جهان بحساب می رود .

باید متذکر شد که در دوره قرون وسطی سلاطین اسلامی قصرهای محیر العقولی بنا می کردند که مقادیر زیاد طلا در آن بمصرف می رسیدند مخصوصاً در آن زمان در بغداد قصرهای ساخته شد که در هر یک ازان چندین میلیون طلا صرف می شد .

این قصرها از نظر تزئینات دارای خصوصیات خاص بود مثلاً دران حوض های آب بازی از طلا و نقره اعمار می گردید درخت های از طلا

غرس شده و شاخه های آن از الماس ساخته می شد و پرنده هایسی از مر و ارید ، زهره و یا قوت بر شاخه آن نصب می گردید که در اثر وزیدن باد این پرنده ها بالحن خوش آیندی نغمه سرایی می کردند در همین اوقات بود که در اندلس قصر مجللی برپا شد و قصر الزاهره در قرطبه آنوقت ساخته شد . قصر قرطبه از جمله قصر های محیر العقول قرن دهم بشمار می رفت . قرار بعضی اسناد تاریخی این قصر دارای چهار هزار و هفتصد ستون و یک عده غدیر ها و حوضها بود . حتی در اتاق نشیمن سلطان یک حوض طلایی اعمار گردیده بود که در اطراف آن مجسمه های جانوران از قبیل شیر ، پلنگ ، اژدها ، مار ، فیل ، کبوتر ، طاوس ، باز ، خرگوش و اقسام مختلف طیور از طلا ساخته شده و نصب شده بود .

دهن این همه جا نوران و حیوانات و طیور از الماس ساخته شده بود و ازان آب بروی حوض جریان داشت .

قصر الزاهره چندی بعد بدست عیسویان افتاد و مسلمانان برای تلافی آن قصر الحمراء را در غرناطه اعمار نمودند که از همه قصوری که تا آنوقت ساخته شده بود خیلی مجلل تر و عالی تر بود مساحت زمینی که قصر حمرا دران ساخته شده بود اضافه از دو میل مربع زمین بود .

قصر احمر در قرن چهارم توسط یکی از حکمرانان معروف بنام (ابن احمر) اعمار گردید .

در ساختن قصر زهرادر ظرف چهار سال بیست میلیون طلا صرف گردید اما چون قصر احمر نسبت به قصر الزاهره بزرگتر و وسیع تر بود مجلل تر بود ازان سبب در حدود سی میلیون طلای آنوقت صرف شد .

این قصر بحیث یک شهر در غرناطه محسوب می گردید و آب غدیر ها و حوض های آن از جانی سرا زیر می شد که پایتخت غرناطه را آبیاری می کرد .

در ساختن قصر الحمراء سه لایه متمادی اعمار آن دوام نمود همه روزه در حدود ده هزار عمله و یک هزار و پنجصد حیوان مشغول کار بود .

این قصر از سببی بنام الحمراء شهرت یافت که قبر های که در بین قصر وجود داشت برنگ سرخ رنگ شده بود قصر الحمراء دارای دودهلینز مستطیل و طولی بود که یکی از این دهلینز هادر سپتمبر ۱۸۹۰ در اثر یک حریق خساره برداشت .

بنا بران می توان گفت که از آثار مدینیت اندلس همین قصر محسوب شده و با وجود یکه تغییراتی در بنا رفتن فلزات قیمتی آن صورت گرفته با آنها تا هنوز زیبایی و عظمت تاریخی خود را حفظ نموده است .

سوالات شما با یک قطعه تکت پستی باطل نامشده و آدرس مکملتان به ما ارسال فرمائید

# تاریخی اقتصادی هنری

## ۲ - پاسخ گوی مجله

برای تعیین عمر ماه در هاید البرک ابداع گردید. دانشمندان انستیتوی ماکس-پلانک را کتور مرکز تحقیقات سرطانی را بکار گرفتند تا روشن سازند که آیا جبابهای احجار ماه محتوی گازهای هستند یا نه که در اثر این تحقیقات در سنگهای کریستالی ماه آثاری از گازهای آزوت، هیدروژن و منان پیدا کردند در حالیکه از بخار آب کاربن مونو کسید و کاربن دی اکسید اثری بدست نیامد.

موفقیت های درخشان دانشمندان آلمانی در بررسی غبارها و سنگهاییکه اپولو یازدهم و اپولو ۱۲ از کره ماه آورده بودند همه گان رابه تعجب انداخته است انستیتوی ماکس-پلانک که از سال ۱۹۵۵ مشغول تحقیقات درباره شبهباست ثابت کرده که کره ماه از احجار انواع مختلف تشکیل میشود. به وسیله ادوات و شیوه های نوین دقیق عمر کره ماه ممکن گردید. عمر انستیتوی نامبرده تعیین نسبتاً سنگهای دریای آرامش ۳۷ میلیارد سال و دریای طوفانها ۳۳ میلیارد سال بر آورد شده است. برخی از ذرات غبار ماه گویای عمر بیست تا ۴ تا ۶ میلیارد سال میباشد. در نتیجه این بررسی هافرضیه پیشین که ماه از زمین جدا شده است مردود شناخته شد زیرا عمر کره در حدود ۳۷ میلیارد سال تخمین می شود. در عین حال دانشمندان آلمانی موفق به حل معمای تفاوت عمر بین ذرات برخی از غبارها و خود دریا های ماه شدند. شهاب هاییکه بر فراز ماه فرود آمده اند غبار ماه تا هزار کیلو متر در دریا هاپراکنده اند. علاوه بر ادوات مخصوص که

دانشمندان آلمانی همچنین مسئله باد های خورشیدی را روشن ساختند معلوم شد اینها نوعی ذرات تشعشی از خورشید هستند که به علت ضعف میدان مقناطیسی ماه بلا مانع بر کره مذکور فرود می آیند در گازهای بادهای خورشیدی علائمی از هیلوم هیدرو سولفیت، آرت هیدرو کاربن متان اتان و پروپان بدست آمد.

پانزده دانشمند کیمیا و فزیک در انستیتوی ماکس-پلانک چشم براه دوسد گرام غبار ماه و مقداری از سنگهای هستند که اپولو ۱۴ آورده است آنها اندازه گیری های لازم را برای تعیین درجات حرارت در کره مادر ادوار پیشین انجام خوا هند داد و عمر محل هائی را که غبارها و سنگها از انجاها بر داشته شده است تعیین خواهند کرد. به علاوه تاثیر تشعشات کهکشانی و کیهانی از سیلپهای وارده از آنها را بررسی خواهند نمود.

## پاسخ به دوستان این صفحه

**بناغلی شیرین دل از ولایت لوگر!**

سوال تانرا در شماره شانزدهم سال جاری جواب داده ایم. لطفاً شماره مذکور را مطالعه فرمائید.

**بناغلی محمد عباس از مزار شریف!**

کتابی را که معلومات خواسته بودید همین اکنون در اکثر کتاب فروشی ها پیدا میشود و نویسنده آن مرحوم کهکدای است.

**بناغلی محمد مهدی از سرای شمالی!**

هنر مند مورد نظر تان در شماره های قبلی معرفی شده امید است آنرا مطالعه کرده باشید در مورد سوال دوم آن که آنهم معرفی یک هنر مندهندی بود در آینده وعده میدهیم.

**بناغلی محمد شعیب از گلرگاه!**

در مورد فاطمی هادر شماره های قبلی معلومات داده شده لطفاً کلکیسون های مجله تانرا ورق بزیندو مطلب مورد نیاز تانرا در آن مطالعه فرمائید.

**پیغله حسینه از شیر شاه مینه!**

هنر مندان مورد نظر تان در اثر خواهش خوانندگان محترم در صفحه هنر مندان معرفی شده است چون تکرار آنرا لازم نمی بینیم! از شما خواهش میکنیم تا شماره های قبلی را ملاحظ فرمائید.

**بناغلی حشمت الله از ننگرهار!**

در مورد سوال تان قبلاً در شماره سی و نهم معلومات داده شده است لطفاً به شماره سی و نهم مراجعه فرموده و موضوع مورد علاقه تانرا مطالعه فرمائید.

به هرگونه سوالات شما به پاس نوبت جواب داده میشود.

# آهنگ شبا ویز

برای من ناخوشایند و لذت کننده بود! بلی امامای تو و ناصر را شنا ختم و بخاطر آوردم که همیشه از مقابل شدن باوی جدا خود داری میکردم و جز با کراهیت به خواهش او جواب نمیگفتم و در برابر لطف و صمیمیتی که نسبت به من ابراز میداشت هرگز نمیتوانستم احساس اطمینان نمایم و خرما و حلوائی را که گاهی بخاطر خوشنودیم تعارف میکردم، نمیتورنستم بطیب خاطر بپذیرم.

بلی امامای خود ناصر را شناختم و بخاطر آوردم که من نسبت بساو سخت بد بین و ازوی که متنفر بودم تا حدی که بعضاً به نسبت اینهمه سوظن و شدت تنفر، خویشتن را مورد ملامت قرار میدادم. تا اینکه پدر ما بقتل رسید و آنگاه دیدم که با مادرم چگونه بر خورد مینماید و بدون آنکه ببیند یسند ماسه تن بسی بر سرست مانده ایم با چه قساوتی در مورد ماده تصمیم میگیرد. او در آن موقع فقط روی یک موضوع می اندیشید و آن اینکه مردم راجع به قتل پدر ما چه خواهند گفت و چطور این حادثه برای او مایه تنگ و عار خواهد بود...

هنوز از حادثه مدت زیادی نگذشته بود که یک روز صبح باقیافه ای گرفته و رویه ای خشن نزد ما آمد و با الفاظ خشک و قاطع مادرم را بلزوم سفر قناعت داد و گفت که وسایل این سفر را خود ش فراموش خواهد آورد و ما را تا عبور از (بحر) مشایعت خواهد نمود و بجا یکاه مصونی در یکی از دیکه های آنجا خواهد رسانید. تا اینکه روز موعود فرارسید و او ما را از منزل خود بیرون کشید و از قریه ما و از سر زمینی محبوب ما تعبید نمود و بیکی از دهات پراکنده ماوراء بحر رهای مان ساخت و بعد از آنکه ما را بدست سرنوشت نامعلوم سپرد خودش از راهی که آمده بود برگشت تا با اعضای خانواده خویش در آسایش و راحت بسر میبرد. از آنروز متیقن گردیدم که در قضاوت خود راجع بوی اشتباه نکرده بودم و داوریم در مورد او ظالمانه ژوندون

## تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد، با دو دختر خود آمنه و هناوی بیکی از شهر های کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه در خانه های مامورین بحیث خدمه استخدام میگردند. زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگرد تا آن شهر شوم را ترک بگوید و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج گردیده شامگاهان بیکی از دهات مجاور میرسند و در آنجا با زنوبه، نفیسه و خضره آشنا میشوند...

این صدای مادر مابود که بلند شد، من با زنوبه و خضره در گوشه ای نشسته روی موضوعات مختلف صحبت داشتیم و خواهرم غرق در دنیای پر از انداه کلام خویشی آنطرفتر نشسته بود. چون صدای مادرم را شنیدم دویده نزدش رفتم. او در حالیکه پرده رنج و تأثر از چهره اش زایل شده، و جای آنرا نشاط و مسرت فرا گرفته بود تبسم کنان با دست خود اشاره کرد و بمن گفت:

... ببین... خوب نگاه کن: آن شتر از (بنی و رکان) است.

دیدم عرب بادیه گردی که گویی شیطان مجسم است دوشتر بزرگ را در نزدیک خانه میخواست باند و یک مقدار باری را که با خود آورده است، پشت یکی از آنها بر میدارد.

مادرم از خوشی در پوست نمیکنجد و هر لحظه اشاره کنان میگوید:

... مگر مامایت ناصر را نشناختی؟ مگر این دو شتر به نظرت آشنا نیستند؟

مامای خود را شناختم... در ایام خردسالی بارها با او بر میخوردم. از مواجه شدن با او چقدر میترسیدم و از خشونت ذاتی او در برابر همگان که خاصه گفتار او بود و آن قاطعیت انعطاف ناپذیر که حین ادای کلمات ابراز میکردید و هیچگونه برگشت و مجادله را موقع نمیداد، چقدر

تمام زنان در سخن حویلی گرد آمده بانها نظر میکردند و من نیز در جمله آنان قرار داشتم. اما ناگهان تکانی خوردم و حالت عادی خود را از دست دادم، قلبم بشدت می تپید بسیار بدشواری ترانستم جلوس فریادی را که میخواست از گلویم بدر شود بگیرم دیدم ما درم خاموشانه مرا با خود میکشاند و به سخن خانه میرود و بعد از آنکه کسی آرم میسازد میگوید:

... زنهار که خود را بری نشان ندی و یا از اینجا دور نروی، زیرا اگر ترابینند حتماً با خودش خواهد برد.

من مامور مرکز را در جمله هیئت دیده بودم.

چرا با خود دروغ بگویم: بیش از یکبار تصمیم گرفتم تا نزد وی بروم و از احوال خدیجه بیسوسم و ازوی خواهش نمایم تا مرا با خود ببرد و نعمت حیات مرفه و سعادت مندانه را برایم باز گرداند و ازین ظلمتکده ملال آور که بدون ازاده خویش بسوی آن کشانده میشوم، نجاتم دهد.

بلی، اینها را تصمیم گرفتم و خواستم عملی سازم، اما دیدن وضع پر از ادبار مادرم و مشا هده حالت فلاکتبار خواهرم و ادارم ساخت تا از راحت خود چشم ببوشم و یکجا با آنها منتظر آینه نامعلوم باقی بمانم. - آمنه... آمنه... اینجا بیا!

اهل منزل ازین دق الباب و از صدای بلند سراسیمه از خواب بر میخیزند و صاحب منزل نزدیک دروازه میشتابد و می بیند که کلانتر از شدت هیجان بر خود میلرزد... بداخل خانه پا میگذارد و تمام اطاقها را بدقت جستجو مینماید، مگر هیچگونه اثری از دزد ها نمیتواند بدست آورد. مردم از خواب بیدار شده و دور او حلقه میزنند و او بقید سوگند تاکید مینماید که داخل شدن دزد ها را در منزل بچشم خود دیده است.

سر از آن شب اهالی قریه در باره این حرف میزدند که کلانتر در معرض خطر مرگ قرار گرفته است و اهل خانه را بخاطر آن در تشویش افکنده بود که او را پناه دهند و از شر تعقیب کنندگان نجات دهند. دیگر همگان مطمئن بودند که افراد یکی از قبایل تصمیم قتل او را گرفته اند و ممکن نیست از شر آنان خود را نجات دهد. بالاخره آنها تصمیم خود را عملی میسازند و عبدالجلیل را بقتل میرسانند.

ملک قریه بجدیت مصروف فعالیت بود، افراد خود را اینطرف و آنطرف میفرستاد و به تلاش این یا آن خانه هدایت میداد و اشخاص مظنون را تحت مراقبت قرار میداد. آرامش قریه برهم خورده بود، از هر طرف تشویش و بیقراری میبارید. جسد بیجان عبدالجلیل که بدشواری جان سپرده بود، توسط اشخاص موظف نگهداری میشد منتظر بودند تا پولیس و هیئت تفتیش از شهر برسند. آنها بعد از دمیدن آفتاب رسیدند و مدتی بر اساس تشریحاتی که طیب عدلی میداد روی جسد به تحقیقات بر داختند و آنگاه به طرف قریه آمدند تا پس از صرف جای و تناول غذا در منزل ملک، به کار خود ادامه دهند.

نبوده است و احساس تنفرم از وی احساس صادقانه دختر ك معصوم و بیگناهی در برابر انسا نسی قسی القلب و بی عاطفه بود است. مادر و خواهرم بانگاه های محزو نانه خویش او را تالحمظه ناپدید شدن تعقیب میکردند ، گویی صورت زادگاه خویش را که از آن تعبید شده بودند، در وی مجسم میدیدند . اما من فقط بسمت غرب همان جهتی که او روان بود چشم درخته بودم ، اما او را نمیدیدم ، چرا که هیچگونه ارزشی برایش قایل نبودم .

میگو شیدم ازورای این فاصله دو ر و این ساحه وسیع گسترده شده به دهکده آرا می که از آن کشیده شدیم نظر خود را نفوذ دهم تا شاید بتوانم خانه پدری خویش را ببینم و میدان فراخی را که با دختران و پسران همسال خویش در آن مصروف بازی میشدم از نظر بگذارم، اما نه دهکده را میدیدم و نه خانه به نظرم میرسید فقط تپه های ریگی بلند بانظرم بازی میکردند و من چنین می پنداشتم که دهکده مادر عقب یکی ازین تپه های نسبتاً مرتفع قرار دارد ، و میدیدم آب دریا چون خطی فاصل بین ما و این صحرای زیبای نا محدود گسترده شده حایل است .....

مامایم که تصور میکردم شیطانی بیش نیست بعد از آنکه شتر های خویش را جابجا ساخت ، جویای صاحب خانه گردید افراد ملك بوی اطلاع دادند که اعرابی ناشناسی که مظاهر قوت و ثروت از و جناتش پیدا است او را میطلبند ، ملك با جبین گشاده از وی استقبال کرد و بداخل خانه تکلیف نمود .....

بعد از آنکه اعرابی مورد اعزاز لا کرام میز بان قرار گرفت و چند ساعت روی موضوعات مختلف سخن رفت ناگهان به صاحب خانه گفت:

ای ملك قریه ، کسانی ازمانزد تو هستند ، آنها را بما باز گردان: زیرا خداوند گفته است که اما نات باهل آن برگردانده شود ! ملك پاسخ داد :

سای شیخ عرب ، امانت تو نزد ما محفوظ خواهد بود و بتو برگردانده خواهد شد :

حالا بگو منظورت چیست ؟ اعرابی گفت :

زنی است با دودختر که چندی قبل اینجا پناه آورده اند و تو باکمال مهربانوازی پناه شان داده ای و مقدم شانرا گرامی داشته ای و ما بیش از دیگران حق شناسیم .

این زنی دخترانش با تو چه نسبتی دارند ؟ او خواهر من است .

آری ، آنها را با جبین گشاده استقبال کردیم و جز وجیبه خود چیزی در برابر شان انجام نداده ایم چه سودی ازین خانه عاید خواهد بود اگر دروازه هایش بر روی غربی گشوده نشود . اما آنها را زمانی بتو خواهم سپرد که مدتی چند نزد ما بگذرانی و ما را از مصاحبت خویش مجلوظ گردانی ، زیرا سخنان اعراب ما را بسی خوش آید و مایه مسرت مان کردد ...

بدین سان بین اعرابی و ملك و دیگر مصاحبین صحبت در گرفت ...

۹

اما من در آن شب طولانی ثقیل نتوانستم بخوابم ، زیرا خواب بچشمان خواهرم راه نیافت و پرنده عزیزم احتیاج نداشت تا باطنین تنسو دورس خویش بینارم سازد .... باقلبی گرفته نزد خواهرم آمدم .. و در حالیکه میگو شیدم تاثر عمیق

خویش را از وی پنهان دارم ، خیر ورو د مامای مان را با اطلاع وی رساندم و برایش حالی ساختم که با احتمال قوی فر دا باد میدن صبح سفر خواهیم کرد .....

مگر خواهرم سخنانم را نمیشنید و یا اینکه می شنید ، اما چیزی از آن درك نمیگردد .. او هم مانند من علاقه نداشت بسمت غرب سفر کند ، او نیز مشتاق مشرق بود جایی که قلبش را گذاشته بود. در آن خانه زیبای محاط به باغچه وسیع که تحت نظارت باغبانی از اهل قریه قرار داشت و جوانی که بنام سر انجنیر یادش میکردند در آن حیات بسر میبرد .

قلب خواهرم در آنجا بند بود و از همین جهت حالت بهت و حیرانیش پایانی نداشت و ناتوانتر از ین بود که حرف ما را بشنود و بمحتوای آن بی برد و یا سوالات ما را پاسخ گوید .

تصور میکردم او بخاطر اشتباهی که مرتکب گردیده اینهمه در بوتة رنج و عذاب میگذارد و در آتش ندامت و پیشیمانی میسوزد ، اما بعد از آنکه شبی را با وی سپری کردم و بیشتر در اعماق وضع او نفوذ نمودم ، باین امر پی بردم که او دريك دو راهی مهبیی قرار گرفته است . چون به عقب مینگرد عشقی بر باد رفته نظرش را بسوی خود میکشاند و چون بجلو مینگرد پرتگاهی مهبیب در برابر خویش می بیند .. آرزو میکند تا اگر بتواند بعقب برگردد و بدان جایگاهی که عشق است و محبت خویشتن را رسا ندوبا آنچه از خوشبختی و یا بدبختی درانتظارش باشد مواجه گردد ، اما او بدون اراده بجلو رانده میشود و بسویی که ترس و دلهره ، یاس و ناکامی براو سایه می افکنند گام برمیدارد

گام برمیدارد اما نمیتواند کوچکترین مقاومت نشان دهد و کمترین مخالفت ابراز نماید .

آه این چه نیروی مرموزی است که بر روح انسان چهره میگردد و شخصیت او را محو و نابود میسازد ، این نیروی بیکیه بنام حیا ، ورعایت عرف و عنعنه یادش میکنند ! ...

من بخواهرم دروغ میگویم و آنچه را که خود از آن نفرت دارم برایش می آرایم ، اما او به احدی دروغ نمیگوید و نسبت به آنچه می شنود هیچگونه اعتنائی نشان نمیدهد و بدون آنکه خویشتن را فریب دهد عنان اختیار بدست سرنوشت سپرده و باین اعتقاد رسیده است که بعد از ترک شهر بر اساس فیصله مادرمان که بدون چون و چرا مورد قبول مان واقع گردید ، دیگر بهترین لحظات زندگی خویش را از دست داده است .

مگر او از که میترسید ؟ و این هراس کشندای که علایم آن گاه گاه بر چهره اش هویدا میگردد و گاهی بالرزه شدیدی سراسر وجودش را تکان میدهد چیست ؟

این درست است که سفر ما بسوی غرب ملال انگیز و پراز یاس و تاثر است و قلب انسان را جریحه دار میسازد و در آتش رنج میسوزاند ، اما به هیچ صورت ترس آور و دهشت انگیز نیست و هرگز این لرزش های ناگهانی را در وجود انسان بر می انگیزد ...

نه : او اشتباه نکرده بود .. و این ترس وصف ناپذیر او مبالغه آمیز نبود .. او به چیزی پی برده بود که من نتوانسته بودم . و حوا دلی پیش بینی میکرد که من نتوانسته بودم پیش بینی نمایم .

(باقیدارد)

# ژیلیت

کارهایم همینطور است! زنکه!  
در حالیکه سگرت جدید را روشن  
میکرد رفته و کنار پنجره نشست  
مهتاب یک اندازه کبود و در عین زمان  
از دو طرف یک اندازه فشار داده  
شده و شکل بیضوی را بخود گرفته  
بود. درست مثل یک چشم.  
سوتیر یک غم بزرگ روحی را  
متحمل میشد. او بازنش کرا مفیل  
خیلی موضوعات را حل و فصل  
نکرده بود. و دایما اختلاف نظر  
بین آنها موجود بود کرا مفیل او را  
احساس کرده نتوانسته و راجع به

# باید

خوبی فامیل هیچ فکری نمی کرد  
بخصوص راجع به پسران خود  
که حالا در گرمی شهر صوفیه  
مشغول تحصیل اند. هیچ فکر  
درست و اساسی نمی کرد:  
سو تیر باز هم بلند شده و شروع  
به قدم زدن نمود انسان خیال میکرد  
اطاق را اندازه گیری میکند. از  
گلدان لیمو تا جای تلویزیون هفت  
قدم و نیم فاصله بود. سو تیر  
شخص خورد جثه است و بوت نمبر  
۳۷ بپا میکند.

عین فاصله را کرا مفیل شاید با  
پنج قدم طی کند. ولی کرا مفیل  
عموما از فارم خسته بر می گردد  
و دیگر حوصله قدم زدن را به داخل  
اطاق ندارد. او یک زن دلسوز است  
رجله «لاده» را عموما مطالعه میکند  
و غذاها تند و تیز را خیلی دوست  
دارد. بعد از آنکه از کار برگشت در  
حویلی کنار گل های خود می نشیند  
نفس زنان با نیچکه می خورد...  
(با نیچکه یک نوع گلچه شور که در  
بین آن پنیر و حتی بعضا پالک می  
گذارند و از خمیر ورق ورق شده  
ساخته میشود لذت خوبی دارد.  
مترجم آنرا خیلی دوست داشت.)

تاریکی همه جا را فرا گرفته است.  
هوا گرم و ملایم و مهتاب بین  
قطعات پراکنده ابر شنا میکند و منظره  
شاعرانه ای بوجود آورده است.  
سو تیر خواب نکرده است.  
نزدیک پنجره ایستاده سگرت میکشد  
و از پنجره همان مهتاب شاعرانه را  
تماشا میکند. آسمان با آنهمه  
زیبایی که ابر هادران منظره عجیبی  
رسم نموده بودند و درخت ناک کج  
و ستاره های مختلف همه او را بخود  
جلب می کردند. دفعتا به آواز بلند  
گفت:

بلی! ... کیهان ... فضای  
لابتناهی ...  
در بستری که نزدیک دیوار قرار  
داشت کرا مفیل خوابیده بود. بلی  
خوابیده بود و یک نواخت تنفسی  
میکرد و از شدت تنفسی او پرده های  
نازک کلکین می لرزید.

کرا مفیل یک زن بزرگ و جسیم  
است. در محله حتی در همان قریه  
جوره ندارد. در فارم و قتیکه او  
حتی پای پیاده میرود مردم میگویند  
او به همراهی موتر خود روان است.  
سوتیر کیهان و ستارگان را بحال  
شان گذاشته بداخل خانه مشغول  
قدم زدن شد. از نزدیک تلویزیون  
تا گلدان بزرگ درخت لیمو میرفت  
و برمی گشت. بعد به دیوار سفید  
تکیه داد درین حالت بیک تابلوی  
نقاشی ذغالی شباهت پیدا کرده  
بود. یک قیافه سیاه، کوچک و خشک  
بطرف کرا مفیل دیده آهی کشید و  
یک بار گفت:

## فانتیزی

سوتیر هنوز هم در بین اطاق قدم  
می زند و یک سو تفاهت هم بین او  
و زنش خیلی او را رنج میدهد زیرا  
در غیر آن یک مفاد بزرگ در انتظار  
اوست. سوتیر دایما به این فکر  
میکند که روزی پول زیادی بدست  
آرد. و آنرا یک موتر ماسکویچ  
بخرد... بعد فکر می کرد و با  
خود می گفت:

... یاسکویچ... خوب موترک  
است. به همراهی چهار چراغ،  
راديو... زبان پینو شاید تنگ  
شود... پینو به حیث فرو شنده در  
مغازة آلات آهنی کار میکند... یک  
موتر ز پورو تر ینسه دارد. و تمام  
روز آنرا در مقابل خانه خود می شوید  
... پینواز معامله ای فایده  
کرد... مثلا به همراهی تیل خاک

# زن نداشته

زیرا تمام قریه ما بخاری تیل خاکی  
دارند و پینو تیل خاک فروشی را  
پیشه ساخت. دو بیلر بیست لیتره  
می گرفت و لی هیچ گاه آنرا تا آخر  
همانطور پرسو دا نمی کرد. و اینه  
دگه... اینجا نیم لیتر و آنجا نیم  
لیتر... بالاخره یک لیتر مکمل  
میشود. و یک لیتر تیل خاک ده  
ستوتیک قیمت دارد. اینجا ده  
ستو تینک... آنجا ده ستوتینک...  
اینه دگه یک لیوا... نی... این  
دگه استادی نیست بلکه یک دزدی  
است... موتر ز پورو ژیتسه خرید  
ولی و جدان خود را فروخت...  
دزدی هر کس میتواند بکند...  
ولی مفاد بزرگ هیچ کس نمی تواند  
بکند... مفاد بزرگ استادی  
میخواهد... استعداد میخواهد  
نیوغ میخواهد... عینا به مثل  
ژیلیت... همان ژیلیت که پاکسی  
های ریش پا ستو ریزه شده نقره را  
به میان آورد و نصف فابریکه های  
تیغ ریش را در اروپا و جهان شکست  
داد. این یک مفاد بزرگ و موفقیت  
بی نظیر است. مردانیکه ریش خود  
را می تراشند خوش هستند و هم  
خود ژیلیت خوش است...  
آنها گل کشت نموده و بدون کدام  
فایده زمین را بند انداخته است. یک  
بار سوتیر خواست همراهی او درین  
باره دوستانه صحبت کند. برایش  
گفت:  
این گلها ی لاله به چه دردی  
خورد؟ ... آیا از آنها سوپ درست  
میشود؟ ... مشروب از آن تیار  
میشود... چرا گل کاشتی...?  
ولی کرا مفیل به لجاجت تمام  
جواب داد:  
همین طور! به آنها ضرورت  
دارم.  
اما آخر چرا... بخاطر  
چی؟  
فقط همین طور... آنها را  
دوست دارم... چون خیلی مقبول  
هستند...  
اوه خدایا... زن دیوانه!  
آخر در شهر گل های پلاستیکی  
میفروشدند. خیلی قشنگ و زیبا...  
فقط لازم است یگان و قوت خاک های  
آن را پاک کنی...

# باید

زیرا تمام قریه ما بخاری تیل خاکی  
دارند و پینو تیل خاک فروشی را  
پیشه ساخت. دو بیلر بیست لیتره  
می گرفت و لی هیچ گاه آنرا تا آخر  
همانطور پرسو دا نمی کرد. و اینه  
دگه... اینجا نیم لیتر و آنجا نیم  
لیتر... بالاخره یک لیتر مکمل  
میشود. و یک لیتر تیل خاک ده  
ستوتیک قیمت دارد. اینجا ده  
ستو تینک... آنجا ده ستوتینک...  
اینه دگه یک لیوا... نی... این  
دگه استادی نیست بلکه یک دزدی  
است... موتر ز پورو ژیتسه خرید  
ولی و جدان خود را فروخت...  
دزدی هر کس میتواند بکند...  
ولی مفاد بزرگ هیچ کس نمی تواند  
بکند... مفاد بزرگ استادی  
میخواهد... استعداد میخواهد  
نیوغ میخواهد... عینا به مثل  
ژیلیت... همان ژیلیت که پاکسی  
های ریش پا ستو ریزه شده نقره را  
به میان آورد و نصف فابریکه های  
تیغ ریش را در اروپا و جهان شکست  
داد. این یک مفاد بزرگ و موفقیت  
بی نظیر است. مردانیکه ریش خود  
را می تراشند خوش هستند و هم  
خود ژیلیت خوش است...  
آنها گل کشت نموده و بدون کدام  
فایده زمین را بند انداخته است. یک  
بار سوتیر خواست همراهی او درین  
باره دوستانه صحبت کند. برایش  
گفت:  
این گلها ی لاله به چه دردی  
خورد؟ ... آیا از آنها سوپ درست  
میشود؟ ... مشروب از آن تیار  
میشود... چرا گل کاشتی...?  
ولی کرا مفیل به لجاجت تمام  
جواب داد:  
همین طور! به آنها ضرورت  
دارم.  
اما آخر چرا... بخاطر  
چی؟  
فقط همین طور... آنها را  
دوست دارم... چون خیلی مقبول  
هستند...  
اوه خدایا... زن دیوانه!  
آخر در شهر گل های پلاستیکی  
میفروشدند. خیلی قشنگ و زیبا...  
فقط لازم است یگان و قوت خاک های  
آن را پاک کنی...



من آنها را نمی خواهم . . آنها گل های مرده است و من گل زنده کار دارم . .  
 چه فرق میکند ؟ آخر مثل اصل آن است . . .  
 بصورت عموم این زن چون اهل ورچا نسکی است خیلی لجوج است . . . خیلی کارها را ناهمیده و به لچ دیگران انجام میدهد .  
 سو تیر باز هم بطرف مهتاب بزرگ و نسبتا کم رنگ نگاه میکند درخت ناک کج را می بیند ، قمرهای مصنوعی و بشقاب های پرند ، بعد بطرف کرانفیل متوجه میشود . خیلی بزرگ و وزمین است . دستش از بستر بطرف زمین آویزان است و پرده از شدت تنفس او می لرزد .  
 دفعتا مفکوره ای در مغز سو تیر چرخ می زند . به آواز بلند بخود میگوید :  
 بلی فقط همین یک چاره موجود است .  
 با ترش رویی سو خسته سگرت خود را در خاکستر دانی فشار میدهد . بعد از آن بلند شده با پا های برهنه در حالیکه فقط یک نیکر بتن دارد به حویلی می بر آید . کج بیل را گرفته در بین گل داخل میشود . درین لحظه او به این فکر میکند و میگوید :

فقط همین قدر که بیدار نشود . .  
 و یا به بیرون نبر آید . بیل را بکار انداخت با نیکر و زیر پیراهنی سفید در آنشب به شبج و ارواح خبیثه شباهت پیدا کرده بود . گلبا یکی بعد دیگری بقتل می رسیدند مهتاب از بین ابرها بیرون نمی لغزید و اطراف و با گوشه های مهتاب روشن تر بنظر می رسید عینا به مثل لبه های تیغ های «ژیلت» .  
 سو تی . .  
 این صدای ز نش بود که او را صدا می زد و او را بجایش خشک کرده بود .  
 سو تیر بجایش میخکوب شده و شباهت به مجسمه داشت که از کج ساخته شده باشد و خیلی به مشکل تنفس میکرد .  
 سو تی ! چه میکنی ؟ . . .  
 هیچ ! فقط . . . درین جا . . .  
 گل ها . . . چی ؟

در حالیکه این سخنان بی ربط اردهاننش می برآمد عرق سردی از پیشانی اش جاری بود عینا مثل آرتیست فلم های پولیسی که در کدام جایی گیر مانده باشد و پولیس در چند قدمی او واقع باشد . باز هم ادامه داد :  
 آن دگه . . . فیصله کرده بودیم که . . . همه جا را پیاز بکاریم . . .  
 وای . . .  
 کدام پیاز را فیصله کردیم . . .  
 هیچ کدام فیصله درین باره نکردیم . . .  
 سو تیر از کارش دست بر داشت زیرا از کلکین قیافه ز نشی رادید که عملیات تخریب کارانه او را می بیند . سو تیر میخواست چیخ بزند و لسی اما سو تیر او را زن نه بلکه در آن صدایش بیرون نشد به آهستگی

سو تیر به عقب می رفت ، کرانفیل خاموش شد اما خیلی بشدت و به آواز بلند تنفس میکرد . شباهت به لوکو موتیف بخار داشت . گفت !  
 لبسرتین برای مهمی خری ؟  
 تکه برای پیراهن ، گل های پلاستیکی . . .  
 بطرف کرد ها رفت . کدام فکر خطرناکی کرده و این فکر او را سو تیر نیز درک نموده به آهستگی می گفت :  
 فقط غالمغال نکن . . . فهمیدی . . .  
 خواهش میکنم . . . کاری نکن که . . .  
 کرانفیل درین وقت یک بیل در دست داشت و بجان پیازها افتاد ، سو تیر میخواست چیخ بزند و لسی اما سو تیر او را زن نه بلکه در آن صدایش بیرون نشد به آهستگی



لحظه فیل تصور میکرد . . . دردش گفت . . . و قتیکه با هم از دواج کردیم چقدر خورد جثه بود . . .  
 کرانفیل دفعتا چنان چیخ زد که مانده بود تمام قریه از خواب بیدار شود .  
 اوه خدای من ! گل هایم اواخ . . .  
 چه کردی . . . ؟  
 واز شنیدن این چیخ سو تیر چشمانش را مثل طفلی که منتظر سیلی خوردن باشد بسته کرد . و بعد چون دید سیلی محکمی برویش اصابت نکرد گفت :  
 ایشت : غالمغال نکن . برای اینکه همسایه ها بیدار میشوند . گلبا ! بسیار مهم نیست .  
 برایت گل های پلاستیکی می خرم !  
 برایت لب سرین می خرم . . .  
 همچنان تکه برای پیراهن ! تنهها غالمغال نکن . . .  
 کرانفیل به آهستگی از پله ها پائین آمده و

گفت :  
 وای پیاز ها رفت پشت کار شان . . . هوش کنی که پیاز ها را خراب کنی من قهر میشوم اینرا خوب باید بدانی . . .  
 کرانفیل بایک صدای آرام جواب داد .  
 چیخ نزن . . . همسایه ها بیدار میشوند . . .  
 بیل را بکار انداخت . . . درست مانند یک بولدوزر ! سو تیر به تضرع می گفت :  
 کرانفیل جان . . . کرانفیل قند . . . کرانفیلک عزیزم . . . خوبی ندارد . . . تو این کار را بصورت ارادی میکنی ؟ هله دگه یک اندازه متین شو ! اوه کرانفیل جان ! در حالیکه این سخنان را می زد در پهلوی کرانفیل قرار داشت و گوشش میکرد اگر بتواند دست او را حکم

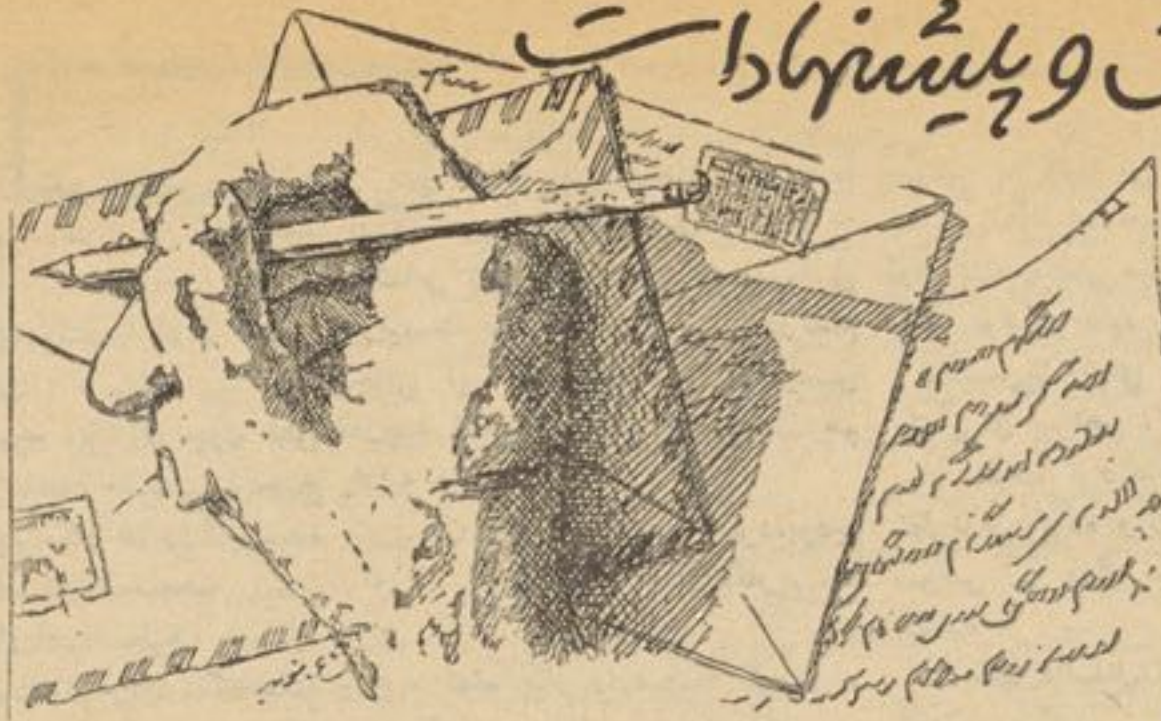
بگیرد و لسی کرانفیل متین نشده و برعکس به هیجان آمده بود . به تدریج کرد های پیاز به خرابه تبدیل میشد بعد از مدتی از همان پیاز های اولی اثری نماند . و زمینش قلبه شد .  
 کرانفیلو . . . او چوچه فیل . . .  
 تو زندگی مرا سیاه ساختی . . .  
 ولی بعد از مدتی سو تیر به فکر افتاده یک اندازه تسکین شد . نزدیک درخت ناک کج رفته و سگرتی روشن کرد . قیافه او خیالی متین بود خیلی زیاد به عکس های پاسپورت شباهت داشت .

او مثل اینکه بر فراز ابرها پرواز میکرد با خود گفت :  
 ژیلت حتما یا زن خود را طلاق داده و یا زنش مرده و یا هم امکان دارد هیچ وقت از دواج نکرده باشد . به هر صورت ژیلت با این موفقیت خود حتما باید زن نداشته باشد ، مرد زن دار برای در آمد بزرگ ساخته نشده . . . این چیز واضح است . از بس عصبی بود کم بود سگرت را بچود و کرانفیل هنوز هم یگان بته پیازی را که مانده بود سر وزیر میکرد بعد از آن بیل را دور انداخته و از کرد بیرون بر آمد و روی پله های زینه نشست . او نفس نفس می زد چشمانش پر از اشک بود سو تیر درین وقت فکر می کرد و در دل می گفت :  
 اینه فیل را ببین که حالا دگه گریه هم میکند .

سو تیر رفته پهلوی او نشست . زیرا از یک طرف دلش بحال او می سوخت و از طرف دیگر اگر زورش می رسید او را شاید شدیدا جزا می داد .  
 هر دو نشستند بودند . شب گرم و مهتابی بود ، معلوم دار که آسمان هم پر از ستارگان ، قمر های مصنوعی و بشقاب های پرنده بود .  
 پایان .

**ترجمه: زلمی نورانی**

# نظرات و پیشنهادات



★  
ایستقامتی  
★  
اصلاحی  
★  
انتقادی

## از هیاهوی بی مورد هو تلیهای شهر جلال آباد جلوگیری شود

### چرا فابریکه قند جلال آباد ترمیم نمیشود؟

چندی پیش که خودم بعد از اخذ رخصتی زمستانی می خواستم که بافا میل خود یکجا برای سپری کردن ایام تعطیل به جلال آباد بروم . در جلال آباد بعد از گذشت چند روزی که خیلی به خوشی سپری شد ناگهان همین خوشی و سرور ما به غم و اندوه مبدل گردید . وقتیکه می خواستیم دو باره بطرف کابل و هسپار شویم چون موتر ماتیل کم داشت خواستیم از تانک تیل بگیریم همینکه در محوطه تانک رسیدیم یک عمارت بزرگ که شبیه فابریکه هابود تو چه مرا بخود جلب نمود اما متاسفانه چون به آن شهر آنقدر

بلدیت نداشتیم از نفر موطف همانجا پرسیدیم این عمارت که به عقب تانک واقع است کجا است وی بعد از

شاید اکثر خوانندگان محترم یا خود شهر جلال آباد رادیده باشند و یا از هیاهوی که در فصل زمستان درین شهر بر پا میشود چیزی شنیده باشند حالاکه اینجانپ نوشته کننده مضمون شاهد اینهمه هیاهوشهر مذکور میباشم در باره زیبایی بعضی باغها پارکها ، فارم ها و تلهای چیزی نمی نویسم زیرا شاید اکثر خواننده گان آنرا بچشم سرمشاهده کرده باشند پس توصیف آن چندان خوش آیند نخواهد بود اما همینقدر میگویم که بعضی اشخاص نسبت به همه آن بی اعتنا هستند . ولی شهر زیبا جلال آباد که در فصل زمستان اکثر وطنداران غرض تفریح به آن جامیروند بعضی نواقص هم دارد مثلا رفتار بعضی هوتلیان و کبابیها در مقابل همه ناخنجار بوده قابل اصلاح و ترتیب صحیحی میباشد . طور مثال زما نیکه از طرف روز

عقرب ساعت ۱۱ ونیم بجهت اوز طرف شام به ۵ ونیم نزد یکتر شده میرود در شهر غالمقال های د لخرایش شاگردان هو تلهای و سما وار چیها

وکیابی ها و بلند نمودن رادیو گرام ها ، تاپ ریکارد ها که به آهنگ های خارجی خصوصا هندی مجهز میباشد شروع میشود که به اعصاب همشریان تاثیر خیلی نامناسب می نماید حتی دیده میشود که شاگردان به شیلان های بی مورد و صد اگر دن همشریان تاثیر خیلی نامناسب و این وضع آنها خیلی خجالت آور میباشد .

### با احترام

محمد عظیم آبرو مند متعلم صنف نهم لیسه نجات .

### فروشگاههای بزرگ از طرق کریدت با مردم کمک کنند

از سایر فرو شگاه ها مخصوصا فرو شگاه بزرگ افغان این توقع را دارند که ماروی این اصل تقریبا آرای عامه را در مورد به این مجله بنشر رسانیدیم تا سایر فروشگاه ها هادرین زمینه اقدامی بعمل خواهند آورد .

معامله نمایند ، این امر هم به مفاد خود فرو شگاه تمام خواهد شد وهم سهولتی برای مردم ما ایجاد خواهد کردید .

قسمیکه مطالعه میشود یکعده زیاد مردم ما مخصوصا مامورین دولت

ولوازم خانه احساس مینمایند اما باتا سف که قدرت خرید آن را در مقابل پرداخت پول نقد بصورت یکبارگی ندارند .

ولی هرگاه فروشگاه ها مانند فروشگاه های سایر ممالک از طریق کریدت با مردم خاصه طبقه مامورین

در همه فرو شگاه ها مخصوصا فرو شگاه بزرگ افغان اکثر وسایل ولوازم ضروری که خانواده ها به آن احتیاج دارند سراغ شده میتواند اما صرف یکعده مردم ما قدرت خرید اینگونه وسایل را ندارند و عده کثیر دیگر مخصوصا طبقه مامورین در حالیکه ضرورت مبرم به وسایل



# مادران امروز

جاء پنهان شده ام .  
مادرم بحیث مادر کلان عقیده دارد  
که این اطفال همه ضرورت به تعویذ  
دارند و از آن سبب نزد فالبین هارفته  
باصطلاح خودش روی طالع او را می  
بیند و از فالبین با پرداخت يك مبلغ  
پول تعویذ می گیرد.  
من هر قدر از خانم خوا هم می  
کنم که رویه اش را تغییر دهد وی با  
دلایل غیر منطقی خودش میخواهد  
مرا قانع سازد که گناهی ندارد  
و تماما گناه آن ازدو طفل بزرگترش  
است .

راست بگویم این رویه خانم سخت مرا  
به تشویش می اندازد دو متاثر میسازد  
تاثرم بیشتر در این است که آیا  
آینده این دو طفل چه خواهد شد زیرا  
تا اندازه که من می دانم و مطالعه دارم  
آینده خطرناکی در انتظار آنها است.  
از شما خواهش می کنم این نامه ام را  
نشر کنید و نظر خود را نیز بنویسید  
که با این رویه خانم چه کنم ؟  
**محمد عثمان از میوند وات :**

**بناغلی محمد عثمان از میوندوات!**  
نوشته تانرا نظر به خوا همش تان  
بجای رسا نیدیم . ما هم باشما باین  
عقیده می باشیم که اگر رویه خانم  
تان در باره اطفالش تغییر نکند حتما  
آینده خطرناکی متوجه آنها خواهد  
بود .

کار را می کردیم تا ما را دوست داشته  
باشندو ...  
وقتی از موضوع خبر شستم  
خواستم ما نند همیشه مادرش را  
توصیه کنم تا ازین رویه يك جانبه  
خویش صرف نظر نموده و رویه  
خویش را در برابر همه شان یکسان  
سازد . ولی خانم بمجرد شنیدن  
این موضوع با عصبانیت کامل هر دو  
طفل را زیر لگ و کوب قرار داده و آنها  
تهدید نمود دو شبانه روز  
آنها را در حالیکه گناه خود را  
نمیدانستند از تفریح و غذا محروم  
ساخت و نتیجه این شد که یکی  
مریض شد و مدتی به بستر افتادگر  
چه بعد از مدتی صحت یاب شد اما يك  
حالت غیر نورمال در آن بمشاهده  
می رسد مثلا روزها بدون اینکه به  
بازی و ساعت تیری مانند اطفال  
همسال خود بپردازد بحالت متفکر  
و متاثر درگو شه می نشیند و شب  
ها از جایش برخاسته در گو شه  
خانه نشسته آهسته آهسته گریه  
می کند و یا اینکه در همان نیمه شب  
بروی جوی برآمده در کنج حویلی  
بخواب رفته وقتی خبر می شوم و او را  
بخانه می آورم باز هم بگریه میشود و می  
گوید مرا می کشند ازین سبب این

مدت ۷ سال است که ازدواج کرده  
ام در همین مدت راست بگویم زنم گمی  
بر من تلخ می گذرد . خانم با وجودیکه  
تعلیمیافته و ما مورد و لت است اما  
باز هم عقاید پوچ و خرافاتی دارد.  
صاحب سه طفل استیم طفل کوچک  
ما که سه ساله است نزد مادرش از  
دو طفل دیگر در هر چیز برتری خاصی  
دارد و این کار باعث درد سرد هائی  
برایما شده است .  
خانم نظر به علاقه بیشتری که  
به طفل کوچکش دارد او را در مقابل  
دیگر اطفال آنقدر ناز می دهد که باعث  
حسد دیگر اطفال می شود و آنها  
یکنوع بد بینی در مقابل برادر خورد  
خود پیدا کرده اند . و با وجودیکه  
هنوز کوچک استند حرکاتی در مقابل  
مادر شان و برادر کوچک شان از آنها  
سرمی زند که بعضا خطراتی را نزدیک  
است تو لید نماید . مثلا یکروز  
این دو طفل به فکر کوه کانه شان  
تصمیم گرفته بودند که برادر کوچک  
شانرا بقتل برسانند و تصافا مادرم  
که با ما یکجا زندگی دارد از موضوع  
خبر شده بود .  
وقتی علت را پرسیده بود ابتدا  
گریه و ناله کرده بودند و بالاخره  
گفته بودند مادرم ما را بخاطر او  
دوست ندارد ازین نسبت ما این

فت  
های  
رزه  
آن  
نده  
ست  
مت  
از  
ی  
ند  
ل  
ه  
زه  
د.  
ف  
س  
قع  
بیا  
ه  
د

# باز در غمگین



فانتزی

ترجمه: نورانی

## مرغابی غمگین

مرغابی سفید و غمگین بود. به برف کوچ شباهت داشت. در بین حویلی تاو بالا گردش می کرد و دایما خاموش بود. ما او را تماشای کردیم و باخود می گفتیم که زمان چقدر تغییر کرده و حالا حتی مرغابی غمگین است او در بین حویلی گردش می کرد و وقتیکه به چشمان او نظرمی انداختیم غم و اندوهی را مشاهده می کردیم که از دیدن آن ماهم غمگین می شدیم با وجودیکه او یک مرغابی بود ولی مابه صفت انسان باید یک کاری را انجام می دادیم. ولی هیچ کس نمی دانست که چه چیزی ضرورت است که از نداشتن آن مرغابی رنج می برد وقتیکه از کار بر می گشتیم می پرسیدیم: چطور شد...؟ هنوز هم غمگین است...؟

بلی هنوز هم غمگین است. تمام روز بطرف ابرها نگاه می کرد و خاموش بود. این ابرها چه دارند که مرغابی مابطرف آنها از صبح تا شام نگاه



بنون شرح

میکنند. جای تعجب است. مرغابی سنجیبی است. رفته که او را ببینیم او زیر درخت گیلاس ایستاده بود و بطرف ما خموشانه می دید ما پرسیدیم: چطور هستی مرغابی جان قندو نبات...؟

او هیچ جواب نمی داد مدتی بطرف چشمان او دیدیم از دیدن چشمان غمگین او مانیز متأثر شدیم او را قدری نوازش کردیم و باخود گفتیم:

چه مرغابی روشن فکر...؟ شاید از مرغابی های جوان آزرده شده باشد و حالا از اجتماع متأثر است. شوخی که شوخی بود ولی مرغابی هر روز از غم زیاد چرت میزد و روز بروز لاغر شده میرفت. مانمی توانستیم هیچ کس را به این حال بگذاریم حتی مرغابی را!

یکی میگفت: شاید دوست دارد که دایما به ابرها نگاه کند. قبول کردیم و فیصله نمودیم که هر وقت آسمان ابر باشد او را بیرون ببریم تا خوب ابرها را مشاهده کند و تنها غمگین نباشد. یکنفر دیگر نظریه داد که شاید دلش میخواست آبیازی کند دیگری گفت که چنین مرغابی ها وقت غمگین می باشد که تنها زندگی کنند تنهایی را تحمل کرده نمی تواند ما خیلی مسئله را جدی گرفته بودیم و فکرمی کردیم که مرغابی از کدام چیز متأثر است از همین سبب اقدامات جدی نمودیم. او را به وقتیکه ابرها در حرکت

می بود بیرون میکشیدیم او بطرف ابرها می دید و باز هم مثل سابق غمگین بود. یک تشت بزرگ را پر از آب کردیم و او را در بین آب گذاشتیم ناآب بازی کند. او آب بازی کرد و بر های خود را تکان داد و با چشمان سرخ خود بطرف ما دیده و باز هم زیر درخت گیلاس رفت زیرا دایما در همان جا ایستاد میشد. و برای اینکه او را مشغول ساخته بتوا نیم واژه هایی شبیه آواز مرغابی میکشیدیم حتما آواز ما شباهت زیاد به آواز مرغابی نداشت زیرا او حتی چار طرف خود را هم نگاه نکرد. بعد از آن یک مرغابی دیگر خریدیم. باز هم مرغابی سفید از جنس دو ناپرن. آنرا نزد مرغابی آورديم. او مرغابی دو ناپرن را دیده و یک بار نور آن چرخ زد. باز هم زیر درخت گیلاس رفته و ابرها را تماشا می کرد.

درین وقت یک نفر دیگر از جمعیت ما پیشنهاد کرده گفت: بیایید برای او موزیک و ترانه های مسرت بخش بشنوا نیم! زیرا مرغابی ها بعضا خلاف انتظار موزیک دوست می باشند شاید بدین ترتیب او خوشحال شود. این پیشنهاد را نیز عملی کردیم و آنهم یک مرتبه ای بلکه چندین بار در روز! یک گراموفون را در نزدیک پنجره گذاشتیم و موزیک سرود را گذاشتیم. او خموشانه گوش می داد سرش را شور می داد و چشمان سرخ و غمگین او متفکرانه جلایش یافت.

خلاصه چه کاری بسو دکه نکردیم بخاطر اینکه غمگین نباشد ولی او هیچ تغییر نمی کرد. در زیر درخت گیلاس ایستاده و غمگین و خموشانه نگاه می کرد چرت می زد، غذا نمی خورد و طوریکه ما می دیدیم و متوجه شده بودیم روز بروز لاغر شده می رفت و ما این موضوع را تحمل کرده نمی توانستیم زیرا عنقریب سال نوی آمدنی بود و درین جشن بزرگ همه خوشحال هستند و از خوشی آواز می خوانند و هیچ غمگین نمی باشند و در عین زمان چرت هم نمی زنند.

سال نو آمد و رفت. و از همان وقت به بعد ماهم غمگین و خاموش هستیم گا می بیرون میرویم. به ابرها نگاه می کنیم چرت می زنیم مخصوصا وقتیکه تنها باشیم و تنها می را هم تحمل کرده نمی توانیم و مردم دو ناپرن نمی توانند از غم و غصه مابکا هند بعضی اوقات موزیک سرود را می شنویم ولی ما را خوش ساخته نمی تواند.

نمی دانیم که چرا اینطور شدیم بعضا میگویند که بخاطر خزان است و دیگری برای ما میگوید از سبب بهار است و شاید از سبب آب و هوا باشد و شاید این غم ما از سبب مرغابی باشد و ما هنوز هم او را بخاطر داریم او دایما به همراهی ماست در وجود همه جا گرفته است.

من اکثرا خاموش و غمگین هستم هیچ گاه تنهایی را تحمل کرده نمی توانم و یگان شخص از دو ناپرن غم مرا هنوز شدید تر می سازد از همه زیاد تر گردش ابرها و اشکالی که در آسمان بوجود می آورد خوش می آید.

و شاید این هم برای این بود که قلب مرغابی حصه من رسیده بود.

پایان

# آدم های معروف و گپ های خنده دار

آمپیر فز یکدان معروف به هوش  
 پرکی معروف بود ، يك روز موقعی  
 که از خانه خارج میشد روی در لوجه  
 ای بخت که روی آن نوشته شده  
 بود:  
 من خانه نیستم .

اتفاقا بعد از ساعتی خودش  
 دوباره برگشت و قتیکه لوحه را دید  
 باخود گفت :  
 من خانه نیستم .. بهتر است مردم گریان است .  
 پسانتر بیایم تادرخانه با شم  
 فرستنده : گل احمد

چارلی چاپلین هنرمند نا بغه  
 سینما گفته است :  
 -بزرگترین افتخار من خندانیدن  
 مردم گریان است .  
 فرستنده : گل احمد

توماس جفرسن رئیس جمهور د  
 سابق امریکا گفته است :  
 آدم بیسواد بهتر از با سواد است  
 که معلوم ماتش از روی روز نامه باشد.  
 ...

## نکته نکته

افکار انسان مانند پراشوت  
 است ، اگر به موقع باز نشود بند  
 میخورد .  
 ...

تاسف خورد ناز روزی شروع  
 میشود که موهای آدم روبه سپیدی  
 میرود .  
 ...

نویسنده ای که از نوشته های  
 تعریف میکند ، مانند ماری است که  
 از زیبا بی اطفالش صحبت میکند.  
 ...

اگر میخواهید با موضوعی  
 آشنا بی پیدا کنید ، در باره اش  
 کتاب بنویسید .  
 فرستنده : نعیم یوسفزی



زن: بی عزیزم اوزن وشو هر  
 جوان چقدر باهم صمیمی هستند و  
 حرف های عاشقانه بهم میگویند



اوهو ... برآستی کانسرو بسیار تازه بوده

## تاسف کودکانه

مفتش از يك بچه خرد سال درصنف پرسید :  
 - دو جمع دوچند میشود ؟

- چهار  
 - آفرین ... پس این چهار دانه شیرینی را بگیر جایزه ات است.  
 پرسرک بعد از اینکه شرینی هارا گرفت در دلش گفت :  
 - کاش میگفتم دو جمع دو سوس میشود .  
 ...

## علت تائر فیلبان

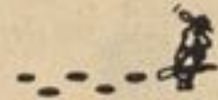
مردی بدین یکی از دوستانش که در سیرک فیلبان بود رفت ، اما او را  
 خیلی غصه دار و اندو هگین دید ، پرسید :  
 - چرا اینقدر جگر خون هستی ؟  
 - امروز فیل بزرگ مرده  
 - عجب بخاطر فیل غصه داری ؟ ..  
 - حتما فیل مذکور را بسیار دوست داشتی .  
 - نه موضوع ازینقرار است که طبق مقررات سیرک باید قبر فیل  
 را من بکنم .  
 فرستنده : فهیمه رشید

معلم :- بگو احمد ... کی بهار میشود ؟  
 شاگرد : صاحب اول بهار .

اولی وقتیکه در بحر شنا  
 میکردم بایک سو سمار مواجه شدم .  
 دومی : چطور از چنگ آن نجات  
 یافتی ؟  
 اولی : ساده و آسان ... آنقدر  
 سرش را زیر آب گرفتم که از خفگی  
 مرد .  
 ...

شخصی از یکنفر پرسید :  
 - بیخشید سواد رابه «س» نوشته  
 کنم خو بست یا به «ص»  
 وی جواب داد:  
 - این دیگر بسته به سواد خود  
 تان است .  
 ...

معلمی روبه پدریکی از شاگردانش  
 کرده گفت :  
 - آقا ... بالای پسر تان کوشش  
 کنید ... خیلی ضعیف است .  
 پدر شاگرد جواب داد :  
 - فرق نمیکند ... او را پیش دکتر  
 می برم و دوا قوت برایش میگیرم  
 در ضمن به سپورت تشویق میکنم .



بدون شرح

شماره ۴۵

# گورنور بپاک مردم



فکاهی... انتقادی... اجتماعی... فکاهی... انتقادی... اجتماعی...

## لوژ پائین یعنی چه؟؟؟

### صحنه اول

بالاخره از درك متضرر شدن مردم اداره ای مسئول خواهد بود و این اداره بایست از همین حالا مسئولیت خود را درك و جلو این خود سری را بگیرد و دامنه لوژ پایین بازی را پرچیند.



در حالیکه در سایر ممالک جهان سینما یکی از وسایل تفریح مردم بحساب میرود در کشور ما فعلاً متأسفانه یگانه وسیله تفریح مردم میباشد. زیرا تیاتر حرکت خیلی بطی و سنگ پشتهانه دارد و معلوم نیست که چرا ریاست ثقافت و هنر بر ای دایر کردن نمایشات هنری بصورت سریعتر و وسیعتر موقع نمی یابد. بهرحال چون از دیگر تفریحات هم خبری نیست ناچار می ماند و چند سینمای دولتی و شخصی. اینکه سینما داران و دار ساخته نمیشوند فلم های خوب و آموزنده وارد کنند بجای خود ولی چرا از هر نوع خود سری شان جلو گیری بعمل نمی آید بر خلاف سینما های دولتی در سینما های جدید شخصی شیوه جدیدی میان آمده و آن مساله لوژ پایین؟؟

یکی از دوستانم گفت از بس تقلب زیاد شده من بر همه چیز مشکوک هستم حتی بخودم.

حتی بخودت؟

بلی... هر روز صبح وقتیکه به اداره میروم خود را در آینه نگاه میکنم تا ببینم خودم هستم یا کس دیگر خندیدم و گفتم:

زیاد مبالغه نکن... بگو چرا دفعتا از تقلب حرف زدی؟

کابل شهر موتر های رنگا رنگ و شهر از دحام است. در بین سرویس های شهری و ازدحام موتر های مختلف الشكل و عراده جات ما نند بایسکل، موتر سایکل کراچی اسپر کراچی دستی و غیره که در جاده های تنگ و باریک اکثراً باعث تعارفات ترافیکی میشوند وضع بس های شهری قابل توجه جدی است، آیا روزی خواهد رسید که به این مساله واقعا توجه شود؟

یک لوژ وجود دارد که قیمت تکت آن با نرده افغانی است (بشر طی که بتوانید تکت را از غرفه بخرید!!) و بعد در طبقه پایین هم قسمت زیادی از سالون را لوژ پایین (؟) نسام گذاشته قیمت تکت آنرا همان پانزده افغانی تعیین کرده اند، بعد چند چوکی محدود بنام ده و دوازده افغانی می ماند و بس این مطالب البته برای صاحبان سینما های شخصی نوشته نشده بلکه انتقاد متوجه اداره مسئولی است که مراقبت سینماها را بعهده دارد زیرا سینما داران هم نظور یکه انتقاد را تجرید و روز نامه ها در مورد تشکیل بازار سیاه و سایر موضوعات اهمیت ندادند. این انتقاد را هم که با منافع شان مستقیماً تصادم میکند اهمیتی نمیدهند، ولی

هم این بر تقصیر و هم سایر خوانندگان مجله بدانند و بعد از این انتقاد بیجا نکنند. در سینما های شخصی مانند سینما های دولتی



# وقتی که در انسان انصاف نهاند در نهگ هم شوری نهو، مانده.

## صحنه چهارم

در بین سر ویس دونفر باهم صحبت میکردند. یکی از آنها گفت - فلم سنباد علی بابا واله دین را دیدی؟

آند دیگری گفت: نه چطور بود؟

- خوبش بود... چه صحنه هایی داشت... سه نفر سر قالیچه پرند ده هوا میرفتند. فلم جادو گری داشت... فلم هندی بود... بچه فلم هم سلیم بود هم صحبت اولی گفت: - خلی فلم ایرانی مرغ تخم طلا را ببینی.

- او چطور اس؟

- فوق العاده... او هم قالیچه پرنده داره... اوسانه بابا خارکش اس که یک مرغ پیدا میکنه وای مرغ هر روز یک تخم طلائی میده...

صحبت آنها دوام داشت ولی من در افکار خودم غرق شدم... درین فکر که هنوز هم قصه های جن و پری و دیو و قالیچه پرنده برای ما جالب و قابل قبول است. درین عصری که بشر تا به ماه می برد آنها بصورت واقعی نه ذریعه تخیل و رویا... ما به چه فکر میکنیم و به چه چیزهایی دل خوش می نماییم.



عروس در انتظار رسیدن داماد

- بلی باید شیرین باشد ولی بوره های امروز شیرینی سابق را ندارند. گفتیم: - پس به این حساب و اینطور که روز بروز افکار تقلب کارانه تقویت میشود شاید روزی گوشتی را صرف خندیدیم و گفتیم: - حق الزحمه ها آخر ماه حواله میشود و هنوز به آخر ماه چند روز دیگر مانده.



بدون شرح

کنیم که گوشت نباشد و کچالویی بخوریم که کچالو نباشد گفت: دوستم خندیده گفت: - شاید همینطور باشد. فرض کنیم آخر ماه حق الزحمه ات حواله هم شود آیا پول نوشته ها و تضامیت اینهمه درد بیدرمان ترا دوا خواهد کرد؟

دوست تو یسنده ام آهی کشیده گفت:

- نه... دوا نمیکند...

## صحنه پنجم

لب و روی او هم مانند من کشال بود. زیرا هر دو مفلس بودیم، گفت:

گفت: - بنظر تو نمک باید چگونه باشد؟ - سفید. - نه منظورم طعم آنست. - او البته طعم آن... چیز... خوب شور است دیگر... - یقین داری؟

گفتیم: - این حرف ها چیست، نمک شور است و اگر شور نیست پس نمک نیست. گفت:

- پس گوش کن ناقصه نمکی را که شور نبود برایت بگویم... دیروز خانمی ادعا میکرد که یک مقدار نمک از دکانی خریده و بخانه برده بعد از استفاده فهمیده که نمک مذکور قطعاً شور نیست. گفتیم:

- یعنی نمک نمک نبوده - نخیر نمک نمک نبوده

- پس چه بوده؟

- چه میدانم... حالا نمک بروشان هم متقلب شده اند. شاید سنگ

های سفید را آرد میکند البته منظورم از آرد آرد نیست، یعنی چیزهای دیگری را غیر از نمک میده میکنند و بنام نمک بالای خلق الله میفروشند. گفتیم:

- وای چه بد... اگر نمک را که ارزان ترین چیز است مخلوط کنند و نمک تقلبی بسازند از سایر تقلب کنندگان نباید گله داشت. گفت:

- آیا متوجه بوره هم شده ای؟ گفتیم:

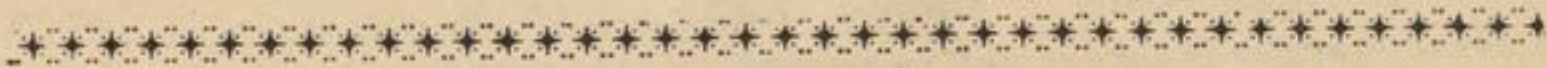
- بوره؟... راست بگویم مدتیست دستم به بوره نمیرسد، ذایقه آنرا تقریباً

فقدان موش کرده ام اگر حافظه ام خراب نشده باشد باید بوره شیرین باشد.

### چه خوش باشد که بعد از انتظاری، نویسنده ای گیرد حق الزحمه اش را

از: ویلیام ساریان  
ترجمه از: غ. زمان سدید

# چرخ شکسته



ماخانه کوچکی در محله خار جی های جاده سانتا کلارا داشتیم ، محله خارجی ها از جمله محلاتی به شمار میرفت که هر کس حق داشت آزادانه حرکت کرده و هر چه دلش میخواست بگوید همه مردم در عرض و طول باغها و خیابا نها بدون کدام قید و شرطی بگردش پرداخته و در باره موضوعات متعدد بحث و مذاکره مینمودند .

در نزدیکی خانه مادر ختان متعدد و بیشماری غرس گردیده و روئیده بود از آن جمله دوی آن در پهلو ی خانه و سه آن در قسمت جلوی خانه به فاصله بسیار نزدیکی واقع گردیده بود . و بر علاوه سه درخت دیگر در قسمت عقبی بر نده واقع شده بود ، از جمله سه درختی که در قسمت عقبی باغ واقع گردیده بود دوی آن درخت شفتالو بود ،

آنها تصادفا روئیده بودند . و ما تصمیم قبلی برای غرس آنها نداشتیم . فقط تخم آن هارا در قسمت عقبی حویلی انداخته بودیم و آنها خود بخودی نمو نموده بودند در یکی از سالها خواهرم ناومی تعداد ازگل های گلابی را از درختان شفتالو جمع آوری نموده و آنها را باخانه آورد و در گلدانی که رنگش سیاه مینمود جای شان داد .

هنگامی که گل های گلابی را در گلدانی سیاه مشا هده نمودیم ناگهان احساسی برای ما پیدا شد که همه شان دارای درخشش عجیب و باور نکردنی اند . گل ها طوری مینمودند که ما هم زنده بودیم و ما عادت داشتیم که درباره آن بخندیم در زمستان بقدر کافی خندیدیم . و برای هفته هایی که از دست شان داده بودیم متاثر و غمگین بودیم ، اما بعد بطور ناگهانی

تمام ما شروع بخنده نمودیم ، تقریبا برای مدت پانزده الی بیست دقیقه خندیدیم و بعد دوباره غمگین و متاثر شدیم این عمل در خشنده بود اما در عین زمان چنین احساس مینمودیم که این عمل باید بسیار تاسف آور و غمناک باشد زیرا این احساس در خود ما وجود داشت که احساس شك ، احساس بیهود گسی ، و احساس غم نمائیم .

در یکی از روزها هنگام ظهر برادرم گریکور در حالیکه شاخه ای از درخت کاکتوس را در دست داشت به خانه آمد ، برایم گفت :

— آیا تو میفهمی که تمام این سرزمین روزی دشت بوده و درخت های کاکتوس در همه جا می روئیده ؟

پرسیدم :  
— مقصدت این است که هیچ کس در این جازندگی نمینمود ؟  
گریکور گفت :

— هیچ کس اما حیوانات و حشرات و چیز های مثل این ( اشاره به شاخه درخت کاکتوس ) .

من درباره قریه خود بدون مردم ، بدون سرکها و خانه ها فکر نمودم و فکر کردم که باید فوق العاده عجیب و غریب باشد .  
گفتم :

— میخواهی بگویی که تمام راه های که به سلیمان ، راه های که به کلویس راه های که به گرمین و تمام راه های قدیمی که به سکیکز بریج میروند خالی از مردم بوده ؟  
گریکور جواب داد :

— مقصدم تمام قریه است ، مقصد من تمام این سر زمین وز مین های هموار بین کوست رینج و صحرای کوه های نواد است ، تمام این سر زمین که حالا انکور ها و تاکها

در آن میروید در آنروز ها خشک و بایر بود اما بعدها مردم شروع به حفر جوی های آب نمودند تا بتوانند زمین های شانرا آبیاری نمایند .

گریکور شروع به غرس کاکتوس در آن بعد از ظهر نمود . در این وقت مزده ساله بودم ، درخت مذکور بعد از چندی شروع به شکوفه نمود شکوفه های درخشان سرخ و میوه که هیچ کس نمیدانست

چطور بخوردش ، درخت غرس شده آهسته آهسته بلند و بلند تر میشد تا آنجای که بلندی آن از اندازه قد یک مرد بلندتر شد . مادرخت دیگری داشتیم که آنها تصادفا روئیده بود مقداری از تخم از درخت همسایه مادر زمین فرورفته بود . در تابستان همان سال مادرخت کوچکی که

متعلق بخود ما بود داشتیم درخت مذکور بسیار کوچک بود که بتوان بر آن بالا شد لیکن بوی بسیار پاک و خوشگوار داشت و دارای سایه زیاد بود . هنگام تابستان هوا فوق العاده گرم بود و ما مجبور بودیم

که از طرف صبح وقت تر از خواب بر خیزیم تا شمال سردی را که میوزید احساس نموده باشیم ، هر تابستان رئیس شهر تعدادی از ما شین ها و تراکتور ها را مو ظف میساخت تا خرابی های سرکها را ترمیم نموده و آنها را هموار سازند ، هنگام صبح شنیدن آواز بوم ، بوم ، بوم آن که از فاصله دور بگوش می رسید از جمله عادت همیشه ما شده بود .

هنگامی که آنها نزدیک خانه می آمدند آواز شانرا بلندتر و واضح تر میشنیدیم و بعد سوی دیگری میرفتند و باز دوباره بر میگشتند و چنین تصور مینمودیم که این آمد و رفت ماشین ترمیم سرکها مانند بعضی چیزها در زندگی لازم میباشد

لیکن نمیتوانستیم بگوئیم چه عادت داشتیم که بزبان آرمینیا می بگوئیم . دوباره این است .

از خود می پرسیدم چه تفاوتی وجود خواهد داشت اگر سطح سرکها تا اندازه غیر معمول میبود ؟ می گفتیم :

— هیچ کس از آنها استفاده نخواهد کرد . دور تر از مرد پیری که به همراهی کراچی و اسپش از جایی بجایی مسافرت میگرد و میوه میفروخت از ترافیک و رفت و آمد زیاد خبری نبود ، کسا نیکه میخواستند به مسافرت بروند و بزودترین فرصت به مقصد برسند از بایسکل استفاده مینمودند .

در یکی از سالها ما ما می که اسمش واهان بود و تازه وارد میدان عمل گردیده بود از سائفرا نسیکو با سواری موتر جدید سرخ رنگ ابریسن خویش آمده و در مقابل خانه ما توقف نمود و پرسید :

— آیا موترم را پسندیدید؟ در تمام آمریکا فقط یازده موتر ابریسن است و تنها یکدانه سرخ . همه احساس شادمانی و غرور مینمودیم ، همه خندیدیم و ما می واهان به دود کردن سگرت پرداخت این واقعه بسیار هیجانی بود . که فکر کنم در تمام آمریکا فقط یک عراده موتر ابریسن سرخ است و آنرا ما ما می مالک میباشیم . این موضوع مانند آن بود که بگویند یکی از پدر کلانهای ما ابرا هام لیکن را دیده و یا فامیل های اولی ما او لین مسافرین و ما جرین بودند که همراهی فامیل های دیگر برای اولین بار به آمریکا آمده بودند . شما چه احساس خواهید کرد هنگامی که ببینید یک پارچه

دور تر از مرد پیری که به همراهی کراچی و اسپش از جایی بجایی مسافرت میگرد و میوه میفروخت از ترافیک و رفت و آمد زیاد خبری نبود ، کسا نیکه میخواستند به مسافرت بروند و بزودترین فرصت به مقصد برسند از بایسکل استفاده مینمودند .

در یکی از سالها ما ما می که اسمش واهان بود و تازه وارد میدان عمل گردیده بود از سائفرا نسیکو با سواری موتر جدید سرخ رنگ ابریسن خویش آمده و در مقابل خانه ما توقف نمود و پرسید :

— آیا موترم را پسندیدید؟ در تمام آمریکا فقط یازده موتر ابریسن است و تنها یکدانه سرخ . همه احساس شادمانی و غرور مینمودیم ، همه خندیدیم و ما می واهان به دود کردن سگرت پرداخت این واقعه بسیار هیجانی بود .

که فکر کنم در تمام آمریکا فقط یک عراده موتر ابریسن سرخ است و آنرا ما ما می مالک میباشیم . این موضوع مانند آن بود که بگویند یکی از پدر کلانهای ما ابرا هام لیکن را دیده و یا فامیل های اولی ما او لین مسافرین و ما جرین بودند که همراهی فامیل های دیگر برای اولین بار به آمریکا آمده بودند . شما چه احساس خواهید کرد هنگامی که ببینید یک پارچه

دور تر از مرد پیری که به همراهی کراچی و اسپش از جایی بجایی مسافرت میگرد و میوه میفروخت از ترافیک و رفت و آمد زیاد خبری نبود ، کسا نیکه میخواستند به مسافرت بروند و بزودترین فرصت به مقصد برسند از بایسکل استفاده مینمودند .

در یکی از سالها ما ما می که اسمش واهان بود و تازه وارد میدان عمل گردیده بود از سائفرا نسیکو با سواری موتر جدید سرخ رنگ ابریسن خویش آمده و در مقابل خانه ما توقف نمود و پرسید :

— آیا موترم را پسندیدید؟ در تمام آمریکا فقط یازده موتر ابریسن است و تنها یکدانه سرخ . همه احساس شادمانی و غرور مینمودیم ، همه خندیدیم و ما می واهان به دود کردن سگرت پرداخت این واقعه بسیار هیجانی بود .

که فکر کنم در تمام آمریکا فقط یک عراده موتر ابریسن سرخ است و آنرا ما ما می مالک میباشیم . این موضوع مانند آن بود که بگویند یکی از پدر کلانهای ما ابرا هام لیکن را دیده و یا فامیل های اولی ما او لین مسافرین و ما جرین بودند که همراهی فامیل های دیگر برای اولین بار به آمریکا آمده بودند . شما چه احساس خواهید کرد هنگامی که ببینید یک پارچه

دور تر از مرد پیری که به همراهی کراچی و اسپش از جایی بجایی مسافرت میگرد و میوه میفروخت از ترافیک و رفت و آمد زیاد خبری نبود ، کسا نیکه میخواستند به مسافرت بروند و بزودترین فرصت به مقصد برسند از بایسکل استفاده مینمودند .

در یکی از سالها ما ما می که اسمش واهان بود و تازه وارد میدان عمل گردیده بود از سائفرا نسیکو با سواری موتر جدید سرخ رنگ ابریسن خویش آمده و در مقابل خانه ما توقف نمود و پرسید :

— آیا موترم را پسندیدید؟ در تمام آمریکا فقط یازده موتر ابریسن است و تنها یکدانه سرخ . همه احساس شادمانی و غرور مینمودیم ، همه خندیدیم و ما می واهان به دود کردن سگرت پرداخت این واقعه بسیار هیجانی بود .





بزرگ آهن سرخ که بالای چرخهایش قرار دارد از کنجی دور بزند و در حالیکه صدای چون رعد و بسرق داشته باشد در جلو خانه شما توقف نماید ؟

من میگویم شما احساس مینمائید که آن چیز، آن ماشین و آن بارچه آهن سرخ چیز بزرگی بوده است .

مامایم واهان مارا برای گردش و هوا خوری در موترش دعوت نمود اول مادرم ، بعد دو خواهرم و بالاخره کریکور و من سوار شدیم بعد از

ساعتی گردش به رستوران رفتیم و چند پیاله قهوه ترکی نوشیدیم هنگامی که او با مادرم درباره اینکه

چطور تحصیلا تش را به پایه اكمال رسانیده و حالا يك قانون دان مجرب میباشد حرف میزد سخنان او رومی شنیدیم او میگفت که مقدار زیاد پولش را از راه فروش میوهجات

بدست آورده و کمایی نموده است مادرم بسیار خوشحال مینمود از اینکه برادرش آنقدر زیاد موفق

و کامیاب بوده و در حالیکه میخندید و خنده های متداومش هیچ قطع نمیشد در عین زمان از مامایم سوال مینمود .

بعد مامایم واهان گفت که ما اطفال بی فهمیم که چقدر خوشبخت هستیم از اینکه در سر زمینی مانند آنجا

زندگی مینمائیم او گفت : فرصت ها برای پیشرفت نا محدود اند هر کس و هر شخص آزاد است میتواند آنقدر پیشرفت نماید تا اندازه که قادر باشد .

اوبه آرمینیایی سخن میگفت زیرا برایش آسانتر بود ، سیزده ساله بود که به آمریکا آمده و حالا بیست و دو سال داشت .

بعد از يك یادوروز مامایم واهان باسواری موتر سرخ ابریسن خود بسوی رقت و ماشروغ بهمرور تمام جزئیات کوچک ملاقات او نمودیم

جزئیاتی که قبلا آنها را مشاهده نموده بودیم . درخانه ماتمام چیزها غیر قابل تبدیل و تغییر بود ماه ها و سالها را که میگذشتند مشا هده نمی نمودیم .

در یکی از بعد از ظهر ها کریکور در حالیکه خریطه بی دردست داشت با بداخل خانه گذاشت . او خریطه را بالای میزی در اطاق نان خوری

گذاشت تمام مایکجا گردیدیم تا ببینیم که در بین خریطه چه است هرگز نمی فهمیدیم که کریکور چه میخواهد انجام دهد همه ما همیشه آماده برای قبول هر چیز بودیم ، کریکور بسیار هیجانی و خاموش معلوم میشد ، او خریطه را باز نمود و ما مشاهده نمودیم که در بین آن يك گورنت (شبیور) بود ، ما در م بزبان آرمینیایی پرسیدیم : کریکور این چه است ؟ کریکور بزبان آرمینیایی جواب داد : مادرم ، این يك شبیور است .

تاجایی که بخاطر آورده میتوانیم مایانوی داشتیم و هر جا که مسافرت مینمودیم آنها همراه میبردیم ، اما ماه های گذشت و کسی سوسی بیانو نمیرفت و کلید های آنرا حرکت نمیداد ، اما بعضی روزها همه بسوی آن هجوم می بردیم و به نواختن میپرداختیم ، من نمیتوانستم نوت موسیقی را بخوانم لیکن همیشه میکوشیدم تون های چندی اختراع نمایم تا طوری بدیگران بفهمانم که من اهل گریز نیستیم و این عمل طوری معلوم میشد که همیشه سوسی و سواسی بودن و متاثر بودن برگشت مینمایم ، هنگامی که نا امید میشدم و یاس دامن هایش را پهن میکرد عادت داشتیم که کلید های بیانو را تا اندازه که قدرت داشتیم سخت و محکم بفشارم و حرکت دهم و همیشه توسط یکی از خواهر هایم از نزدیک بیانو بدور رانده میشدم ، آنها میگفتند که من طوری بیانو میتوانم زم که گویا نیمه دیوانه باشم ، اما تمام زنده بودیم ، نفس می کشیدیم ، حس میکردیم و این برای من طوری معلوم می شد که يك چیز ی يك واقعه بی باید واقع شود من شدیداً به آن اعتقاد و ایمان داشتم ، نمی فهمیدم چرا مجبور بودم که کوشش نموده و بیانو بنوازم لیکن این کار طوری معلوم میشد که گویا مجبور بوده باشم .

هنگامی که تمام چیزها به شکل اصلی شان باقی می ماند و مادوباره به شکل اولی و اصلی شان بدون کدام تغییری شروع به کار مینمودیم قهر و غضب به من حمله ور میگردد و نمی فهمیدم که چه باید بکنم ، و برای بار دیگر شروع به خندیدن مینمودیم .

# دبوری تال

دارو پان منخنیو پپریو صنعتی

عمده مرکزونه

ن پیتز ند لو و ر خیری

چار لز دارو ین : دارو ین چه یو نوم او شهرت لری .

دیر ستر پوهانو ژبه کال ۱۸۰۹ **گوگول :** هغه ستر روسی لیکوال دی چه دخیلو انتقادی آثارو سره یی دمپری هغه دنو لسمی پپری یوستر ژوند سترگی لدی جهانہ پتی کپیدی . هغه دنو لسمی پپری یوستر ژوند پوهاند بلل شویدی چه دژویو په هکله یی خورا دیری خیرنی اولیکنی کپیدی هغه دانسان دمنشاء په هکله هم دیری با ارزښته لیکنی کپیدی او علم او پوهنی ته یی په نویو شرایطو کی پراختیا ور کپیده .

د هغه کتاب دانوا عو داساس په نامه یادپیری . اودایی ثابتہ کپیده . چه دنپری قول مو جودات دتنازع بقا دقانون سره سم دتکا مل په لوری روان دی .

د هغه نامتو آثار دادی : تاراس

بولبا، بالاپونیس، پلټونکی، مړه نفوس دغلو تصویر ، داعترافاتو تراژیدی داختر شیه ، او مکاره بازار .

**الفونس دوده :**

دغه ستر لیکوال چه په کال ۱۸۴۰

کی زیږیدلی دی دفرانسی ددولسمی پپری له سترو لیکوالو څخه دی . دیر

دپکی اوپه زړه پوری میره په نا مه دی چه دنپری په سویه خورا زیات

سوه څلو یښت کیلوگرامه وزن اوچت کپ . اودا وزن ۱۹۳۲ کال دریکارد

څخه دوه واره زیات و .

بل قهر مان چه دمکسیکوو نتیجی واخیستلی .

دمنخنیو پپری یو په شرایطو کی لاتراوسه دصنعت دپر مختیا لپاره هو مړه زمینہ نهوه برابرہ شوییدی یاخو دیر لپروو .

معنی چه صنعت په هغه وختونو کی په هیڅو جی دنن ورځی له صنایعو سره څه ورته والی نه در لود . ځکه دهغی زمانی خلک دبخار او بریښنا په قوت نه وو پوه شوی . اوددی کار منطقی نتیجہ داوه چه دهغو څرخونو په ښیځنو چه نن ورځ یی انسان ځای دکار په ډگر کی نیولی دی نه پوهیدل او هغه وخت یواځی لاسی صنایعو دود (رواج) در لود او پر مخ تللی

صنعتی وسایل نه وو دو لول شوی . هغه وخت له لاسی صنایعو او هغو صنایعو څخه کار اخستل کیده کوم چه هغو خلکو دخپلی پوهی او خپل ولس په تناسب جوړول .

نن ورځ دتلفون اوتلگراف په وسیله کیدی شی چه مثلا دفرانسی له یوه گوټ نه تر بله گوټه پوری دیوه شی دجو پښت سپار ښتنه وشی او هغه په لږه موده کی جوړ شی خو هغه وخت لا ددی مخا براتی وسایل او نورو څخه څه خبر نه و .

پداسی حال کی چه په منخنیو پپریو ددغی سیمی ټوکراتو به دنفاست په وجه خورا زیات شهرت در لود او ټولو به ددغه څی ټو کران په شوق سره اخیستل .

یواځی همدغه دوه سیمی وی چه دارو یا دصنایعو دمرکز و په دود یی نوم گتلی و .

د مونشن ۱۹۷۲ کال د اولمپیا

دوه قهرمانان !

که څه هم چه د مونشن ۱۹۷۲ او د امریکی متحده و لایاتو قهرمانانو ته زیات بری ور په برخی شول .

دهغو قهرمانانو له جملی څخه چه دوزن پور ته کولو په لوبو کی یی برخی اخیستی وی یو هم شوروی قهرمان الکسی یفو . نوموړی شپږ

## (رفتم)

از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم  
 افسانه بی هجران تو سر کردم و رفتم  
 در شام غم انگیز و داغ از صدف چشم  
 دامان ترا غرق گهر کردم و رفتم  
 چون باد بر آشفتم و بر گهای چمن را  
 پایاد رخت زبرو ز بر کردم و رفتم  
 ای ساحل امید پی وصل تو چون موج  
 در بحر غمت سینه سپر کردم و رفتم  
 چون شمع بیالین خیالت شب خود را  
 با سوز دل و اشک سحر کردم و رفتم  
 چون مرغ شب آهنگ همه خلق جهان را  
 ازان دل خویش خبر کردم و رفتم  
 چون شمع حدیث غم دل گفتم و خفتم  
 پیراهنی از اشک ببر کردم و رفتم

فرستنده پیغله ملالی جلال از وزارت داخله



### من حالا من نیستم ..

برای همیشه  
 برای ابد  
 در دنیای خیال و بیخودی مفروق  
 گشته ام  
 هرگز خود را در خویش احساس  
 نمیکنم .  
 من کی بودم ؟  
 چه بودم ؟  
 هرگز نه میدانم .  
 همیشه به یاد او به فکر او به خیال او .  
 قلبم ، جسمم ، جانم ، تمام وجودم  
 اسیر او گشته .  
 زندگی خویش را در او تصور  
 میکنم .  
 هر سو نگاه میکنم به جز او چیزی  
 به نظر نمی آید .  
 من دیگر برای همیشه از آن او اوستم .  
 من حالا من نیستم  
 صرف او شده ام صرف او ...  
 نوشته ع ، رحیم از وزارت مالیه

### عکس جالب

### هفته

عکاسی و چاپ از میر محمد قاسم  
 «گلری» محصل پوهنځی ادبیات



انتخاب وارسالی : حمیده شیرزاده

## «وحشی غزال»

توای وحشی غزال وهر قدم از من رمید نها  
 من و این دشت بی پایان و بی حاصل دویدنها  
 تو و یک وعده و بارغ زمین هر شب بخواب خوش  
 من و شبها و درد انتظار و دل تپید نها  
 نصیحت های نیک اندیشیت گفتیم و نشنیدی  
 چها تا پیشت آید زین نصیحت راشنید نها  
 پرو با لم بحسرت ریخت در کنج قفس آخر  
 خوشایام آزادی و در گلشن پرید نها  
 کنون در من اگر بیند بخواری و غضب بیند  
 کجارت آن بروی من بشوق از شرم دید نها  
 تغافلهای او در بزم غیرم کشته بود امشب  
 نبودش سوی من هاتف گر آن دزدیده دید نها  
 هاتف

از محمد ظاهر «صایم» عمرزاده

### مایه امید

ای یاری پری چهره چه زیبا شده بی باز  
 ای مایه امید چه فریبا شده ای باز  
 با مستی چشم تو شوم مست زدل و جان  
 ای بلبل خو شخوان چه گویا شده ای باز  
 از بسکه کنی جلوه نما یی بمنی زار  
 ای رشک تمنا چه دل ارا شده ای باز  
 ای ساقی مستانه بر یزمی بجام  
 با این دل دیوانه نا آشنا شده ای باز  
 ای مه فروزان شب افروز رقیبان  
 در آسمان تیره تو پیدا شده ای باز  
 در عشق تو دیدم همه اسرار زمانه  
 ای صندوق سر بسته مگروا شده ای باز  
 در باغ دلم ریشه زده گلبن نورس  
 ای غنچه پژمرده تو بو یا شده ای باز  
 پروا نه صفت بودم بسوختی پرو بالم  
 ای شمع در خشان تو بی وفا شده ای باز  
 رفتی تو و (صایم) به غم عشق نها دی  
 ای اهو ی مستانه شکیبیا شده ای باز

# فصل اول



## بناغلی عبدالاحد از کندهار!

قبل برین از شما کدام نامه نگرفته ایم ورنه بی جواب نمی ماند شعری را که ضمیمه نامه خویش فرستاده بودید نسبت اینکه در شماره های قبلی چاپ شده بود از نشر بازماند. امید همکاری تانرا با مجله ادامه دهید.

• • •

## بناغلی عبدالاسماع از نادرشاه مینه!

شما کاری نکنید که دوست تانرا از خود برنجا نید زیرا قرار یکه خود تان می نو پسید دوست شما به شما صمیمیت زیادی دارد و نباید روی موضوعات خیلی ساده و پیش پا افتاده از شما آزرده شود.

• • •

## بناغلی سید مقصود از شیرشاه مینه!

مطالعه هر نوع کتب و مجلات به مفاد تان است. مخصوصا که قرار گفته خودتان از بیکاری خسته شده اید پس بهترین راه مصروفیت مطالعه است که اوقات فراغت تانرا بان سپری نمائید.

## بناغلی سراج الدین!

در همین شماره را پوری داریم که مطالب نوشته شما نیز در آن یافت می شود امید است شعبات مر بوط توجه نمایند و راه اساسی آنرا جستجو و عملی سازند.

• • •

## پیغله تور پیکر از نادر شاه مینه!

نوشته را که برای نشر فرستاده بودید نسبت اینکه خوانا نبود نشر شده نتوانست لطفا همکاری تانرا بامجله ادامه دهید.

• • •

## بناغلی غلام سخی از واصل آباد!

درین باره چیزی گفته نمیتوانیم خودتان بادوستتان موضوع را مطرح نموده و راه های حل اساسی آنرا دریابید.

• • •

## بناغلی اختر محمد و ملا محمد از هزار شریف!

مطلبی را که خواسته بودید نشر نمایم قبلا انجام شده امانه آنطوریکه شما خواهش داشتید زیرا امکان آن میسر نبود. بهر حال می توانید شماره های قبلی را مطالعه فرمایید تا اندازه مطلب تان حل خواهد شد.

## بناغلی شجاع الدین از پروان!

پارچه ادبی تان متاسفانه چون از یکطرف خیلی زیاد بود و از جانب دیگر در دو روی کاغذ نوشته شده بود چاپ شده نتوانست. امید است بعد ازین موضوع رادر نظر داشته باشید که نوشته هارا در یکروی کاغذ بفرستید.

• • •

## بناغلی عزت الله از ایشار!

تخلصی را که میخواستید انتخاب نمائید متاسفانه از کس دیگری بود شما می توانید کدام تخلص دیگری برایتان انتخاب نمائید.

ازینکه نوشته اید «تخلص را ازین جهت انتخاب می کنم تا نوشته هایم نشر شود» عرض می شود که در نشر و عدم نشر مضامین داشتن تخلص کدام نقشی را بازی نمی کند و ضرور نیست که حتما در نشر یک مضمون تخلص نو بسنده نیز باشد شما می توانید بنام تان مضمون تانرا برای نشر بفرستید. اگر قابل چاپ بود حتما چاپ می شود.

• • •

## محترمه شیرین از پلخمری!

مجله ژوندون برای همه است و هر کس می تواند از طریق ار سال

مضامین، اشعار و ترجمه ها همکاری نماید. شما نیز مضامین تانرا

بفرستید اگر قابل چاپ بود حتما نشر می شود.

• • •

## بناغلی حبیب الله از کندز!

شعر تانرا که برای چاپ به مجله فرستاده بودید به متصدی مر بوط سپردیم تا به نو بخش نشر نماید.

• • •

## بناغلی سلطان علی!

نظریات شما نزد همه کارکنان مجله قابل قدر است ما هم به نوبه خویش می کوشیم تا حد توان در عملی نمودن آن خاطر شماو سایر خوانندگان عزیز را راضی نگه داریم.

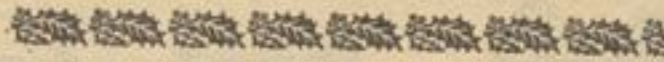
• • •

## بناغلی ضیاء احمد و محمد همایون از تیمنی وات!

نوشته تانرا به متصدی صفحه مربوط آن سپردیم تا در مو قعش بنشر برساند مطمئن باشید که هیچ

نوشته بدون نشر یا جواب نمی ماند.

# چرخ شکسته



وحالا ما آماده پذیرفتن وداشتن آله دیگر موسیقی درخانه خود بودیم ، کریکور یک پایه و کتاب نوت موسیقی را که در آن طرق نواختن شیپور ذکر گردیده بود بخانه آورد بهر صورت او بخودش درس میداد که چطور خواند نهی مثل (امریکا) و (خانه قدیمی کنتاکی من) را بنوازد او همیشه اصرار میکرد هنگا می که خواندن (امریکا) را ترنم مینماید من باید به پاریر خیزم .

تمام مردمی که در همسا یگی مازندگی مینمودند میفهمیدند که کریکور شیپور ! دارد . هنگا می که آواز کنار عابرین میگذاشت یکی درگوش دیگری به بسیار آهستگی میگفتند .

او آنجا میرود این بچه است که تمام غالمغال و صدا های بلند را بوجود میاورد ، او دارای شیپور است و می خواهد که طرق نواختن آنرا فراء گیرد .

ما فکر مینمودیم آنها مانند پشک های سر کهای هستند لیکن پشک ها در هنگام روز آنطور صداها و غالمغال بوجود نمی آورند .

در هر تابستان ماشین بزرگ ترمیم سرکها باز میگشت و با صدای بوم، بوم، بوم بلندش فضای سرکها را می انباشت دانه های که از درختان بزرگ بروی زمین می افتید آنها را جمع نموده و در داخل بکس ها قرار میدادیم . در هر بهار خواهرم گل های گلابی را که از درخت شفتالو جمع آوری مینمود در گلدان سیاه قرار میداد ، زندگی ادامه داشت بدون اینکه کدام تغییر قابل ملاحظه در آن رونما گردد .

یکروز کریکور گفت .  
تصمیم گرفته ام که بعد از این شیپور نوازم . زیرا نمیتوانم آنرا فراء گیرم .

اوبه آهستگی ، دقیق و محتاطانه حرف میزد و من شجاعانه فکر مینمودم در کمتر از یک هفته بعد و در حالیکه بالای بایسکلی سوار بود بخانه آمد پاهایش را در داخل چوکات بایسکل قرار داده و به پیش میبخت زیرا نمی توانست که از بالای آن بایسکل براند و پاهایش برکاب نمیرسید ، او تقریباً دوازده ساله بود اما نظریه عمرش خورد تر و کوتاه تر معلوم میکرد دید .

هنگا می که مادرم او را در حالیکه

به شدت مشغول پای زدن از داخل چوکات بایسکل بود مشا هده نمود و دید که بدن کریکور از حالت عادی خارج گردیده ، سوی پائین قسمت جلوی برنده دویده و داخل پیاده روی گردید و گفت .

این چه است که تو بخانه آورده ای ؟  
پائین شو از این بازیچه احمقانه آیا دوست داری که پشتت برای باقی حیات خمیده باشد؟

کریکور بایسکل را گرفته و به عقب حویلی رفت و کوشید تا زین آنرا پائین بیاورد . اوبه شدت کار نموده و بالاخره موفق شد که زین بایسکل را تا جای که امکان داشت و تا جای که پائین می آمد پائین بیاورد لیکن هنوز هم زین برای کریکور بسیار بلند بود . او مجبور بود که از داخل چوکات و از زیر میله آن بهراندن بپردازد یک شب مادرم بایسکل را بسوئی برده و در جای آنرا قفل و مخفی نمود .

مادرم به کریکور گفت :  
پدرت پشت راست و مستقیم داشت مادرت پشت راست دارد و من مطمئن هستم که نمیخواه هم پتو اجازه بدم که برای باقی مانده حیاتت پشت خمیده داشته باشی .

اگر تو باید بایسکل داشته باشی و بخوای که باید سوار شوی شوی بهتر است که رفته و بیکه راه دیگر را که بتوان از بالای آن و از بالای زین سوار شوی بخری ، لذا کریکور بایسکل بزرگ را گرفته و بدکان که از آنجا خریده بودش بردو آنرا با بایسکل کوچک و خوردی که آنرا سوار شده میتوانست تبدیل نمود .

هنگامی که دوباره به خانه برگشت قسمی که برایش گفته شده بود بالای بایسکل کوچکش و بر روی زین قرار داشت . مادرم گفت .  
این است راه سوار شدن حالا خوب معلوم میشود پسرم .  
مدتی زیادی را در پرتگرفت که

لیدرلی یکی از معروف ترین فابریکه های دواساز ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سر امر جهان شهرت دارد و تا قلم از تولیدات فابریکه لیدرلی که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان مورد استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل اکرومایسین در بسته بندی ، کپسول مهم قطره و پودر و غیره میگرد و مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان کامل به استعمال آن بپردازد .

من نسبت به کریکور زیاد تر بایسکل سوار میشدم و از بایسکل او نسبت بخودش زیاد تر استفاده مینمودم و بالاخره نسبت این کار و اینکه از بایسکل او حداعظمی استفاده را میبردیم باهم دعوی کر دیم ، البته سابقاً هم جنگها و دعوی های داشتیم اما این یکی از جنگهای بزرگ ما بود زیرا ما بزرگ تر شده بودیم .  
هنگامی که مادرم ما را از هندیکر دور میساخت گفت که مادیکر بایسکل نخواهیم داشت و از نعمت سواری آن محروم خواهیم بود اگر نتوانیم آن از جنگ و مشت زنی دست برداریم ، کریکور فهمید و من هم فهمیدم تنها بایسکل نبود که از برای آن به جان یکدیگر افتاده بودیم . بلکه از سببی بود که دو برادر بودیم ، از سببی بود که یکدیگر را دوست میداشتیم و از سببی بود که با وجود داشتن مفکوره ها و نظریات مختلف با هم یکجا بودیم .

بهر صورت چنین فیصله شد که هر دو مشترکاً از بایسکل استفاده نماییم در حالیکه یکی دیگری را میبرد یعنی یکی ما بایسکل می راندیم و آن دیگری سوار میشد ، بعضی اوقات من کریکور را میبردم لیکن بسیاری اوقات کریکور مرا میبرد ما راه بازیکی را در عرض زمین های زراعتی بلد بودیم ، در خیر این راه تپه کوچکی به بلندی سهویا چهار فوت وجود داشت . ما شروع به بایسکل رانی از حویلی بسوی تپه مینمودیم و بعد از اینکه سرعت میگرفتیم با سرعت سرسام آوری بسوی پائین تپه کوچک سر از سر میگردیدیم .

یکروز هنگا می که مشغول راندن در کنار این راه بودیم یک چیزی واقع شد . بایسکل خساره برداشت و شکست و چرخ جلوی آن پرتاب گردید . این حادثه با آهستگی و باتا نی انجام گرفت اما باور کرد نمی توانستم و هنگامی که این حادثه واقع میشد ، چنین احساس نمودیم که در حال بیدار شدن و آگاه شدن از یک خواب عمیق و از یک حقیقت باشیم . و طوری تصور نمودیم که این واقعه بسیار بزرگ و مهم بوده است . ما باید فکر مینمودیم که واقعه بالا خنده دار بوده باید شروع به خندیدن مینمودیم لیکن اینکار را نکردیم یعنی نه بکر کردیم

بقیه در صفحه ۸۳

# دهوس مور

(درازقی لیکنه)

زهره په اوسنیو پیغلو کی یوه ذوقمنه اوبنکلی پیغله وه، ذوقمنه په دی خبره وه چه خان یی دنوی وخت دخینو ایجا باتو سره تر پوی اندازی پوری عیار کړی، زړه را کبندو نکي لباس به یی اغو سته، دمود طرفداره اوور سره جوخت دوخت مطابق به یی په مکیز او کنج خبری هم کولای شوی که څه هم زده کړه یی تر منځنی دوری پورته نه وه کړی خو په بنسکاره په فیشن او خبرو، په صفایي کبني ترلیسانسي څخه کمه نه وه.

اودا بنکلی په دی وه چه د هوس په شان یی په زړه پوری مرغو لی سترگی در لودلی هغه چه ددی منځ ته یی پوره رنگ ور کړی وه، همدا رنگه ددی داندامو نو تناسب هم دو مره بدنه و. منځنی ونه، ولول و پښتان یی په بنا یست کی اغیز ناکو او زړونه یی هلته دسرو له گو گلونو څخه ایستل چه دهنی به سپین تندی په ددی توری زلفی کورپی کورپی پرتو تلی هور بنسټیا زهره دآسمان دزهری له بنکلا څخه دو مره یی برخی نه وه. دیوی خوا پیغلتهوب او دبلې خوا یی بنکلی سترگی دخو لی صفایي او کورپی کورپی زلفی درلودلی اودا هغه شیونه ووچه دزلمیو زړونه به پری په یو ځل لیدلو ور تلل او بل پلوددی ډول او سینکار بل شی وچه ددی بنکلایي څو چنده زیاته کړی وه. هر زلمی دزهری دملگر ثوب او

دوستی هوس در لود او لیواله به و چه ددی سره یو ځای ژوند وکړی خو دزهری زړه کله دومره زړه چا مینیدلو، داڅکه داڅو یو لطیف مخلوق و او لطیف مخلوق خپل بنایست دو مره ارزانه په چانه خر خوی.

ددی ترڅنگه زهری څینی بنسټه خویونه هم در لودل او هغه دکور نی چارو سره ددی کلکه مینه وه، دکور دسا مان په براو لو کی هم دو مره یی علاقې نه وه ماددی نه ډیر واره اور یدلی و چه ویل به یی بختور سړی په زما دزو ند ملگری کپړی څکه مالا اوس کور گي جوړ کړی دی.

احمد هم دهغه کلی یو بنایسته ځوان و دزده کړی سویه یی ترزهری لورپوه دنگه ونه او جذابه څیره یی در لودله شا عرانه خو بونه هم ورسره ملگری وو خوددی ترڅنگه یو ز یرک اوبا تجربه هلكو، چاپه اسانه سره غولو لای نه شو، دزهری سره یی نسبی نزد یوالی در لود همدا خبره وه چه ددوی په منځ کی دد و سستی ټینگیدل او بیا دا دوستی په مینتوب بدلیدل دو مره گران کارنه و.

زهری له ډیر وخته ارزو در لودله چه احمد دبنکلو ستر گو په غمزو وولی او دو لول زلفو په دام گي یی بنسکار کړی نو څکه یی دخپلو بنکلو ستر گو په لیوالو گتو اوجادو گرو

غمزو دلو مری ځل دپاره احمد خان ته را کبني کړ او په خوازه نظر کړی یی ورته دمینی یو عالم رازونه ورسکاره کړل ...

زهره څو مره څو شاله وه چه یی په هغه چا زړه بایلود څوک چه ددی مینه ورسره بنایي، دی لاد احمد سره دمینی څو بونه پخوا هم کله کله لیدل، که نه ډیرو ځوانان دزهری دمینی پسی روغ لیونی گرزیدل څو زهره دومره بی سنجشه پیغله نه وه چه دومره زر په چامینه شوی وای! هوکی اوس داڅو شاله وه او په دی ډیره ناز یدله چه خپل سیال او جوړه زلمی یی دمینی په ملگر توب کسی مو ندلی و.

بنکلی زهره تر دی وخته دمینی له تودو، سرو څخه آگاه نه وه څکه تردی وخته دی یوازی او یوازی دځوانانو دزړو نواز ارول زده وو. څو اوس چه مینه شوه بنسټه یو هیدله چه دیوه مین او مینی دزړونو خوشالی په څه کی ده.

په دی هم پوه شوه چه نه یوازی دیپغلو بنکلی سترگی او یا دلطافت جذابیت دو مره تاثیر لری بلکه دزلمیو په بنکلی منځ تنکی خط هم ترهغو کم نه دی.

اوس نو زهره هغه پخوانی بیدرده پیغله نه وه دا احمد خوږی مینی یوه

باعاطفه اوخوا خوږی نجلی گرزولی ده.

احمد هم ددی وفا دار مین و او په رښتیایي ددی په بنکلو ستر گو زړه بایللی و څو ورسره دو مره زیات دځوانی دتو دو احسا ساتو تابع هم نه و څکه دی بنسټه یو هیده چه زلمیتوب جنون دی که څوک په دی حساسه مرحله کی په دغه جنون ور گي شی له بی عقلی اوبی سنجشی نه کار واخلي په دی کی هیڅ شک نشته چه آینده به یی دنیکمرغی څخه محرو مه وی او بل څه چه دی یی تریوی اندازی پوری په مینه نارضا ساتلی و هغه دده دتحصیل ددوری نیمگړ تیاوه ددی ټولو سره پیاهم احمد دزهری دمینی له سو غاڅه نه تیریده او په درنده ستر گه یی ورته کتل.

دزهری او احمد دوصال لاری دتیرو وختو نو غو ندی له خنډو خاره ډکی نه وی، همدا رنگه دو ی دربارانو له منته پیغمه وودلیکو نو په واسطه یی دزړونو رازو نه یواو بل ته په اسانه سره بنسکاره کو لای شو. همدا رنگه دچا دتور او تومنه څخه هم نه ډاږیدل چه دیو اوبل دیدن به غلا سره وکړی.

دنوی وخت څو بنسټو دوی ته دمینی لاری چاری ډیری اسانی کړی وی، هر وخت چه به یی زړه شوید خپلو منځونو کی یسی لید لای او کتلای شول.

# زما ماشوم بیر ته راکره

شروع شوم نو بیابه چپ نه شم.  
خوخر نکه چه مابه قطعی چول  
غوبنتل دخپلی کوچنی لوردپر مختک  
اومخ په بنه کینو حال او احوال نه  
خبره شم او په دی باره کی هر خومره  
خبری چهوی وایی ورم نو می ور ته  
ووایل .  
«زه غورم چه دکوچنیا نو په تیسره  
بیا دماشو مانو په باره کی هر خومره  
خبری چهوی و او رم .»

راته وی ویل : «پیر بنه ، مقصد  
می دادی چه بیا راته ونه وایی چه  
په دی باره کی می دمخه لاته نهوی خبره  
کری کولای شی چه دلته راسره  
کببینی ؟ بنه دی چه خان درته و پیژنم  
زمانوم مارین تاپسن دی .»  
ماغو بنتل چه زه هم خان ور  
معرفی کرم او نزدی وچه ترخولی  
می راوو زی چه زمانوم سالی هاریزون  
دی چه خوله می بنده کپه خکه دخان  
سره می فکر و کپه چه که فرضا هغی  
دبختینی دمر بوطو کاغذ و نوخه  
زه دخپل نامه دینودلو په ائرو پیژندلم  
له همدی کبله می دخپل اصلی نامه  
په خای دخپلی یوی پخوانی ملگری  
نوم چه په بنو ونخی کی راسره یو  
خای وه هغی ته واخست او ورتهومی  
ویل زما نوم جولی دو گلاس دی .  
مارین پوشتنه و کپه «ته د هیواد  
دشمال دخوایی که نه ؟»

زما سترگی تر اوسه هم په لیزا  
کی وی - او کو شش می کاوه چه  
لدینه وروسته په خپل مغز کی دهغی  
دپاره دلیرا نوم خای کرم . خوا ب  
می ور کپه . هو .  
«پس نوزه اوته دوازه دسرله خو  
پوگه او مشترک اوشی لرو ز ما نیکه  
انا هم دشمال وو . خو مره موده  
کبیری چه ته دلته ژوند کوی .»  
تاخو ماته ویلی وچه دلیرا په باره  
کی به خبری در سره و کرم دا خبره  
می خکه ورته و کپه چه هغه مجبوره  
شی مو ضوع بدله کری .  
هغی بیا و خندل اوراته وی ویل  
ته ربتتیا هم چه دکوچنیا نوسره  
لیونی مینه لری خنکه همد! سی  
نه ده . بنه نو اوس راته ووايه چه  
دکو مه خایه می درته شروع کرم .  
**نوریا**

کری وای اودهغی سره یو خای می خپل  
کارته دوام ور کری وای ، همداکری  
وه چه بنه رانژ دی شوه اوراتهوی  
ویل . نن بیخی خوب خونند ورکری  
دی هیخ نه راو یبسیزی .

غو بنتل می چه خه ورته ووايم خو  
ستونی می بنده شو اوسره لدی می هم  
کوشش و کپه چه په بنید لسی غسب  
خواب ور کرم خومره بنه او دمینی  
ورنجلی ده . نوم یی خه شی دی ؟  
خواب یی راکر : «لیزایی» نوم دی .  
دنامه په اورید لوسره یی حیرانه  
شوم او یوه کری همداسی ودریدلم ،  
خوبیا می فکر و کپه هغه مور او پلارچه  
بل ماشوم دلور یازوی په حیث منی  
عموما به یی خپل اصلی نوم بدلوی او  
کوم بل نوم به دخپلی خاور بانندی  
بندی . بیا بنخی راته ووایل .  
«ستا ماشو مان خویشی دی که نه ؟»

ماته پخوا هم دلته لیدلی چه دکوچنیانو  
سره به په خبرو بوخته وی یابه دی  
لوبی ورسره کولی زه تاته حیرا نه  
یم چه ولی دکو چنیانو سره دو مره  
علاقه لری خکه چه نجونی عموما ترخو  
چه دمیندو مر حلی ته نه وی رسیدلی  
دکو چنیانو سره دو مره علاقه نه لری .  
ماکو شش و کپه چه په عادی لهجه  
خبری ورسره و کرم خکه می داسی  
ورته ووایل . هو ، زه دماشو مانوسره  
زیاته مینه او علاقه لرم دلیرا خومره  
بنه نجلی ده .

هو ، یوه عجیبه نجلی ده . تر اوسه  
یی هیخ چول تکلیف نه دی راکری .  
فقط هغه وخت ژاپری کلله چه ...  
هغی ناخاپه و خندل او زیاته یی کپه  
اوه ، دلیرا په باره کی نوری پوشتنی  
مهراخنه کوه او په دی باره کی می به  
خبرو مه راوله خکه چه که یو خلی

وه او هری مینی ددی دپاره تازه تازه  
خاطری پرینو دلی .  
دا اوس هم بی سر نوشته پا تی  
ده دی نه یوازی احمد او داسی نور  
خوانان غو لولی دی بلکه داحمد تر  
مینی دمخه دا به خبله هم داسی  
غو لیدل . وه چه زما به خیال تراخه  
به همدا سی غو لدلی پاتی اود خپل  
هوس به ق بان شی .

خپل تصمیم ونیسی او مشوری  
بشپری کری .  
احمد په دی عقیده هم و دملگری  
په انتخاب کی یی غوری او چتکتیا په  
کارنه ده ، خکه بیا پبسیما نتیا کومه  
گپه نه لری ، ز هری ورسره هم ومنله  
چه دی تر مشوری کولو وروسته خپل  
تصمیم ونیسی .

دواړو مینانو دمینی خوچی ترخی  
تیرولی او پخوا غوندی یی دخپلی  
راز منی سلسله جاری ساتلی وه ،  
ناسته و لاره یی هم تر پخوا زیاته  
شوی وه .

خو کاشکی چه زهری دومره زر  
داحمد دزپه بنبینه ماته کپی نه وای .  
کاشکی هغه دده دمینی په ازموینه  
کی بریالی راو تلی وای .  
تردی نه وروسته دز هری ظاهری  
مینه دو مره زیاته شوی وه لکه دهغی  
په نسبت چه داحمد مینه که شوی وه  
داخکه احمد ته پته لگیدلی ده چه  
دز هری خبری او عمل یو دبله دیر  
لیری دی .

زهری که دغه مینه په زپه کی  
صرف گپله خو متاسفانه چه په خپله  
یی دامانت صدف مات کری و .  
به لو مری وخت کی احمد فکر کاوه  
چه دی به لو مری زلمی وی چه په  
زهره یی زپه بایلی دی خو خبره  
هغسی نه وه زهره لکه داسمان زهره  
دمینی په دپرو محفلونو کی دمینی  
ارزانی بنکاره کری وه اودا رازدهغو  
تورو شپو غو ندی چه دمینانو راز  
منی په کی سرته رسیزی دیر پتو .  
دز هری په مینه کی چه احمد ته

کوم تورکی مخی ته درید لسی و  
تردی وروسته یی په دغه لاره پر  
مختگ ته دوام ورنه کرای شو ، اوس  
دده په ستر گو کی نه یوازی دزهری  
دبنکلو ستر گو اثر پاتی دی بلکه  
زپه یی دیو عالم کینی خکه دکوشوی  
هم دی ، هو کی اوس د مینی او  
گرا نسبت مقام کرکی او کینی نیولی  
دی مخکی تردی چه احمد په زهره  
زپه و بایلی یایه بل عبارت زهره بی  
وغو لوی ز هری داسی دپیری مینی  
نیمگری پر یبسی او دیر خوانان یی  
تیر ایستلی وو حتی په دی کار کی  
دادو مره ماهره وه چه داحمد غوندی  
زیرک او هو بنییار هلك هم د دی  
دستر گو بنکار شوی و .

زهره دهو س موروه خوانان یی  
تیر ایستل اود خیلو هوسونو نیلی  
یی خغلاوه .  
داکمیخته به هره مینه کی ناکامه

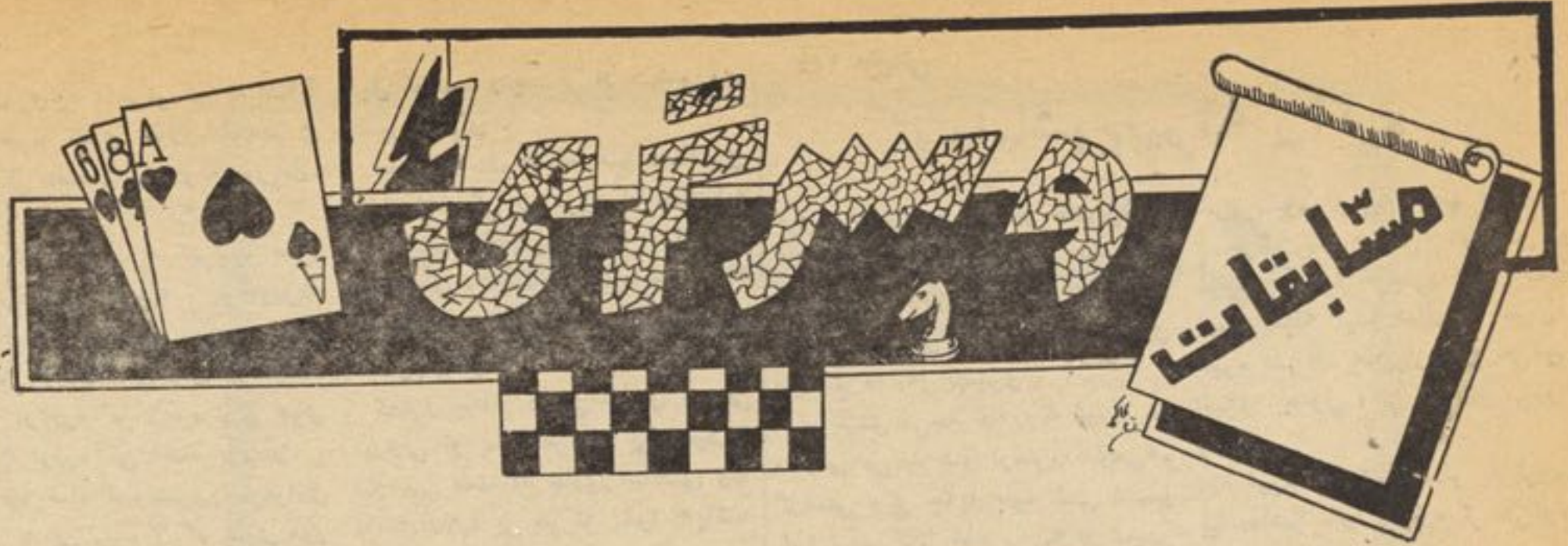
چا ددوی په منخونو کی په اسانه  
غمازی هم نه شوی کولای خکه ددی  
په مینه کی دغما زانو مخونه توریدل .

دور خو اوشپو په تیریدلو سره  
ددوی مینه هم پخیدله ، یو او بل ته  
نژدی کیدل . داوخت دوازه سره یو  
او بل ته دزپه له کومی گران وو ، داحمد  
په خوله او زپه کی زهره اودز هری  
په خو له اوزپه کی احمد پروت و .

دواړو ساه گپه شوی وه خو یوازی  
وجودو نه یی سره لا گپه شوی نه وو  
اوغو بنتل یی چه په کراره کراره یوه  
ساه او یو وجود شی اوددی خبری  
اظهارول ضرور و . خو دچاله خوانه ؟  
زهری ته پبستنی حیا ددی اجازه نه  
ور کوله چه احمد ته دژوند دملگر توب  
په باب خه وواپی او احمد هم نه  
غوبنتل چه دو مره زر دغه ناز مایل  
شوی مستو لیت ته غاړه کیر دی او  
دمینی سکوت مات کری خودا چه  
دز هری مینه دیره توده وه نو ددی  
خبری بنکاره کول ددی په زپه کی  
دیر زیات گرز یدل او په دی بر خه  
کی به یی دهمیشه دپاره دخان سره  
دبکر ته بیرونه جوړ ول خوچه په  
احمد به یی سترگی ولگیدلی هغه به  
بول له منخه تللی ووهغی هیخ نه شو  
کولای بسی له دی چه دغه خو! ست  
دوری خولی په خندا کی هغه ته پیش  
کری ، که دمخ سور والی یی دغه راز  
رسوا کوو نو دا دو مره زیرک وه  
چه دمو سکا په خنده کی یی هغه پتو  
لای شو په دی کی دیره موده نوره  
هم تیره شوه چه دوازه دترخه بیلتون  
اومجهولی آیندی په سو چو نو کی  
خور یدل او دردونه یی په زپونو  
تیرول .

احمد هم که به هر خومره مجبور  
شو داجر نت یی خائنه نه ور کاوه  
چه سترگی کلکی کری او له دی رازه  
برده جگه کری تر خوچه ز هری  
دمینی داسکوت مات کری او دخپلی  
بلوونکی خندا په طنز کی یی احمد ته  
دژوند دملگر توب در خواست وړاندی  
کری احمد هم لره ومنله خکه دداسی  
شیبی انتظاری ایسته خو یو خه دار  
ورته هم پیدا شو چه ولی زهری  
دمعمول خلاف ترده دمخه داکار و کپه  
خکه زموږ په بنارونو کی داکار لومړی  
خوانان کوی .

نو ددی دپاره چه اشتباه یی کری  
نهوی ز هری ته یی دخپل تائید به  
برخه کری یو خه وخت ورکری تر خو  
شماره ۴۵



## جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- یکی از متحدین در جنگ عمومی دوم - معکو سش منسوب به  
 یکی از خو نواران تاریخ است - ۲- تکرار حرفی - ۳- حیوان در نده  
 نویسنده کتاب باباگور یو - واحدی در سطح - ۴- مادر همه انسا نها -  
 حرف عربی - نام کوچک نویسنده کتاب خاک خوب - ۵- تن پرور و بیکاره  
 - اینهم از حروف نفی در عربی است - روح پنبتو - ۶- کبر و صغرش  
 مشهور است - از حروف ندای عربی - حرف آخرش را تبدیل کنید تا  
 بزرگترین ستاره شناس آلمانی شود - ۷- اساس و تهاداب - گو هر دنیای  
 پنبتو - ۸- ضمیر بست - نویسنده کتاب جزیره اسرار آمیز - مر غابی  
 خار جی - ۹- مادر عربی - ۱۰- بوجود آورنده صنعت سینما - معبد بزرگی  
 در یونان قدیم .

|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   |    |
|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|
| ۱۳ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۲  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۳  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۴  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۵  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۶  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۷  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۸  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۹  |
|    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱۰ |

طرح از : محمد اکبر شاهین

عمودی :

۱- یکی از آثار برجسته ارسکین کالدول - ۲- پست - جدید و تازه -  
 ۳- این هم ضمیری است - هر گز - پرنده است خو سخوان - ۴- صاف  
 و خالص - غنچه شاعرانه - ۵- خانواده - نام کوچک و ناقص مخترع گرو پ  
 برق - ۶- یکی از عشاق معروف کشور - ۷- آمر نیست - ۸- زیارت  
 کننده - تکرار حرفی - ۹- از اقوام هندو - کشتی جنگی - ۱۰- همسایه  
 خار - مخترع کشتی بخار - مهتاب کوچک - ۱۱- باز هم واحد سطح  
 است - از القاب انگلیسی - ۱۲- نویسنده کتاب

## هوش آزمایی

اشیایی که در این شکل دیده میشود هر کدام نام یکی از مشاهیر جهان  
 را بخاطر میاورد ، برای ما بنویسید که کدام يك از اشیای تصویر نام  
 کدام يك از این اشخاص را بخاطر میاورد :



آلن بو مبار، نپتون ، اگوست بیکار ، ناپلیون برادران مونتگلفیه  
 کلود شاپ و گیوم تل .  
 اگر بیو گرافی این اشخاص را مطالعه کنید زود تر به این سوال  
 جواب خواهید داد برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره حداقل  
 باید دو نفر از آنها را بشناسید و برای ما بنویسید که کدام اشیا نام  
 این دو نفر را بخاطر میاورد .



شرکت صنایع پلاستیک وطن

## اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه  
 جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای  
 خارجی رجحان کامل دارد و با خرید  
 آن هم ذوق خود را ارضاء و هم  
 اقتصاد خود را تقویت مینماید  
 با پوشیدن جورابهای زیبا و  
 شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد  
 فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث  
 تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.  
 ژوندون



### توضیح

چون مسئله شطرنج شماره ۲۷-۲۸ در بوط مسابقه معلومات عمومی وهو ش در بعضی از نسخه های مجله بصورت واضح و روشن چاپ نشده و خوانندگان که چنین مجله را به دست آورده اند با مشکلاتی در موقع حل آن روبه رو گردیده اند از اینرو تعداد مهربانان و موافقت آنها را بار دیگر در اینجا تذکر میدهم و امید داریم که اینبار کلید حل مسئله مذکور را به آسانی پیدا کرده بتوانند :

- ۱- سفید دارای هفت مهره است بدینتر تیب . شاه در خانه (دی ۲) وزیر در خانه (آ۳) ، رخ در خانه (ج۱ک) ، فیل در خانه (ج۲) و (دی ۱) .
- ۲- سیاه هشت مهره دارد قرار ذیل :
- شاه در خانه (دی ۴) فیل در خانه (ای ۴) ، اسب در خانه (آ۴) پیاده در خانه (اف ۴- اف ۵- ای ۶- دی ۷- آ پنج)

### بزرگترین جزایر دنیا

هشت امتیاز



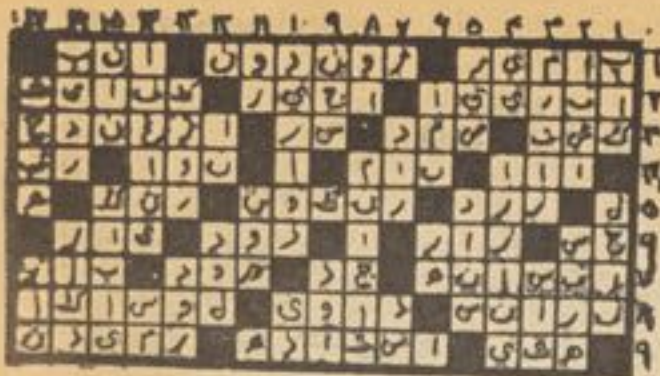
آیا میدانید بزرگترین جزایر دنیا کدام ها اند این کلیشه که بترتیب بزرگترین جزایر جهان را نشان میدهد در یافتن جواب این سوال بشما کمک میکند .

### چه میدانید؟

از قدیم دلا یام تا حال برای تنویر از انواع مختلف چراغها استفاده بعمل آمده که البته با گذشت زمان این چراغها و وسایل تنویر مجهز تر و کامل تر شده است و بتدریج چراغهای جدید جای چراغهای قدیمه را اشغال کردند تا اینکه با اختراع برق توسط ادیسون این صنعت تقریباً بدست فرا مو شمی سپرده شد بهر حال برای اینکه معلوم نماییم که دانش شما در باره این صنعت تا چه حد است تصویر چند



چراغ و وسایل روشنائی را در کلیشه بالا از نظر شما میگذرانیم و از شما میخواهیم که آنها را بترتیب زمان مرتب نماییم و برای اینکه در این راه به شما کمکی کرده باشیم توضیح مینماییم که چراغ شماره سه نسبت به چار دیگر قدیمی تر است .



برندگان جایزه مجله شماره ۳۷

۳۸

کسب نیکه پاسخ درست سوالات رافر ستاده اند عبار تند از :  
عبدالظاهر حاجی زاده ، تاج محمد آریا فیضی ، سارایو سفزی ، قدسیه یوسف سکندری ، محمد زلمی مومند

حل جدول شماره ۳۷-۳۸

از مزار شریف ، عبدالقادر بیگس زاده غلام سخی عطایی با ختری از مزار شریف ، نسرین اثر یفتلی ، شهید احمد وطنیار ، زرمینه سادات سید میر احمد سید زاده ، ملالی خلیل سادات ، محمد نسیم امینی ، نسرین محبوبی ، عزیزه ، نصرتی ، ولی احمد خیر زاد راحله قاسم زاده ، عبدالرشید حیدری ، عبدالعزیز حاجی زاده ، حبیب الله نصرتی ، حبیب الرحمن حاجتی دز شبرغان ، پروین حسامی ، سو نیا رحمتی ، عبدلوا حدجباری حبیبه عرب ، فضل احمد کریم ، رحمت الله گردیزی ، محمود توکلی ، شیر احمد بها دری ، عبدللا حمد قلعه نوی ، سید احمد معروف شهیدی ، عبدلله جا غوری ، نصیر الدین جامی زاده لیلا منصوری و فرزانه طلعت .

پیغله راحله قاسم زاده و آقای حبیب الله نصرتی قرار قرعه بتر تیب برنده پنج جوهره بوت پلاستیکی وطن و یکسیت جور اباسپ نشان شناخته شدند خواهشمندیم بایک یک قطعه عکس خود به اداره مجله تشریف بیاورند و جوایز خود را دریافت نمایند .

### پاسخ سوالات شماره های گذشته

جواب این شخص کیست شماره ۳۷-۳۸ :

چارلز داروین

جواب آرمایش نظر شماره ۳۱ :

سایه نمبر شش .

جواب آزمون نظر شماره ۳۰ :

شکل دوم از طرف چپ ردیف بالا .

جواب این شخص کیست شماره (۳۵)

وینستون چرچیل

جواب محل زندگی حیوانات شماره (۳۵) :

بوم درخت ، طوطی قفس و موش دیوار .

جواب این عکس چیست شماره (۳۴) :

عکس سایه دو مرد است که در روی یکدیگر قرار گرفته اند .



آیا میدانید؟

۶- امتیاز

این مجسمه چه نام دارد در چه

زمانی ساخته شده و در کدام شهر قرار دارد ؟

### یادداشت

برای یک نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند یک سیت جوراب اسب نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوهره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرار عه تقدیم میشود !

لطفاً پاسخ سوالات مربوط به مسابقه معلومات عمومی و هوش را یکجا و بعد از نشر آخرین گروه سوالات بفرستید ! و هم از کسانی که قبلاً جواب بعضی از سوالات مربوط به این مسابقه را فرستاده اند خواهش میکنیم که کاپی دیگر آنرا با حل بقیه سوالات بعد از ختم مسابقه بفرستند !

## همکاری

مستقیم تا قلب بوده است. آزمایشات نشان داده است که فعالیت قلب در شخص مذکور بالکل نورمال بوده است. در ماه مارچ ۱۹۷۲ نظر به تصمیم اداره ملی فضایی و تحقیقات فضاء کیهانی سلیتون سر از نسل استرو نوردان شامل و اجازه دادند که بصورت مستقلانه پرواز های خویش را انجام بدهد. باوجود آنهم در آن زمان عمده برای پرواز آخرین اپولون نظر به پروگرام طرح شده و برای سال ۱۹۷۲ سه گروه سفری ذریعه « مسکای لاب » انتخاب دقیق شده بودند. بدینصورت از شخص مذکور فقط يك چانس باقی مانده است که آن عبارت از حصه گرفتن در تحقیقات آزمایشاتی اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا در اتصال مشترک میباشد.

موفقیت که فضا نوردان مذکور نسبت به فضا نوردان دیگر امریکایی در انتخاب عمده کشتی کیهانی اپولون دارد عبارت از آنست که سلیتون از حالا به فرا گرفتن لسان روسی شروع کرده است. اگر استرو نورد مذکور موفق به حصه گرفتن درین پرواز تحقیقاتی شود، پس آن از جمله کلان سال ترین تمام فضا نوردان خواهد بود. در سال ۱۹۷۵ عیسوی استرو نورد مذکور دارای عمر ۵۱ سالگی خواهد بود. آیا این قسم سن کلان برای این پروازها بسیار زیاد نمیشد؟ و شما هم چنان سوام خواهید کرد که بالعموم حد اعظمی عمر برای پرواز فضا نوردان موجود است و یاخیر؟ طوریکه داکتر بیری گفته است جواب دادن در مقابل این قسم سوالات بسیار مشکل میباشد درینجا باید ما بایک عده بسیار زیاد فکتور ها سرو کار داشته باشیم مگر در زمان موجوده فقط از نقطه نظر طب و داکتران کدام مانعی برای فضا نورد مذکور در اشتراك آن به تحقیقات کیهانی موجود نیست. بدین صورت رسیدن به غایبه و هدف اصلی و انتظار صبر و همچنان رول بسیار مهمی را در پیشرفت و همکاری اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا در ساحه تحقیقات

فضایی تصامیم نهایی و فکتورهای های مهم را مربوط به انتخاب قوماندان کشتی اضلاع متحده امریکا هم دانسته می توانیم. غیر ازین ها برای اجرای این قسم تحقیقات معلق و بیچیده لازم است که يك عده فعالیت ها انجام داده شود که درینجا نه فقط جنبه های تخنیکسی مد نظر گرفته میشود.

شما خواننده محترم در اخیر سوال خواهید کرد که مفهوم و مراد ازین تحقیقات چه خواهد بود؟ نمایندگان اداره ملی فضایی و تحقیقات ملی فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا فعلا راجع به مردم و غایه این تحقیقات چیزی نگفته و خود را خاموش نگاه داشته و فعلا در زمان موجوده همه وقت خود را در ساختن و طرح مهمات و ترتیبات مشترک برای نزدیک شدن و وصل کردن که کشتی های کیهانی اضلاع متحده امریکا و اتحاد شوروی به آن ها مجهز میباشد معطوف کرده اند.

طرح پرتاب دو کشتی کیهانی يك همپه بسیار خوبی را در بین مردمان اضلاع متحده امریکا تولید کرده و در آینده سبب همکاری بسیار محکم و نا گسستنی در ساحه سفر های کیهانی بین اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا خواهد گردید. و امکانات آن را مهیا می سازد که در صورت ضرورت بهم دیگر کمک نمایند. با وجد و مسرت بسیار زیاد اخباری را که راجع به پرواز مشترک فضا نوردان اضلاع متحده امریکا و اتحاد شوروی بود روزنامه نیویارک تایمز در سر مقاله خویش نشر کرد و در خطوط اول نوشته بود که فقط قدم اول درین راه گذاشته شده است.

روز نامه مذکور چنین نوشته بود: ما با انتظار لابر اتوارهای مداری مشترک اضلاع متحده امریکا و اتحاد شوروی پایگاه سکونتسی ثابت در سیاره مهتاب و با احتمالات بسیار زیاد سفر مشترک به سمت سیاره مریخ میباشیم. لازم است پیش بینی کنیم که با هر فعالیت و اقدام جدید مشترک در فضا کیهانی همکاری ما در روی زمین محکم تر و وسیع تر خواهد گردید. پایان

## تراژیدی از مرگ...

سینه های سوزنده ما غم و اندوه خروشان می جوشد، ماه با انوار سیمینش مسخ شده جلوه کرده و نفرت آگین و سهرنگ بر طبیعت نور میباشد، خنده هاشور هلهله ها جایش را به سرشک و گریه هاوخون خوردن دلهامی بخشد اختناق عجیب و سنگین برتار و بود و جود ما چیره میگردد و بعد مایو سانه فریاد میکشیم نه او زنده است و ما او را میخواهیم.

قصه مرگ او را یعنی همان موجود دوست داشتنی و ایده آل ما را با شما بازگو میکنم.

شاید شما همه او را بشناسید یاخیر باشما از مرگ فاروق ناکام قصه میکنم:

فاروق یکه همه اش در ستی و صداقت بود و همه اش صفا وقتی آگاه میشد موجودی در تاثر و اندوه می سوزد در دریای ملال و پریشانی غوطه ور میشد و وقتی هم از نشاط و آرامش دیگری خبر می یافت و جودش غرق سرور و شادمانی میشد.

غایه اش جز سربلندی و رفاه مردم چیزی دیگری نبود دستیاری و

کمک به مستمندان از میزات بویژه او بود و پیشبرد وظیفه اش را پاک و مقدس از هرا مری میدانست تا سر انجام در راه وظیفه مقدس جانش را از دست داد چشمان ناآرام مامظطر بازه و مایوسانه در جستجوی اوست در جستجوی کسیکه با هزاران آرزو و تمنیات اکنون در لابلای صدها من خاک مدفون است، دیده گان کنجکاو ما در جستجوی وسراغ موجودیست که مرگ بیرحمانه گلوی او را در هم فشرد و سوی فنا و نیستی اش کشانید.

سیلاب اشک سرازیر میشود، همه از چشمان خسته و خونین ما اشک می ریزیم پدري از فراق پسر نا مرادش، مادری از رنج جانکاه موجود ناز پرور و جوا نمرگش و برادری از نیستی باز ویش گریبان خود ها را میدرنند خواهر آنسو تر هیا هوی و شیون سر میدهد و گریه کودکان توأم با ناله و فریاد در فضای غم انگیز و تاثر و ری هستی ظنین می اندازد سنگین شگرفی بر قلب ما فشار می آورد و بعد دیوانه وار فریاد می کشیم ما او را میخواهیم ما او را میخواهیم.

## احمد سو دارنو

که فعلا لیتهای حزب ممنوع شناخته شد. دستگیر و بفلورز تعبید گشت ۱۹۳۳ بعد بسو ماترا منتقل شد و در سال ۱۹۴۲ تو سط جاپا نیها آزاد گشت. در ژوئیه سال ۱۹۴۵ اصول دولت آزاد اندو نزی را پایه گذاری کرد و در حوت همان سال جمهوری اندو نزی را اعلام نمود. از سال ۱۹۳۹ الی ۱۹۴۹ ریاست جمهوری اندو نزی را بعهده داشت و از سال ۱۹۵۹ وظیفه صدارت نیز بوی واگذار گردید.

در سال ۱۹۶۶ از مشاغل خود معزول و در سال ۱۹۶۷ از دخالت در تمام امور سیاسی محروم شد.

## بقیه آیابه از دواج

اشخاص و اشیا را به پلان اول قرار میدهند. اما در حیات اینطور شده نمی تواند و در حیات از دواج در تحت تاثیر تابعیت دیگر اشخاص قرار خواهد داشت، عناد و حسادت را

## نیکنا خرو سچف

۱۹۳۸ الی ۱۹۴۹ منشی عمو می کمیته مرکزی حزب در او کرایسی شد. از سال ۱۹۳۹ اداره سیاسی کمیته مرکزی حزب کمو نیست اتحاد جماهیر شو روی بعده وی واگذار شد دوم جهانی بعصویت شو رای نظامی قسمت های جنو بی و جنوب غربی- استا لیگراد و او کرایسی در آمد در سال ۱۹۴۶ بر یاست شو رای وزیر در او کراین بر گزیده شد و در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۱ دو مرتبه بعیث منشی عمو می حز کمو نیست بر گزیده شد و در سال ۱۹۵۸ ریاست شو رای و زراء و پست صدارت بوی تفویض گردید.

وی باخذ نشا نهایی لیسن، پرچم سرخ و داس و چکش نایل آمده است. و از سال ۱۹۵۶ به اینطرف مشغولیت رسمی ندارد.

کنار گذاشته فقط با حوصله و شکیبایی امکان سعادت بدست خواهد آورد.

«شاه» جوابی نداد. اما جیم به سوی دختر نگرست و لبخندملایمی بر لب آورد.

در نزدیکی سنگهای بزرگسی نوقف کردند تا شب را به سر آرند. به نظر میرسد که دستهای غول پیکری این سنگها راگرد هم آورده تا پناهما را تشکیل دهد.

دوست جیم در عقب موتر برای جین جای خوابی درست کرد. دیگران کنار آتش بسترهای شان راهموار کردند. جین پیش از آنکه به بستر برود، ریسمانی به گردن سگ کوچک بست و او را برای قلم زدن برد.

آسمان آبی پر از ستاره بود و در ختای صحرا بی در نور نقره فام آنها جلوه افسو نگرانه وراز آلودی داشت. جین بر بلندی کوچکی ایستاد و به تماشای اطراف پرداخت جیم گفت:

وقتی با ران بیارد، اینجا خیلی تماشا بیست. هر طرف که ببینید، گلپای خود رو میشکند. انگار در زیر زمین انتظار باران رامیکشند. دختر به او گفت:

شما صحرا را دوست دارید. اینطور نیست؟ اینطور فکر کنید. ولی یک دختر شهری مثل شما شاید این وضع را نفهمید.

«جین» گفت: «اما من میفهمم... قشنگ است. «جیم» اهانت آمیزانه گفت: «قشنگ... خیلی چیزها قشنگ است. ولی فرا موش کرده اید که صحرا سنگدل و خشن هم است. آدم باید با هوش بجنگد. دختر گفت:

شما مرد عجیبی هستید. اینرا میدانید؟ لختی با صحرا میجنگید و بران بیروز میشوید. بعد، پیا نو مینوازید. شما خیلی خوب پیا نو مینوازید، میفهمید؟

«جین» نمیخواست تعارف کند، ولی لحنش تعارف آمیز بود. جیم باسر دی تعارفش را پس داد: «تشکر. من خوانده و نوشته هم میتوانم. اینها برای یک مرد صحرائی بدنیست.

این کلمه ها را گفت و دور شد. هنوز هوا تاریک بود که دوست جیم به بالین دختر آمد و بیدارش کرد:

خیلی ببخشید. ولی جیم میخواهد شماره ۴۵

# دختری در میان صحرا

سودی نداد و موتر از جا تکان نخورد «جیم» ما شین را خا موش کردو پایین شد تا او ضاع رابر رسی کند. پس از معاینه عرابه ها گفت: باید پارچه های آهنی استعمال کنیم.

بعد، به سوی جین دید: «میتواند رانندگی کنید؟ دختر جواب داد: «ها».

پس میتوانید پشت جلونشینیید؟ «فکر میکنم که میتوانم».

خیلی خوب. ما پارچه های آهن رازیر عرابه ها میگذاریم. شما پشت جلو بنشینید و رانندگی کنید.

سپس با لبخندی به سوی دختر نگرست:

از سرو کار داشتن با یک ماشین تایپ در لندن کمی برق دارد.

«جین» به موتر بالا شد و پشت جلو نشست. موتر به نظرش عظیم و غول پیکر آمد. اطمینان نداشت که بتواند آن را درست براند درینحال دیگران پارچه های آهنی را زیر عرابه

هاجا دادند و دختر شنید که جیم صدا میزند:

«خوب، برو دیگر».

«جین» ماشین را روشن کرد و موتر را به گیر انداخت عرابه ها چرخیدند. گل به اطراف با دشد.

ولی موتر حرکت نکرد. پس از چندین تلاش دیگر، عرابه هاروی زمین به حرکت در آمدند. موتر آرام آرام جلو روت و سر انجام در کنار دیگر دریا به خشکه رسید.

چهره پر تبسم جیم از ارسی موتر نمودار شد و فریاد زد:

«بلاخر گذشتیم!»

دختر آواز خود را شنید که در جواب او از ته دل میخندد. جیم در را باز کرد و جین با هیجان خودش را در آغوش او انداخت.

پس جیم مرطوب بود و آب از موهایش میچکید. درینحال لختی به چشمهای دختر ریخته شد و دختر احساس کرد که هیجان مبهم و نا شناسی در درونش جست و خیز میزند. درین لحظه میخواست که جیم او را ببوسد، ولی جیم به سادگی لبخندی زد و گفت:

«کار بزرگی انجام دادید. هر وقت خواستید به حیث راننده کار کنید، پیش من بیایید».

«جین» گفت:

«همینطور میکنم!»

(ناتما م)

که حرکت کنم در دریا عبور نکردم. مینویسی؟

«شاه» چیزی نگفت و جیم پشت جلو نشست دیگران هم سر بارها بالا شدند. دوست جیم صدا زد:

«خوب، برو بخیر دیگر».

«جیم» ز مزه کرد: «هله، خانم پیرم!»

و موتر را به جلو راند. تا میانه دریا به آرا می پیش رفتند درینجا موتر در گل نرم بندماند و جلو نرفت. جیم به عقب رفت و دو باره به پیش راند. به اینصورت، باز هم فاصله بی را پیمو دند ولی هنگامی که دو سوم عرض دریا را طی کرده بودند، خانم پیر دیگر از رفتن ابا و رزید.

دوست جیم به آب پرید و به تیله کردن موتر پرداخت جین نگاه می کرد و انداخت و بعد از موتر پایین شد و به تیله کردن شروع کرد. پس از یکی دو دقیقه شاه نیز به آن دو پیوست، ولی کوششها یشان

میخواهی ازین دریا عبور کنی؟ «جیم» جواب داد:

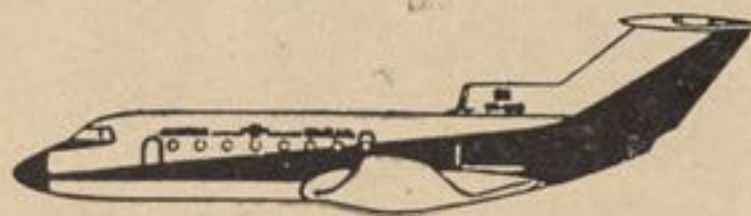
«راه دیگری وجود ندارد. تو مرا سلات حکو متی را به خطر میاندازی!»

«جیم» گفت:

«پس بنویس که به امر تو ازین پیوست، ولی کوششها یشان



باجتر افغان الوتنه



## پرواز های باختر افغان الوتنه، در خدمت شما است

### سریع، مستریح، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات برای هموطنان عزیز در هر هفته چهار پرواز بکنند، چهار پرواز به مزار شریف - یک پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به چغچران، سه پرواز به کند هاریک پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان، از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان و پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فیض آباد

# پدیده‌ی بنام زلزله

پرسیدم :

در حال حاضر چگونه میتوان از خطر های احتمالی زلزله کاست؟  
در پاسخ گفت :

در مرحله اول باید از بر پا کردن ساختمانها در مراکز زلزله خیز خودداری کرد. در مرحله دوم، میتوان گفت که ساختمانهای کانکریتی در برابر زلزله مقاومتر است. در مرحله سوم، باید خاطر نشان ساخت که ساختمانهای سنجی در برابر زلزله خوب پایداری میکنند. گفتم :

به طور اوسط سالانه در افغانستان چند زلزله رخ میدهد؟  
خندید و گفت :

شاید تعجب کنید اگر بگویم که هر روز در افغانستان از سی تا چهل زلزله ثبت میشود. اما این زلزلهها

ما محسوس نیست. به همین صورت، سالانه در جهان در حدود یک میلیون زلزله رخ میدهد. باز هم دلچسب خواهد بود که گفته شود تقریباً نود درصد زلزله های جهان در بحر ها اتفاق میافتد. «انجنیر پشتون» افزود :

هیچ زلزله‌ی از دو دقیقه بیشتر طول نمیکشد و خرابیهای هر زلزله در همان یا نزده ثانیه اول صورت میگیرد.

(پایان)

با اینهمه دستگاه ما زلزله نیکا را گوی را ثبت نکرده است. تا این لحظه ما نمیدانیم علت آن چیست و منتظریم که گزارشهای مراکز دیگر جهان به دست ما برسد. این دستگاه ما میتواند انفجارهای آزمایشی هسته‌ی رانیز ثبت کند. گفتم :

با اینهمه، من هنوز نمیدانم منظور از بر پا کردن این دستگاه چیست. گفتم :

منظور ما این است که مراکز زلزله خیز کشور را به صورت دقیق مشخص سازیم. هر گاه این کار صورت بگیرد، میتوانیم «کود» تعمیراتی مطابق شرایط افغانستان در دست داشته باشیم. گفتم :

خایده این «کود» تعمیراتی چه خواهد بود؟  
گفت :

این «کود» مناطق خطرناک از نگاه زلزله را معین میسازد و رهنمایی قابل اعتمادی به دست انجنیران تعمیراتی مامیده. اما ساختن کودی برای طرحهای ساختمانی ضروریست. به طور نمونه، اگر در نظر باشد که در یک نقطه افغانستان بند برق عظیمی ساخته شود، باید دست داشتن یک کود تعمیراتی میتوانیم گفت که آیا این بند در معرض زلزله قرار دارد یا نه. گفتم :

دستگاه شما میتواند انفجار را هسته‌ی و زلزله‌ها را در سراسر جهان ثبت کند. اینطور نیست؟  
گفت :

درست است!  
گفتم :  
شما چگونه میتوانید این دو حادثه را که برگزاف دستگاهتان ثبت شده است، از هم جدا کنید؟  
«انجنیر پشتون» لبخندی زد :  
کار دشوار است، اما ناممکن نیست. به خصوص اگر دستگاه دیگر در اختیار داشته باشیم به اشکالی برنخواهیم خورد. در حال حاضر که تنها یک دستگاه داریم، هشتماد در صد بر کارمان اعتماد میتوانیم داشت.

صفحه ۱۷

# کاوشهای کیهانی اتحاد شوروی

نزدیک دو دیگر، بر رسی گسترده مهتاب و بضای آن. سه دیگر بررسی ستاره های منظومه خورشیدی. برای این کاوشهای سه گانه ابزار های زیرین به کار میرود: قمر های مصنوعی خود کار یا همراه با سر نشین، دستگاه های خود کار برای بررسی سطح مهتاب، دستگاه هایی که در فضای نزدیک مهتاب کار میکنند، دستگاه هایی که در فضای بین ستاره ها به کار میبرند. این دستگاهها، گاهی حس های کپسولها نیست که این کپسولها بر سطح ستاره ها فرود میاید و گاهی فاقد چنین کپسولها. اگر چه ماموریتهای این دستگاهها در اساس از هم جدا دارد، ولی گاهی این ماموریتها قسماً یا کلاً با هم بستگی میابند.

بسیاری از کاوشها و شهاب آزمایشهای اتحاد شوروی بر بضای نزدیک به زمین تمرکز یافته است و این امر به خاطر نتایج عملی فوری و به خاطر آن است که با ابزارها نسبتاً ساده امکان دارد ابزار های تخنیکی نوینی را آزموود و راههای انکشاف بیشتر کیهان نوردد و جستجو در فضای ژرفتری را برآورد. در میان وسایل خود کاری که تاکنون به فضا فرستاده شده است و ازین وسایل در خدمت دانش و اقتصاد

بسیار مهمی رادبرنامه کیهانی اتحاد شوروی گرفته است. قمر های مصنوعی یا راکت میکند تا در کیهان عملیه هایی داشته باشیم که در کیهان رخ میدهد. بدینصورت، دانش ما درباره کاوشها خود مان، یعنی زمین فزونی میگیرد.

به همین سان، برنامه کیهانی اتحاد شوروی تحقیق و بررسی رسی ستاره های منظومه خورشیدی رانیز شامل است. پرواز های سلسله وینیر ابابیرو زی در خشان وینیرا- که بر سطح زهر نشسته برای پنجاه دقیقه اطلاعات ارز شمندی را به زمین مخابره کرد، به اوج ابتخار رسید، به همین صورت، «مارس-۲» و «مارس-۳» هنوز سرگرم کار است

ارز یابی نتایج عملیه که از بررسی ستاره ها و مهتاب به دست آمده است، هنوز دشوار به نظر میرسد و ما ناگزیر هستیم برای این کار باز هم در انتظار بمانیم. بسیاری نخستین کیهان نورد جهان، یعنی یوری گاگارین گفته است که نفوذ در فضای خارج نمیتواند تنها از دیدگاه تنگ علایق روزانه و عمل جاری دیده شود. و اگر آدمیان در درازای تاریخ هستی خود شان تنها به بر آورده ساختن نیاز مند یهای آنی دل بستگی نشان میدادند، نوع بشر شاید هنوز در مغاره ها زندگی میکرد.

بسیاری از کاوشها و شهاب آزمایشهای اتحاد شوروی بر بضای نزدیک به زمین تمرکز یافته است و این امر به خاطر نتایج عملی فوری و به خاطر آن است که با ابزارها نسبتاً ساده امکان دارد ابزار های تخنیکی نوینی را آزموود و راههای انکشاف بیشتر کیهان نوردد و جستجو در فضای ژرفتری را برآورد. در میان وسایل خود کاری که تاکنون به فضا فرستاده شده است و ازین وسایل در خدمت دانش و اقتصاد

بسیار مهمی رادبرنامه کیهانی اتحاد شوروی گرفته است. قمر های مصنوعی یا راکت میکند تا در کیهان عملیه هایی داشته باشیم که در کیهان رخ میدهد. بدینصورت، دانش ما درباره کاوشها خود مان، یعنی زمین فزونی میگیرد.

«پایان»

ژوندون



# شهبازان گان مونا کاپیر وز شدند



برادر بزرگش شاهزاده البرت ۱۴ ساله نیز از وی پیروی کرده و نتیجه مطلوبی در یابت کرده بود. بدین ترتیب که فاصله ۵۰ متری را بازیکنان به سرعت پیموده و رقبای خود را شکست داده و بالو سیله مقام سال گذشته خود را بار دیگر حاصل کرد. البرت در سال ۱۹۴۱ ضمن اجرای مسابقات آخرین برنده خانواده شاهی گردیده بود آنوقت شاهدخت گراسییا پاتر یسیا هم عزم کرده بود، غالب و پیروز شود.

ممتاز ترین عکاس موناکا موسوم به گراسییا پاتر یسیا نظریه علاقه

زیاد هنری اش حاضر شد ضمن مراسم جشن شناوری فامیلی در کلب ساحلی بیچ واقع مونتی کار لسو

(تفرجگاه هیست در موناکا) به عکس برداری نوبه وهای یادگاری برای البوم خانواده شاهی مساعی نمایند. شاهدخت ورزشکار که گوشش میکرد. خاطرات خوب و دلچسپی زینتگر البوم شاهی شود از کنار حوض آبیازی یعنی از محلیکه عکس برداری میکرد، اطفال شرکت کننده اش را صدا زده و آنها را به فعالیت های بیشتر و شاکاریهای بی سابقه تر شناوری تشویق و تحریک کرده، از ایشان و از حرکات ایشان عکس برداری میکرد.

دختر بزرگترین شاهدخت کارولین ۱۵ ساله که نظر دقت و توجه عجیب اکثر بینندگان را بخود خیره ساخت و در سال گذشته لقب قهرمانی یافته بود امسال از اشتراک در مسابقه صرف نظر کرده اظهار داشته با ید انسان بدیگران نیز شانس و موفق بدهد!

آخرین یک تعداد شرکت های بزرگ به پرداخت یک مبلغ هنگفت تهدید شدند دو دوتن از تجار در بوینس آیرس مرکز ارجنتاین اختطاف شدند یک راپور در تحقیقات زید زال ایالات متحده نشان میدهد که از جمله ده شرکت عمده امریکانه آن بانفجار بم تهدید شدند. از سال بم های مکتوبی از کشورهای مختلف عنوانی ادارات اسرا نیلی در خارج خود معضله دهشت افگنی بین المللی را پیچیده ساخته است.



## نساجی افغان یگانه موسسه است که پارچه جات سندی ونخی مورد ضرورت شمارادر بهترین شرایط تولید مینماید

### سوال افزایش

اختطاف طیارات بین المللی پیشنهاد نمود که باید علیه کشور های که از دهشت افکنان حمایت میکنند تعزیرات وضع گردد و مقاطعه هوایی نیز با کشور های مذکور بعمل آید. ولی نمایندگان کشور های افریقای مخصوصا کشور های عربی و غیر منسلک پیشنهاد ایالات متحده را در زمینه زد نموده و گفتند بعبوض وضع تعزیرات باید علل دهشت افگنی مطالعه شود.

به عقیده نمایندگان این کشورها عملیات دهشت افگنی و ترور از خود عواملی دارند که ریشه آن ها باید کنده شود. کشور های عربی گفتند وضع هر گونه تعزیرات واقدامات شدید در زمینه جنبش های رهایی بخش را

در قاره افریقا و آسیا علیه استعمار متاثر خواهد ساخت. ایالات متحده مسوده در مورد پرابلم دهشت افگنی بین المللی و اختطاف طیارات به کمیته قانونی موسسه هوانوردی ملکی در مونتریال مرکز کانادا ارائه کرد و هم در نظر دارد تا حمایت بیشتر کشور ها را برای تشکیل یک کانوانسیون بین المللی در مورد بحث بر پرابلم اختطاف طیارات حاصل کند. حکومت ایالات متحده در عین حال تدابیر امنیتی بیشتر را برای حفاظت طیارات و سر نشینان آن اتخاذ کرد که شامل تعبیه آلات جدید مخابره در طیارات میباشد. علیرغم مساعی شدید بین المللی پس منظر رسیدن بیک راه حل در مورد پرابلم دهشت افگنی بین المللی روشن بنظر نمی رسد. در چند ماه

## و عشق احساس...

وجدایی تو فقط حکم مرگ نیستی  
 مرا دارد. اما تو در ضمیر خود چیز  
 هایی داری که من به شنیدن آن علاقه  
 دارم. باید تصور ات باطنی و مافی-  
 الضمیر خود را بمن بصورت واضح  
 بگویی خوا هس میکنم این نکته را  
 بمن روشن کن، زیرا من به احساسات  
 و عواطف باطنی تو میل شدیدی  
 دارم.

اودر حالیکه چهره اش را تاریکی  
 و اندوه فوق العاده فرا گرفته بود  
 آهسته آهسته چنین گفت: فکر میکنم  
 من و تودر طی چند ماهی که در نیویارک  
 باهم یکجا بودیم باز هم نتوانستیم  
 که یکدیگر را بصورت درست  
 بشناسیم. اما این نا شناسی مانع  
 دوستی ما شده نمیتواند، زیرا درین  
 جامو ضوع بسیار مهم عشق و محبت  
 بی پایانی در میان است که من آنرا  
 در وجود خود بحد وافر احساسی  
 میکنم. لطفاً مرا عفو کن. یقین داشته  
 باش که اوامر زندگی بر این بی وجود  
 تو غیر ممکن است.

در کلمات او حرارت و گرمی زیادی  
 دیده می شد بطوریکه فکر میکردم  
 بیانات اخیر از منتهای صداقت  
 و راستی او نمایندگی میکنند بعد در  
 صدای لرزان و مر تعش او عبارت  
 زیبایی من ترا بحد پرستش دوست  
 دارم تشخیص دادم. فلیپ به دنبال  
 سخنان خود گفت: احساس خدا  
 حایظی و وداع با تو مرا متو حش می  
 سازد. و من تصویر چنان یک صحنه  
 غم انگیز راحتی بخاطر خود هم راه  
 داده نمیتوانم. سا رای عزیز! آیابه  
 سخنان من که از اعماق قلب من  
 تراوش میکند یقین خواهی کرد؟ بلی  
 من ترا دوست دارم فکر میکنم اکنون  
 دوستی و عشق ما هر حل شسوار  
 امتحان و آز مایش خود را طی کرده  
 است.

من با وجود وارث و گرمی فوق العاده  
 احساس سردی میکنم. فکر میکنم  
 یک قسم خطر معنوی مرا تهدید میکند  
 من مو جودیت خود را فرا موش کرده  
 ام. فکر میکنم روح و جسم من مانند  
 فرشتگان در پهنای آسمان نیلگون  
 در حال گردش است.

در اخیر با صدایی که بیشتر بیک  
 آهنگ موسیقی لذت بخشی شباهت  
 داشت گفتم: بلی، من ترا دوست  
 دارم. من دوستی و صمیمیت عشق  
 خود را و قتی درک کردم که به مجرد  
 عبارت من ترا دوست دارم جمله دیگر  
 مانند آن از من فلیپ شنیدم. درین

بقیه در صفحه ۸۳

عشق و دوستی می باشد. البته این  
 مخلوق جدید زندگی ترا خوب  
 و مطلوب خواهد ساخت.  
 فلیپ گفت: سا رای عزیز! یقین  
 داشته باش که همان مخلوق زینا  
 دوست داشتنی که میتواند به حیات  
 و زندگی من سرو سامانی بدهد تو  
 می باشی. من نمیدانم. فکر میکنم  
 در تحت کدام قوی مانند قوه مقناطیس  
 که آهن را بسوی خود جذب میکند  
 قرار گرفته ام. چیزی را که اکنون  
 احساس میکنم اینست که تودر کنار  
 من می باشی و ما هر دو از نعمت وصل  
 و دیدار بحد اعلی پر خوردار می  
 باشیم. بلی افکار من ازین حدود  
 تجاوز نمی کند. اما تو تصور میکنی  
 که من هم همینطور فکر میکنم. فکر  
 کردم. این یک سخن غیر قابل باور  
 است. تو هر طور که میخواهی فکر  
 کنی، اما من از احساسات خود بیار  
 بار به تو اظهاراتی نموده ام که فکر  
 میکنم تکرار آن لازم نیست. من ترا  
 دوست دارم. لذا تصور خدا حافظی  
 میکنم این یک جوابی نیست که قلب  
 مرا خوش و راضی بسازد. من این  
 کلمات را با صدای خیلی بلند ادا

فلیپ گفت: بلی، نقشه من واقعا  
 همینطور بود، اما... من گفتم: فلیپ  
 عزیز! تو باید قبول کنی که این  
 تابستان بالای من خیلی سخت گذشت  
 کاش میدانستی که دوری تو مرا بسرح  
 جنون و دیوانگی نزدیک ساخته بود.  
 خیر، فکر میکنم که این تابستان  
 برخلاف یک مو سم بسیار خوش  
 آیندی بود چنانچه من این سخن را  
 دیشب هم اظهار کردم. اعضای نامیل  
 رفقای قدیمی، رفقای جدید، تمام  
 این ها چیز های اند که به انسان  
 خوشی و فرحت می بخشند، تمام این  
 واقعیت ها مایه خوشی و نشاط است  
 فکر میکنم که وجود من در لا بلای این  
 همه گیرو دار کدام ارزش و اهمیت  
 فوق العاده را دارا خواهد بود.

و برای چند دقیقه خا موشی اختیار  
 کرد. جنگل و درختان پارک در تحت  
 حرارت و گرمی روز خا موش و بدون  
 حرکت به نظر میرسید حتی پرندگان  
 نیز خا موشی را اختیار کرده بودند  
 بالاخره او گفت: بلی، من این امر را  
 میدانم. او بر خلاف عادت بطرف  
 چشمان من متوجه شد. او درین وقت  
 قیانه بسیار جدی و مغرورانه را بخود  
 گرفته بود.

بعد از لحظات طولانی خا موشی  
 گفت: اما سارا، تو درین جا زندگی  
 را جدید آغاز کرده یی بلی تو زندگی  
 را تازه شروع کرده یی آغاز زندگی  
 درین جا خیلی خوب و مطلوب است،  
 لذا من نمیخواهم که مقدمات چنین  
 یک زندگی آرام و مسعود را برهم  
 بزنم تو تصور میکنی که اکنون با من  
 خوش می باشی اما این یک تصور  
 محض است که چندان به حقیقت  
 نزدیک نمی باشد و شاید بعد از چند  
 ماه دیگر...

در چند ماه دیگر. در چند ماه  
 دیگر. نمیدانم مطلب تو از تکرار این  
 کلمات چیست؟ دفعتا این صحبت  
 یک شکل مبهم و سر گیج کنی را  
 بخود می گیرد. آرامش و سکوت چند  
 لحظه قبل من بر هم میخورد. من  
 چوکی خود را به عقب کشیده و ایستاد  
 میشوم. و بعد فشار زیادی را بالای  
 خود وارد میکنم تا بار دیگر روی  
 چوکی بنشینم. اما همان قهر و خشمگین  
 بار دیگر بسراغ من می آید در چند  
 ماه دیگر. یعنی چه؟ من گفتم: فکر  
 میکنم که تو با کدام مخلوق دیگری  
 مواجه می باشی، یعنی شخص دیگری  
 که برخلاف من فاقد عاطفه و احساس

### کمپنی میدا کسپورت



هرگونه فرمایش دستگا های پاک  
 کننده برقی - Stevilizator Electric  
 را که دارای ساختمان اصلی میباشد  
 قبول میکند. این دستگا ها در  
 درملتونها، روغتون ها، لابراتوارها  
 و فابریکه های فار ماسیفت برای پاک  
 کردن آلات صحیه مواد جراحی استعمال  
 میشود.

برای مزید معلومات لطفاً به نمایندگی تجارتي اتحاد شوروی در  
 افغانستان کمپنی میدا کسپورت MEDEXPORT مراجعه نمایند.  
 و یا به تلیفون ۴۰۵۴۴ در تماس شوید.



V/O MEDEXPORT

MOSCOW, USSR

## مردم شهر کهنه

پیغله کبرا گفت: یکی ازین راهها اینست که ریاست شهر سازی و خانه سازی باما لکین این خانه هابه تماس شده و بعد از موافقه آنها خانها را تخریب نموده و مطابق یک نقشه اقتصادی خانهای ارزان قیمت مثلی که در بعضی نقاط دیگر شهر ساخته اند بسازند و به کسانی که خانه شان تحت نقشه آمده در بدل قیمت خانه شان توزیع نمایند.

گفتم در آنصورت با کسانی که قیمت خانه سابقه شان قیمت خانه جدید را پوره کرده نتواند چه نوع معامله شود گفت:

از کسانی که حویلی موجوده شان قیمت خانه جدید را تکافو کند تنها چند فیصد کمیشن سا ختمانی اخذ گردد و از کسانی که حویلی شان قیمت خانه جدید را پوره کرده نتواند باسواس یک تضمین پول اضافی باقساط مختلف از ایشان اخذ گردد، درین صورت بنظر من همه صاحب خانه های عصری خواهند شد.

سید آقا یکی از باشندگان شهر کهنه می گوید: مشکلات ما را همه خبردارید و حاجت به گفتن نیست ولی چیز یکه ما را در امر ساختمان و ترمیم خانهای مادرین قسمت شهر اجازه دهد وعده های بنار والی و شهر سازی است که از سالهای متمادی باین طرف چندین نقشه هایی برای تخریب و تعمیر مجدد این قسمت ترتیب دادند بیرق هایی بالای هرخانه نصب کردند و مردم را وعده دادند که بزودی تخریب خواهد شد اما با وجود یکه سالهای زیادی از آن سپری شده پلان شان عملی نگردید و علت اساسی او بخرابی رفتن شهر کهنه و افتاده آن از نظر ها هم همین بود که هرکس فکر می کرد دامروز فر دا تحت تخریب قرار خواهد گرفت و لذا هر سال بفکر سال دیگر از ترمیم آنها صرف نظر نمودند ولی تا حال به تخریب آن اقدام نشد.

هرمالك خانه فقط روز خود را سپری کرد و عقب هیچ نوع ترمیم نگشت بگو چه ها و بازار ها هم روی زمین اصل کمتر توجه شد زیرا فکر می شد بزودی تخریب خواهد شد

## اعرج شاعر...

در خلم یکدکان سیمساری دارد و علاوتاً بحیث هیئت مدیره کتا بخانه خلم اجرای وظیفه میکند اشعارش گاه گاه در جریده جهان نما به چاپ میرسند. خودش میگوید: ۲۵ سال است شعر میگوید و حتی زمانی برادیو هم آواز خوانده است. خارج و داخل دکانش.

اگر بدکان او نظر شود همه جا خارج و داخل دکان اشعار شعرای توانا و خودش که به قلم نوشته شده به چشم میخورد در دکانش هم

## باغ جهان نما

مدیر لیسه اظہار نمود: ایسے محمدظا هر قايد شاروا لی خلم به کمک وکیل خلم چندیست امتیاز جریده جهان نما را از مرکز وزارت اطلاعات و کلتور حاصل نمود که هفته یکبار در مطبوعه ولایت بلخ بچاپ میرسند و بدسترس اهالی آنجا قرار میگیرد گرچه و لسوالی خلم سابقه تاریخی دار دو مردم آن مدتها است به علم و دانش علاقه منداند ولی زنها هنوز هم در زیر چادری دیده می شودند لیسه خلم که در سال ۱۳۳۸ تاسیس شده است اکنون در آن ۶۲۰ دختر مصروف تحصیل میباشد. از جمله هژده نفر استا دان شش نفر آن از طبقه انات میباشد که آنها اکثرا از صنف نهم همان لیسه فارغ التحصیل شده اند بناغلی امین الله مدیر لیسه گفت: «یکسال بعد دختران این لیسه بجا معه تقدیم خواهند شد» اما لیسه ذکور خلم سابقه طولانی تری دارد در سال ۱۳۱۱ اولین مکتب ذکور درین ولسوالی افتتاح شد و این مکتب در سال ۱۳۴۹ به لیسه ارتقا یافت اکنون این لیسه ۱۰۸۷ شاگرد دارد از جمله ۲۲ معلم ۱۲ نفر آن کمبود است تعمیر جدید این لیسه که ساختمان آن در سال ۱۳۱۸ آغاز یافته بود هنوز هم بی پایه اکمال نرسیده و طور یکه بناغلی غلام جان

تبریک

نوت: شاگردان ۲۱ نفری هر دو لیسه از نرسیدن مجله ژوندون بان ولسوالی شکایت دارند.

محمد ابراهیم آرزو



بناغلی سیداحمد بر خور دار

هر چیز پیدا می شود - آثار تاریخی سامان بنجارگی و دوا های یونانی خلاصه خر خارجی و داخلی خواهی نخواهی از دکان او دیدن می کنند و با خود او هم صحبت می شوند کارکنان این صفحه این اراده اورا که موزیم شخصی اش را به کتا بخانه خلم اهدا کرده است به نظر قدر نگرینسته و به بناغلی اعرج کامیا بی وسعادت می خواهد.

نوت: نمونه ای از شعر او در شماره آینده تقدیم خوانندگان ژوندون می شود.

# « جشن باشکوه سالگرد هشتمین سالگرد تولدش را جشن گرفت »

هیلی سلاسی امپراطور حبشه (اتیوپی) هشتمین سالگرد تولدش را جشن گرفت

هنکا میکه طی سال ۱۹۷۲ هیلی سلاسی به هشتمین سال زندگی اش قدم میگذاشت. ادیسه با پایداریتخت کشور حبشه وضع عادی اش را تغییر داده مملو از هلهله و هیجان و انباشته از بر نامه های ساندارو پرو گرامهای بزرگداشت تجلیل شده بود. درین روز هادیدوباز دید ها، پذیرایی ها، رسم و گذشت ها و تزئین و دکور یشن های بی سابقه و تاجایی عنعنوی که بمناسبت سالگرد تولدی امپراطور هیلی سلاسی در ادیسه بابا جاری ساخته شده بود، جلال و شکوه امپراطور را حکایه میکرد.

آن روز ها مردم حبشه با احساس عجیبی در برنامه هاوبر گزایا مراسم یک بر دیگر سبقت می جستند شب هنکا میکه قاطنه ملت به رقص آمده و فریاد خوشی و عسرت از نهاد بر می کنند.

باشندگان ادیسه بابا در سر کجا جاده های شهر رقص کنان ناله کنان به دسته ها جوقة های متعدد این طرف آنطرف حرکت می کردند با فریاد هیلی، هیلی، هیلی، نعره سرور بر می کشیدند. ملت حبشه به پاس خدمات از زنده و علاقه سرشار بنام شاه تعظیم بجای آوردند.

هیلی سلاسی امپراطور معمر ۸۰ ساله ای حبشه پیوسته کار ها و امور مر بو طه به کشورش را بایک دسپلین عجیب و تدبیر سحر انگیز از پیش می برد و بر پر ابلم ها و مشکلات فایق می آمد.

جلال و نفوذ و عظمت هیلی سلاسی در کشور حبشه بیشتر از آن سبب قایم مانده که وی بوسیله ریفورم ها و مساعی پیشرفته و متر قسی اش مملکت را از شکلی ابتدایی و غیر مترقی اش بیک مملکت مترقی و یک شهر نمونه بی در اندر یقا تبدیل و انکشاف داده است.

هیلی سلاسی ۸۰ ساله به ظاهر ضعیف و لاغر اندام در جریان روز های مراسم تبریک و پذیرش مبارکی هاسا عتبا بی آنکه انگشتان باریک و چشمان دقیق و کوچکش را حرکت داده باشد در بالای چوکی بازو داد تخت نمای امپراطوری قرار گرفته و به هر چیز و همه کس گوش میداد. در صورتیکه دیگران که جوان و جوان تران بودند قادر نبودند حتی

در چهره معمر و سیمای سالخورده اش آثار خستگی دیده نمی شد. حتی جزئی ترین علایم عصبانیت و غضب در وی پدیدار نبود.

هیلی سلاسی که در حا کمیت و اداره بر نفس و وجود خویش ملکه و استعداد و توانایی مرموزی نشان میدهد، در طول حیاتش بخاطر نداشتن کسی وی را خسته و کسل و ضعیف و شکست خورده دیده و یا



هیلی سلاسی امپراطور حبشه در یک محفل تجلیل هشتمین سالگرد وی

دقایقی آرامش وجود شان را حفظ کرده دست و پاهایشان شان را بدون حرکت دادن نگه دارند.

طاعت محفل نشینی و قدرت و ملکه خاصی که از خود در انتظار کشیدن و ادامه دادن پروگرامها که شامل تشرف مسلسل از کان دو لت و غیره پذیرش رتفه ها، هدایا استماع معروضات تبریکی و غیره و غیره بوده و مدتی درازی را در بر میگرفت خون سردی استقامت، حوصله، برده باری و سنگینی امپراطور را نمایندگی میکرد.

۸ سال پس از آن ایتالو یهابر حبشه حمله کرده و آن راتحت تصرف خویش در آورده ادیسه بابا رافتح کردند

که درین زمان امپراطور مجبور ساخته شد از مملکت فرار کند. همان بود که هیلی سلاسی بعد ازین واقعه چارسال تمام در یک شهر کوچک انگلستان موسوم به با تبه ( Bath ) به اسم جون های ( Johnhoy ) زندگی میکرد. تا اینکه قشون ایتالیای لوی تومط گروه های از سالی بریتانیایی از حبشه راند و او خراج ساخته شده و هیلی سلاسی واپس به مملکت مراجعت کرد.

درین زمان هیلی سلاسی به آرزوهای تازه و آرزوهای ملی و مملکتی دست بکار شده و پروگرامهای اصلاحی و رعایت های ابتکاری، ضروری و رفورمی را رو یکبار آورده، آن را شدت بخشید که در نتیجه این تلاشها و جهد پیگیر و زحمت کشی ها حبشه طی ۳۰ سال یکی از پیشرفته ترین شهر های افریقای در شمار آمده و همچون مثال و نمونه ای برای بسیاری شهر های جوان بر اعظم سیاه افریقا طرف توجه قرار گرفت. هیلی سلاسی که حال هشتمین سال زندگی اش را پشت سر میگذارد خورد و خواب و کار و تفریح و غیره مسایل روز مره حیاتی خود را حسب پروگرامی یعنی تنظیم کرده است. صبحگاهان ساعت ۳ برای هیلی سلاسی آغاز روز و شروع جنبش و حرکت است. بدین ترتیب اولین شفق از عقب کلکین های بلند کاخ امپراطوری زمانی به درو دیسوار صالو نه های داخلی به نقش و نگار هنر نمایی می کند که امپراطور حتی چند لحظه بیشتر از آن در مسکون و آرا مش مطلق در عبادت نگاه شخصی اش به نیایش و عبادت مصروف میباشد. پس از آنکه نیایش خاتمه یازت باز دو ساعت دیگر استراحت می کند. ساعت ۷ موقع صرف ناشتای قوی و مکلف هیلی سلاسی

ژوندون





### صفحه از مراسم سانگرد

رقص و شادی دعوت کرده ، و با اجرای آتش بازی ها و تجدید عرفوسن و ضای مملکت را زیبا تر و هیجانی تر ساخته بود بعد از سه روز خاتمه یافت .

تمام مردم آن سامان که جشن این مراسم شما ندار را از خود میدانستند همه بایک دل و یک نیت آرزو میکردند ، امپراطور شان مدتی دیر تری بر کرسی امپراطوری همچون ثابت و پایدار مانده ورشته حکمروایی در دستش محفوظ باشد .

برق فاحش دارد ، خوشی و رضایت هیلی سلاسی آغاز می یابد ، بعد از آن امپراطور به واگون هوا خوری روزانه اش نشسته و از فابریکات و شفاخانه ها ، دارالالتیام و غیره باز دید می کند .

درین وقت الطاف و تفقد امپراطوری بمقابل رعایایش کاملاً مشهود است و با نظر قبل از ظهر که باهر کدام به چشم انتقاد و دیسپلین می نگریست فرق کلی دارد . همه مردم از مهر بانی هایش حصه میگیرند ، مخصه و صفا با اطفال و حیوانات علاقه و عشق زیاد میورزد . وی اطفال معیوب را با خود به واسطه اش گرفته و اکثرابه سراغ اطفال و کودکان می رود که قبلاً آنها را نسبت مریضی هایشان به کدام کلینیک رهنمایی و تملیم داده بود ، آنگاه هیلی سلاسی با خود کودکان و یا باوالدین و اولیایشان صحبت کرده و در باره وضع صحی آنها جو یا شده و باد لچسبی زیاد خود را واقف می سازد .

مراسم جشن سانگرد هیلی سلاسی که باشلیک هشتادفیر آغاز گردید و مردم زن و خوردبزرگ و بیرو جوان رادر خانه و سرک و جاده و بازار به

مربوط به دربار وید یزایی ها را قبول و انجام داد ، بساعت یک موقع صرف چاشت امپراطور فرا می رسد .

درپی آن یک استراحت ۳ ساعته امپراطور را بدرقه میکنند . وقتی که استراحت ختم میشود ، صدر اعظم

باز دیگر امور مربوط به روز با اجرا آت و جریانات آن به عرض گذارش بوی حاضر می سازد . این فرصت با ساعات کار و در بار قبل از ظهر

است ، البته روزها روزه گیری مذهبی غیر این پروگرام است . پوزه ساعت ۸:۴۵ از جمله دو پذیرایی های روز مره اش اولین آن شروع میشود . درین هنگام صدر اعظم و دیگر رجال بر جسته و بلند رتبه بدر بار حاضر میشوند .

هیلی سلاسی بنا بر عادت و خصوصیت دایمی اش به تخت مخصوص و معموری خود قرار گرفته و به حکمروایی آغاز می نماید . هر گاه در بار مدتی طولانی بر احتیوی کند اختلال و کسالت و یا تغییری در وضع و قیافه اش راه ندارد و زما نیکه سخن میزند و یا راپور ها و جریانات سیاسی و کشوری اش را استماع می نماید ، نظر چشمان کوچک تا ریکش متوجه سیم و حرکات

و طرز عمل مادی و نانش بوده و با دقت کامل و انضباط عامل به سهو ها و خطای های جسمی دست و پا و غیره حرکات مامورین انگشت می گذارد و مو قعیکه تغییری در وضع و حالت تکیه کردن به چوکی و یا با انگشتان

دست بازی کردن و بایک پای را بالای پای دیگر گشتانند و نظیر آنها از مامورین خود به بیند اعتراض نموده و آن را علامت بی توجهی و عدم کفایت

ذاتی و لیاقت شخصی ایشان قلمداد می نماید . و اکثراً واقع شده که عده از مامورین عالیرتبه را بنا بر حرکتی که از وی سر زده ، از در بار اخراج کرده است . پس ازینکه موقع کار



**زودلون**  
**میرسئول شکر رعد**  
 معاون طوران شاه شهیم  
 تلیفون میرسئول ۲۸۴۱  
 مسان ۱۰  
 پوچپور مطالع دولتی ۲۸۵۱  
**شرح اشتراک**  
 کابل ۴۵۰ افغانی ولایت ۴۶۰ افغانی  
 مرکز برای تملیم ۲۴۰ افغانی در ولایت ۲۵۰ افغانی  
 شایخ ۲۳ دالر

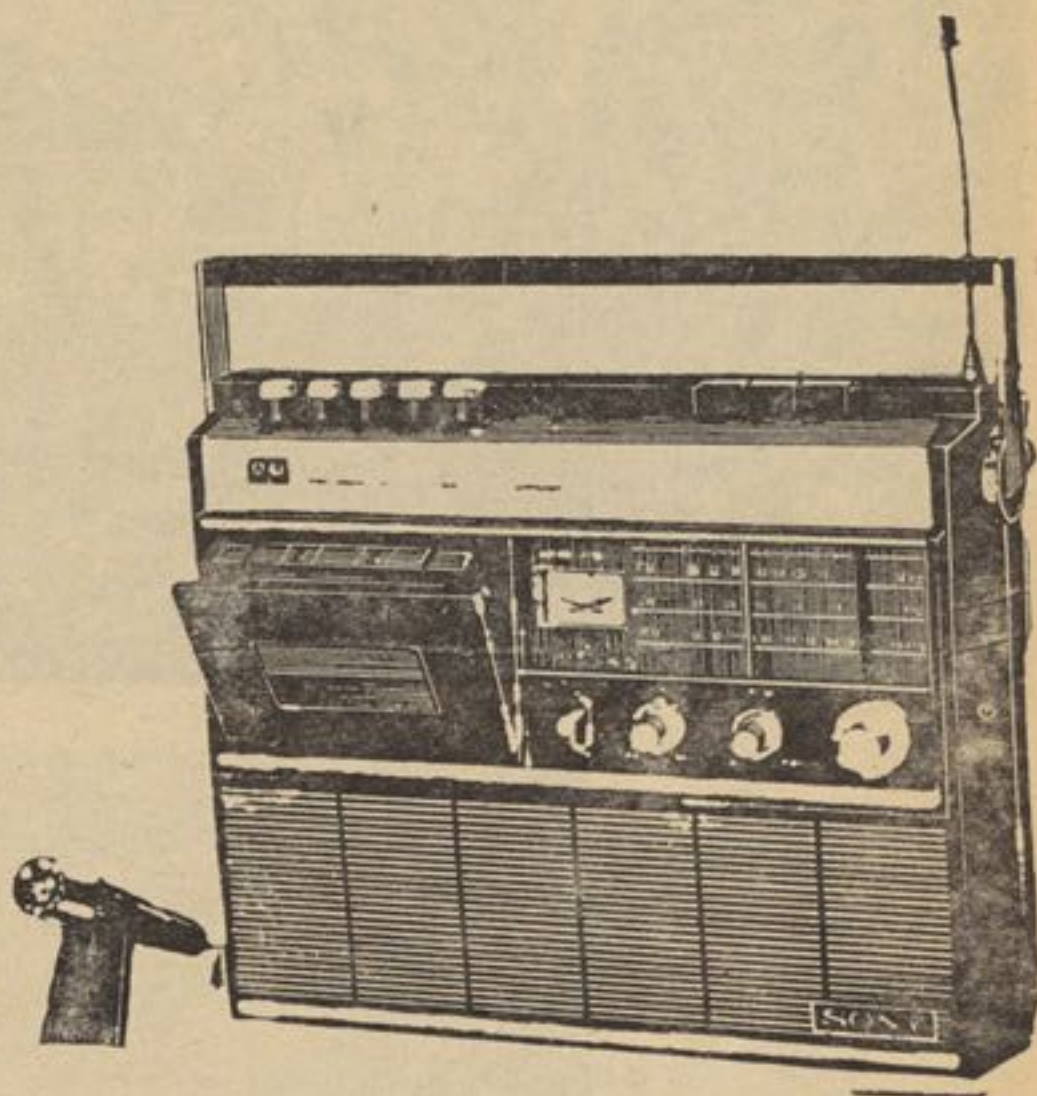
# سونی

## SONY

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

### رادیو کست مدل CF-250S

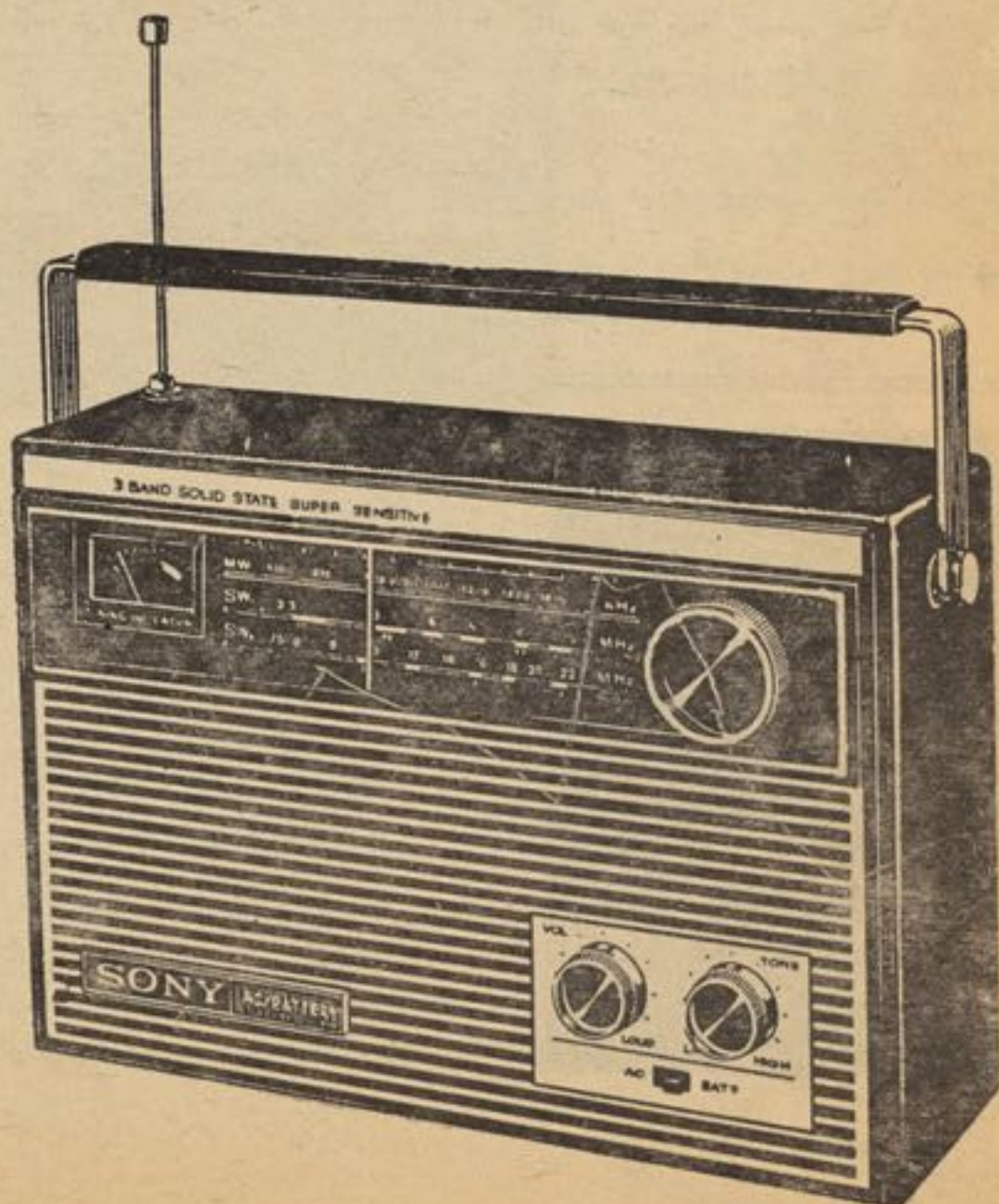
دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی  
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت  
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل به وزیر آواز - کنترل سه مرحله ای  
بلندی و پستی آواز - وزن ۳ کیلو و بزرگی ۳۳ x ۱۰ x ۱۲۳  
انچ

### رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با بطری  
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۲ کیلو و بزرگی ۳۳ x ۷ x ۹۳  
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



# SONY.

# چرخ شکسته

6  
9515N  
29N13

ونه خندیدیم . در عوض سوی خانه گام برداشتیم بدو ن اینکه حسی کلمه بایکدیگر زد و بدل کرده باشیم مادرم از پنجره دیده بود که چه واقع گردیده ، هنگامی که بخانه داخل شدیم ما درم گفت .

آیاشما بچه ها این حقیقت را قبول ندارید که تاچه اندازه بزرگ گردیده اید ؟ شما حالا بزرگتر از آن هستید که هر دو بیک بایسکل سوار شوید .

در باره آن حادثه تمام بعد از ظهر را با هم حرف زدیم . در خانه نشستیم . رگوشش نمودیم که چیزی بخوانیم میگو شدیم بخودقبولانیم که همه چیز مانند سابق بوده فقط بایسکل بوده که شکسته است لیکن بخوبی درک میکردیم چه چیز ها مانند سابق نبوده . زندگی هرگز دو باره مانند سابق شده نمیتواند .

چنین معلوم میگردد که زندگی خود را فراموش کرده بودیم بنا بر این تصادف و حادثه ساده تمام جزئیات کوچک را که صحنه جوانی ما را واضح و مشخص نموده بود بخاطر آوردیم . زمانی را بخاطر آوردیم که قریب بود زندگی امرا در دریا در حالیکه کر یکور در عقبم مشغول شنا بود و بطور وحشیانه و بزبان آرمینیا یی فریاد میزد از دست بدهم . زمانی را که لوسسی کارش را از دست داده بود و تقریبا برای یک هفته میگر یست . زمانی را که ناومی مریض بود و ما همه دعا میکردیم که اونمیرد .

بابسیار تاثیر که از قلبم سرچشمه میگرفت روزی را بخاطر آوردم که مامایم واهان در حالیکه لباس نظامی

برتنش بود بخانه ما آمد . آخ که مادرم چقدر خوشحال و ذوق زده بود هنگامی که اونز دیک میزنشست و چقدر متاثر و غمگین بود و چقدر گریست هنگامی که توسط قطار آهن بسوی نا معلومی ما را ترک گفت . بخاطر آوردم روز های را که مادرم مینشست و روز نامه های آرمینیا یی را برای ما میخواند و راجع به واقعات تاسف آور و راجع به درد و زحمت و مرگ و میر قصه میگفت . و بخاطر آوردم روزی را که از کشته شدن مامایم واهان در فرانسه با خبر شدیم

ما همه بدور میز غذا خوری نشستیم بودیم اما هیچ یک نمیتوانست لقمه بخورد لذا همه دست از نان کشیدیم و به بستر های خود رفتیم اما نتوانستیم بخوابیم زیرا همه میگر یستیم و در باره مامایم سخن میزدیم .

بخاطر آوری که چطور در آن روز روزنامه ها در بالای صفحه اول تصویر از پیشوای ما را چاپ نموده بودند و کلماتی را بخاطر آوردیم که چنین بود (صلح بالای زمین - آرزو های خوب برای مردم) نمیدانم که چطور بخانه رسیدم از بسکه فریاد راه انداخته بودم صدایم نیمه خفه شده بود و چقدر احساس تأسر مینمودم زیرا جنگ ختم گردیده و مامایم به قتل رسیده و مرده بود .

تمام بعد از ظهر و تقریبا تمام شب را در خانه ما آواز گفت و شنود نبوده هیچ کس لب از لب باز نکرد و هنگامی که آماده برای رفتن به بستر های خود بودیم ریگو رگفت :

براستی که خنده آور است واقعه که بایسکل در زیر پاهای ما خورد و خاکشیر شده و شکست .

مادر و خواهر هایم گفتند آن حادثه یکی از خنده دار ترین حوادثی بوده که آنها تا حال دیده اند و دو باره شروع کردند بخندیدن در اول به آرمی میخندیدند . برای لحظاتی چند ازخندیدن باز ایستادند و بعد از اینکه بخاطر آوردند که آن حادثه تاچه اندازه خنده دار بوده و از درد و غم دست بخنده زدند این مرتبه بلندخوشی و ترس ، و از زشتی و بدی .

بقیه صفحه ۷۸

## و عشق احساس

وقت هر دوی ما را خنده گرفت او گفت : آیبهتر نخواهد بود که واپس بخانه برویم . ما از جای خود حرکت کرده و راه خود را در بین جنگل و درختان انبوه پارک تعقیب نمودیم در بین جاده مادری نفر بازوی خود را بیکدیگر داده حرکت کردیم درین وقت گفتم : فلیپ آیا در دوره زندگی چه تعداد مردم باین مرحله شیرین عشق نایل شده خواهند بود؟ فلیپ گفت : فعلا من و تو از این احساس عالی برخوردار می باشیم

تمام این ها برایم آشکارا و واضح بود درک کردم که چرا نزد یک پیانو می نشستم و کلید ها را به شدت هرچه تمام تر می کوبیدم چرا همراهی برادرم کور یکور می جنگیدم و چرا ما همه بصورت دسته جمعی شروع به خندیدن مینمودیم و چون اشک داشت از چشمانم سرا زیر میگردید روی بسترم نشسته و شروع به گریستن نمودم .

بدون گفتن کلمه کر یکور هم شروع به گریه نمود و متعاقب او خواهرم نیز دست بگریه زد .

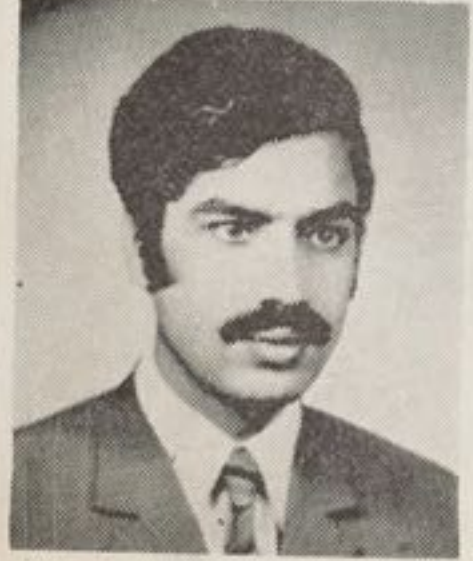
مادرم به زبان آرمینیا یی گفت . گریستن بیسوده است . ما همیشه باغم و تار هم آغوش بوده ایم اما همیشه آنها را پشت سر گذاشته و دور افکنده ایم و همین طور قادر هستیم که در آینده هم این کار را اجرا کنیم .

هنگامی که همه ماسوی بستر های خویش رفته و باید میخوابیدیم از بسترم بر خاسته و بسوی دروازه که اطاق نشیمن را باطاق دیگر وصل مینمود رفته و آنرا باز نمودم . دیدم که ما درم عکس بر ادرش را از بالای پیانو گرفته در حالیکه آنرا مقابل خویش قرار داده بوده شدت میگر یست و من میتوانستم که آواز گریه او را بشنوم و بر علاوه میتوانستم ببینم که مادرم سرش را از سوی به سوی حرکت میداد قسمی که دیگران این کار را می نمایند .

### تشکر

از محترم دکتور عبدالعلی میرزاد دکتور پورش و پیغله فرخنده فاروقی و دکتور ران و نرس های سر ویس داخله این سینما که در تدای عاجل همسر من که بحال کوما بشفا خانه انتقال یافته و از هیچ گونه همکاری دریغ نکرده اند بدین وسیله سپاس گزار ی نموده موفقیت شانرا از خداوند تمنا دارم .

جان محمد نوری زنگو گراف مطابع دولتی



دکتور میرزا د



# AFGHAN Dept. STORE



همه از خرید در فروشگاه بزرگ افغان راضی هستند  
 زیرا می‌توانند محصولات وطن و اشیای مورد ضرورت را  
 به قیمت خود فابریکه و نازلتر از بازار ازین فروشگاه بدست آورند.

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**